

۱
تاریخ
سازان

لنین: بدون نقاب



نویسنده: دیوید شوپ
ترجمه: محمد باصلاد

سرگذشت تکان دهنده و بی‌پرده مردی که مسیر تاریخ جهان را تغییر داد. همراه با شرح جامع و بدون تحریف یکی از بزرگترین انقلابات تاریخ معاصر. کتابی که همه چپ‌اندگان حقیقت باید آنرا بخوانند.

۱

تاریخ
سازان

لنین:

بدون نقاب

نویسنده: دیوید شوب

DAVID SHUB

ترجمہ: محمد بامداد

فیلم و زینگ جواهری
چاپ رایکا
تیراژ ۵۰۰۰
چاپ اول
ناشر انتشارات هفته

فهرست مطالب:

اشاره.....	صفحه ۵
مقدمه: ارثیه تلخ.....	" ۷
۱- بذر انقلاب.....	" ۱۲
۲- جوانی لنین.....	" ۲۲
۳- زندان و تبعید.....	" ۲۹
۴- تولد "بولشویزم".....	" ۳۴
۵- نخستین انقلاب.....	" ۴۹
۶- شکست‌ها و پیروزی‌ها.....	" ۶۵
۷- از جنگ تا انقلاب.....	" ۸۲
۸- "زادترین کشور جهان".....	" ۹۵
۹- بسوی پتروگراد.....	" ۱۱۰
۱۰- رعد و برق بهاری.....	" ۱۱۶
۱۱- قیام ژوئیه.....	" ۱۲۶
۱۲- موج برمیگردد.....	" ۱۳۲
۱۳- لنین قدرت را بدست میگیرد.....	" ۱۴۲
۱۴- دیکتاتوری.....	" ۱۵۶
۱۵- اولین و آخرین آزمایش دمکراسی.....	" ۱۶۳
۱۶- صلح یا تسلیم.....	" ۱۷۰
۱۷- حکومت وحشت.....	" ۱۷۵

- ۱۸- در گرملین ۱۷۹"
- ۱۹- کمینترن (بین الملل کمونیست) ۱۹۱"
- ۲۰- شورش بزرگ ۱۹۶"
- ۲۱- یک دیکتاتور استثنائی ۲۰۲"
- ۲۲- وصیتنامه لنین ۲۰۶"

ضمائم

- منتخب گفته‌ها و نوشته‌های لنین ۲۱۴"
- شرح حال مختصر کسانی که نام آنها آمده است ۲۱۷"

اشاره

از میان رهبران انقلابی جهان، بیش از همه دربارهٔ لنین کتاب و رساله و تحقیق و بیوگرافی بزبانهای مختلف نوشته شده و عناوین کتابهایی که دربارهٔ این مرد چاپ و منتشر شده است برچندین هزار بالغ می‌شود، که بعلت کثرت و تنوع آنها تعیین تعداد دقیق آن امکان‌پذیر نیست. با وجود این با اطمینان میتوان گفت که ۹۹ درصد کتابهایی که دربارهٔ لنین نوشته شده معرف چهره واقعی این مرد نیست، زیرا نویسندگان این کتابها یا کمونیستها و ستایشگران لنین و یا ضد کمونیستها و دشمنان او بوده‌اند که بالطبع گروه نخست با تعصب به ستایش از چهره محبوب و معبود خود پرداخته و گروه دیگر فقط روی نقاط ضعف او انگشت نهاده‌اند.

این کتاب یکی از آثار مستند و انگشت‌شماری است که بوسیلهٔ یکی از برجسته‌ترین محققین امور شوروی دربارهٔ لنین نوشته شده و بدون تعصب و در گمال بیطرفی چهرهٔ واقعی مردی را که در عمر ۵۴ سالهٔ خود مسیر تاریخ جهان را تغییر داد برای ما تصویر می‌کند. ارزش و اهمیت این کتاب که دهها بار تجدید چاپ شده در اینست که نویسندهٔ آن "دیوید - شوب" خود متولد روسیه و از اعضای فعال حزب سوسیال دمکرات روسیه در اوائل قرن بیستم و از یاران و همکاران نزدیک لنین در سالهای قبل از انقلاب بوده است. دیوید شوب در سال ۱۹۰۳ به حزب سوسیال دمکرات روسیه که لنین یکی از رهبران آن بود پیوست و در سالهای ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ در مراکز فعالیت انقلابیون روسیه در لندن و پاریس و ژنو مرتبا با لنین و همکاران دیگر او مانند پلخانوف و بوگدانف و اکسلرود و لونا چارسکی و مارتوف در تماس و مذاکره بود تا اینکه در سپتامبر سال ۱۹۰۵ از طرف لنین مأمور خدمت در داخل روسیه شد و در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نقش فعالی ایفا کرد. دیوید شوب پس از شکست

انقلاب ۱۹۰۵ نیز مدتی بطور مخفیانه در روسیه فعالیت میکرد تا اینکه در اواخر سال ۱۹۰۶ دستگیر و به سیبری تبعید شد. دیوید در سال ۱۹۰۸ موفق به فرار شد و چون نمیتوانست به روسیه بازگردد از راه مشرق به آمریکا گریخت.

دیوید شوب پس از ورود به آمریکا هم تماس خود را با انقلابیون و سوسیال دمکراتها و لیبرال‌های روسیه از شخص لنین و تروتسکی و بوخارین گرفته تا کرنسکی و میلیوکوف و چرنوف و همچنین گاترین برشکوفسکی که بنام مادر بزرگ انقلاب روسیه معروف شده حفظ کرد و از مدافعین و مبلغین سرسخت انقلاب روسیه در آمریکا بود تا اینکه خشونت‌ها و انحرافات انقلاب روسیه و فجایی که در جریان این انقلاب و پس از آن بوقوع پیوست دیوید شوب را هم مانند بسیاری از کسانی که در تکوین این انقلاب نقشی بعهده داشتند سرخورده و مایوس ساخت.

کتابی که ترجمه آن از نظر گرامی خوانندگان میگذرد متن خلاصه شده کتاب قطوری است که دیوید شوب درباره لنین و انقلاب روسیه نوشته و بعداً با نظر خود نویسنده برای دانشجویان علوم سیاسی خلاصه شده است. در این کتاب دیوید شوب به شرح حال لنین اکتفا نمیکند، بلکه تاریخ انقلاب روسیه و انگیزه‌های این انقلاب را از نخستین جنبش‌های انقلابی روسیه در سال ۱۸۲۵ تا انقلاب سال ۱۹۰۵ که خود در آن شرکت داشته بررسی مینماید و سپس ضمن شرح حال لنین که با قلمی روان و شیرین نوشته شده چگونگی انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ و پیامدهای آن را تجزیه و تحلیل مینماید.

این کتاب، نه فقط از نظر اهمیت موضوعی آن، بلکه از نظر اطلاعات و تجارب شخصی نویسنده درباره انقلاب روسیه و شخص لنین که با تحقیق و بررسی دقیق و مستندی همراه است یکی از معروفترین و با ارزشترین کتابهایی است که تاکنون درباره لنین و انقلاب روسیه نوشته شده و امید است برای پژوهندگان ایرانی و نسل جوان ما که بیش از همه در خطر تأثیرپذیری از تبلیغات خارجی و عوامل دست‌نشانده بیگانگان هستند مفید و آموزنده باشد.

مقدمه: ارتیه تلخ

ولادیمیر اولیانوف نفس‌زنان و هراسان از مدرسه بخانه آمد و در برابر
چشمان حیرت‌زده مادرش گفت:

— مادر، الکساندر را گرفته‌اند!

ماریا الکساندر ونا وحشت‌زده پرسید:

— چرا؟ .. برای چه او را گرفته‌اند؟

— مادر، الکساندر متهم به شرکت در توطئه قتل تزار شده است ..

— تو از کجا میدانی؟

— کاشکا داموا (معلمه مدرسه) موضوع را بمن گفت، او مرا از کلاس بیرون

برد و ناممائی را که از دوست پدرش از سن پترزبورگ رسیده بود بمن نشان داد.

ماریا الکساندر ونا دیگر درنگ نکرد و تصمیم گرفت با اولین قطار به

پایتخت حرکت کند.

اولیانوف‌ها خانواده بسیار محترمی در شهر کوچک سیمبریسک بودند و

ماریا الکساندر ونا امیدوار بود که در این سفر تنها نباشد. شوهرش ایلیا —

نیکولایویچ که یکسال قبل در گذشته بود یک کارمند جدی و فعال دولت بود.

ایلیا چندین سال در "هزنا" و "نیژنی نووگروود" به تدریس ریاضیات و فیزیک

اشتغال داشت و یکسال قبل از تولد ولادیمیر بعنوان بازرس کل‌تعلیمات ایالتی

منسوب شده بود. اما پخش خبر بازداشت الکساندر دوستان و آشنایان این

خانواده را به احتیاط بیشتری در رابطه با آنها وادار ساخت، ماریا میخواست

کسی او را در سفر به سن پترزبورگ همراهی کند، ولی هیچکس حاضر نشد با مادر

یک زندانی سیاسی سفر کند و ماریا ناچار شد به تنهایی عازم سفر شود.

الکساندر که با اتهام سنگینی دستگیر شده و احتمالاً بعنوان خیانت و قیام

علیه حکومت قانونی کشور محاکمه میشد بیست و یکسال داشت و پسر ارشد

خانواده بشمار میرفت. آلکساندر در زندگی خانوادگی و با پنج خواهر و برادر دیگر خود بسیار ملایم و مهربان بود، ولی در عقاید خود خیلی جدی و پابرجا و یکننده بود و بواسطه همین خصوصیات خود مورد علاقه شدید و معبود برادر کوچکترش ولادیمیر شده بود. آلکساندر در فعالیت‌های سیاسی خود هم خیلی با احتیاط عمل میکرد و حتی یکسال قبل از اینکه با چنین اتهام بزرگی دستگیر شود گفته بود "احمقانه است که انسان بدون اینکه علم طب را فرا بگیرد درصدد معالجه بیماری برآید و از آن احمقانه‌تر ادعای اصلاح‌طلبی و مبارزه برای تسکین و درمان آلام اجتماع بدون پی‌بردن به علل نابسامانی‌ها و یافتن راه علاج آنها است"

رشته مورد علاقه آلکساندر در زمان تحصیل و پیش از رفتن به سن پترزبورگ جانورشناسی بود و در این زمینه تحقیقاتی هم کرده و مطالبی درباره زندگی جانوران نوشته و جوایزی از مدرسه دریافت کرده بود. علاقه آلکساندر به تحصیل و علوم طبیعی بقدری بود که ولادیمیر با همه علاقه‌ایکه به برادرش داشت بارها بدوستانش گفته بود "آلکساندر هرگز یک مرد سیاسی و انقلابی نخواهد شد، چون او وقتی برای فعالیت سیاسی ندارد و علاقه‌ای هم به این کار نشان نمیدهد".

اما آلکساندر برخلاف پیش‌بینی برادرش چند ماه پس از مسافرت به سن پترزبورگ یکسره خود را وقت فعالیت‌های سیاسی و انقلابی کرد و به حزب انقلابی "اراده خلق" پیوست. در این حزب آلکساندر رهبری یک گروه تروریستی از دانشجویان انقلابی را بعهده گرفت و با اطلاعات و تجارت علمی خود به ساختن بمب و مواد منفجره پرداخت. توطئه قتل تزار آلکساندر سوم هم در یک جلسه سری که در آپارتمان آلکساندر در سن پترزبورگ تشکیل شده بود طراحی شد و به پیشنهاد آلکساندر روز اول مارس ۱۸۸۷ که مصادف با ششمین سالگرد قتل پدر تزار، آلکساندر دوم بود، برای اجرای توطئه قتل تزار آلکساندر سوم در نظر گرفته شد. آلکساندر اولیانوف در این جلسه متن اعلامیه را هم که می‌بایست پس از قتل تزار منتشر شود تهیه کرد. اعلامیه چنین آغاز میشد: "روح ملت روس زنده است و آتش حقیقت در قلب فرزندان این سرزمین خاموش نشده است. تزار آلکساندر سوم در روز ۰۰۰۰ ۱۸۸۷ در راه اعتلاء این سرزمین اعدام انقلابی شد..."

تاریخ اجرای این نقشه چند روز جلو افتاد، زیرا اولیانوف اطلاع یافت که تزار قبل از تاریخ تعیین شده از سن پترزبورگ خارج خواهد شد. در روز پیش‌بینی شده برای حرکت تزار اولیانوف و رفقای او در میدان کلیسای اسحق مقدس که در مسیر حرکت تزار قرار داشت آماده اجرای نقشه خود بودند، ولی مسافرت تزار در این روز عملی نشد و برنامه سفر به روز بیست و هشتم فوریه موکول شد. در این روز هم اولیانوف و همکارانش در نقطه دیگری از مسیر حرکت کالسکه سلطنتی در "نوسکی" آماده اجرای نقشه خود بودند، ولی باز هم از موکب تزار خبری نشد. پلیس مخفی تزار که از وجود توطئه‌های برای قتل تزار اطلاع یافته بود به وی توصیه کرده بود مجدداً مسافرتش را به تعویق بیندازد و در روز موعود از قصر زمستانی خارج نشود.

پلیس تزار با مشکوک شدن به فعالیت‌های یکی از همکاران اولیانوف بنام "آندریوشکین" و تعقیب وی در روزیکه قرار بود توطئه قتل تزار انجام شود موفق شد چندتن از کسانی را که در این توطئه دست داشتند دستگیر نماید. اولیانوف و دستیارش "لوکاشویچ" هم پس از ساعتها انتظار و نومیدی از آمدن تزار به مرکز ستاد عملیاتی خود بازگشتند. ولی در آنجا با پلیس روبرو شدند. آندریوشکین زیر شکنجه به توطئه قتل تزار اعتراف کرده و پلیس را به ستاد عملیاتی تروریست‌ها راهنمایی کرده بود.

با دستگیری اولیانوف دفترچه رمز او هم که حاوی اسامی و نشانی‌های عده زیادی از اعضای حزب اراده، خلق و شبکه تروریستی این حزب بود بدست پلیس افتاد و با کشف این رموزها که در نتیجه شکنجه بدست آمد صدها نفر دیگر هم طی چند روز دستگیر شدند. پلیس پانزده نفر از بازداشت‌شدگان را که اولیانوف از آنجمله بود بعنوان رهبران شبکه تروریستی برگزید و مقدمات محاکمه آنها را باتهام توطئه قتل تزار فراهم ساخت.

ماریا آلکساندرونا یک‌هفته پس از بازداشت پسرش وارد سن پترزبورگ شد و پس از چند هفته تلاش موفق به ملاقات پسرش نشد، تا اینکه بعنوان آخرین اقدام و در نهایت نومیدی ناممای به تزار آلکساندر سوم نوشت. این نامه به دست تزار رسید و تزار در حاشیه آن نوشت "فکر میکنم ملاقات این زن با پسرش اشکالی نداشته باشد، خوب است این مادر یکبار دیگر بتواند از نزدیک ببیند چه پسری ببار آورده است".

در این ملاقات آلکساندر مادرش را در آغوش کشید و گریه‌کنان از مادرش

تقاضای بخشش کرد، ولی تاکید کرد که تقاضای عفو او بسرای رنجهایی است که به مادرش داده، وگرنه از کار خود پشیمان نیست.

در بازجوئی‌های اولیه اولیانوف حاضر نشد سخن بگوید، ولی وقتیکه احساس کرد بسیاری از رفقایش در خطر اعدام قرار گرفتند مسئولیت توطئه قتل تزار را بگردن گرفت. آلکساندر حاضر به قبول وکیل مدافع هم نشد و برای نجات رفقای دیگرش اتهامات مربوط به آنها را هم بخود نسبت داد و به اعمالی اعتراف کرد که هرگز مرتکب نشده بود.

اولیانوف در آخرین دفاع خود گفت "هدف من از ترتیب دادن توطئه قتل تزار کمک به آزادی توده، بدبخت مردم روسیه بود. در حکومتی که آزادی بیان وجود ندارد و هرگونه تلاشی برای تامین حقوق حقه مردم از طریق قانونی، با خشونت سرکوب میشود راهی جز دست زدن به اقدامات تروریستی باقی نمی‌ماند. در برابر خشونت حکومت راهی جز ترور وجود ندارد و این تنها راه مبارزه با یک رژیم استبدادی است که از اعطای آزادی سیاسی به مردم خودداری میکند". اولیانوف که از طرف خود و رفقایش صحبت می‌کرد در پایان آخرین دفاع خود گفت که از صدور حکم اعدام برای خود استقبال میکند زیرا هیچ مرگی را شرافتمندان‌تر از مرگ در راه عقیده نمی‌داند.

آلکساندر اولیانوف محکوم به اعدام با چوبه دار شد. مادر آلکساندر در آخرین ملاقات با پسرش از او خواست از تزار تقاضای عفو کند، ولی آلکساندر حاضر به این کار نشد، در حالیکه بعضی از رفقای آلکساندر که از تزار تقاضای عفو کرده بودند از مرگ نجات یافتند و در مجازاتشان تخفیف داده شد.

صبح روز هشتم مه ۱۸۸۷ آلکساندر و چهار نفر دیگر از رفقایش در قلعه "شلوسبورگ" بدار آویخته شدند.

روزنامه‌های سن پترزبورگ که خبر اعدام آلکساندر و همکارانش را درج کرده بودند چند روز بعد به "سیمبریسک" رسید. ولادیمیر وقتیکه خبر اعدام برادرش را در روزنامه‌ها دید گریه‌کنان آنها را بزمین پرت کرد و فریاد زد: "من انتقام خود را از آنها خواهم گرفت... آنها بهای سنگینی برای این جنایت خود خواهند پرداخت".

ماریا ساونکو، یکی از همسایگان اولیانوف‌ها از ولادیمیر پرسید:

"چه کار می‌خواهی بکنی؟ از کی می‌خواهی انتقام بگیری؟"

ولادیمیر گفت: "من خودم میدانم چه باید بکنم. . . قسم میخورم که آنها را به جزای اعمالشان خواهم رساند. . ."

دنیا ولادیمیر اولیانوف را بنام "لنین" میشناسد.

۱ بذر انقلاب

ولادیمیر جوان و برادر ایدمآلیست او که میخواست با قتل تزار راه آزادی ملت روس را بگشاید هر دو در یک محیط پرورش یافته و از یک منبع فکری الهام می‌گرفتند. سرچشمه افکار انقلابی آنها تاریخ مبارزات ملت روس از اوائل قرن نوزدهم بود که از ترکیب نامتعادل جامعه روس و اختلاف عمیق طبقاتی بین اقلیت مرفه نجبا و اشراف و اکثریت عظیم طبقه فقیر و دهقانان تحت‌ستم ناشی می‌شد.

تاریخ حرکت‌های انقلابی در روسیه به دوران جنگ‌های ناپلئون و فتح نیمی از خاک روسیه بوسیله نیروهای ناپلئون و سپس شکست و بازگشت آنها از روسیه بازمیگردد. افسران روسی، چه آنها که بدست نیروهای ناپلئون اسیر شده بودند و چه آنها که پس از تعقیب سربازان ناپلئون تا قلب اروپا به روسیه بازگشتند تحت تاثیر افکار و ایدمآل‌های آزادیخواهانه انقلاب فرانسه بفرکر تغییر نظام استبدادی حاکم بر کشور خود افتادند و نخستین انقلابیون روسیه جمعی از همین افسران ارتش تزاری بودند. این افسران پس از مرگ تزار آلکساندر اول در دسامبر ۱۸۲۵ با انتقال سلطنت به گراندوک نیکولا مخالفت کردند و بطرفداری از کنستانتین برادر تزار و استقرار یک حکومت مشروطه سلطنتی برخاستند. این افسران که در تاریخ روسیه به "دسامبريست"ها معروف شده‌اند روز بیست و ششم دسامبر ۱۸۲۵ که قرار بود تزار نیکولا بر تخت سلطنت جلوس کند قیام کردند و کنستانتین برادر تزار را پادشاه قانونی خوانده تقاضای تشکیل پارلمان و تنظیم یک قانون اساسی برای روسیه را نمودند. نیکولا نمایندگان برای مذاکره نزد افسران یاغی فرستاد، ولی سربازان هنگ تحت فرمان این افسران نمایندگان نیکولا را بگلوله بستند و عده‌ای از مردم هم به یاغیان پیوستند. نیکولا پیش از آنکه طغیان توسعه پیدا کند و شورش افسران به یک انقلاب عمومی مبدل شود

به واحد توپخانه ارتش خود دستور داد شورشیان را به توپ ببندند. جمع کثیری از نظامیان و مردمی که بطرفداری از آنها برخاسته بودند در این حمله به خاک و خون افتادند و باقیمانده دسامبريست‌ها پا بفرار گذاشتند. ولی همه آنها در جریان فرار کشته و یا دستگیر شدند. پنج نفر رهبران این گروه بدار آویخته شدند، سی و یک نفر از آنها به حبس‌های طویل‌العدت محکوم شدند و بقیه به سیبری تبعید گردیدند.

جامعه روسیه در این مقطع تاریخی از دو طبقه یا دو گروه مشخص اجتماعی تشکیل می‌شد: حکومت تزاری و طبقه نجبا و اشراف پیرامون آن و عوامل این حکومت که طبقه حاکم و نیروهای مسلح رژیم را تشکیل میدادند در یکسو قرار گرفته بودند و توده ملت روس که خیل عظیم دهقانان فقیر و تحت‌ستم اکثریت آنها را تشکیل میداد در نقطه مقابل قرار داشتند. شرایط زندگی دهقانان روسیه در این دوره بسیار سخت و طاقت‌فرسا بود و بسیاری از ملاکین و صاحبان زمین که از طبقه اشراف و نجبای روسیه و تحت حمایت مستقیم حکومت تزاری بودند با دهقانان و رعایای خود مانند برده رفتار می‌کردند. کینه و نفرت دهقانان از ملاکین و صاحبان زمین گاه به برخوردها و شورش‌های پراکنده‌ای منجر می‌شد، ولی این شورش‌ها بعلت عدم هماهنگی و نبودن ارتباط بین‌روستاها با شدت و خشونت سرکوب می‌گردید. شورش سال ۱۸۲۵ افسران با اینکه بسرعت و شدت سرکوب شد آثار خود را در جامعه روسیه باقی گذاشت و انعکاس اخبار مربوط به انقلابات سال ۱۸۳۰ فرانسه نیز که به سقوط حکومت مطلقه و تجدید حیات پارلمان منجر شده بود جنب و جوش تازه‌ای در روسیه پدید آورد. این‌بار افکار آزادیخواهی از میان خود نجبا و اشراف و روشنفکران و تحصیل‌کرده‌ها سرچشمه گرفت و نویسندگان و گویندگانی از همین طبقه علم آزادیخواهی برافراشتند. مشهورترین چهره مبارزات آزادیخواهانه در این دوران "آلکساندر هرزن" است که باتفاق دوستان و همفکرانش دست به یک مبارزه جدی برای پایان بخشیدن به حکومت استبدادی در روسیه زد و در این مبارزه علاوه بر حکومت استبدادی تزار، مظالم طبقه حاکم روسیه به دهقانان نیز مورد حمله قرار گرفت. هرزن و همفکران او پیرو افکار و تعلیمات متفکرین سوسیالیست فرانسه مانند "فوریه" و "سن‌سیمون" بودند و بهمین جهت حرکت‌های انقلابی در روسیه از آغاز رنگ سوسیالیستی داشت.

از سال ۱۸۴۸ که اروپا صحنه انقلابات و حوادث تازه‌ای شد مبارزات

سیاسی در روسیه هم اوج تازمای گرفت، و متقابلاً سانسور و آزار نویسندگان ناراضی و انقلابی هم شدت یافت. یکی از مشهورترین نویسندگان این دوره که از طرف پلیس تزار دستگیر و زندانی شد "تورگنیف" بود که در سال ۱۸۵۲ بازداشت گردید. اعضای یک مجمع ادبی و سیاسی هم که عقاید سوسیالیستی داشتند بطور دسته‌جمعی محکوم به مرگ شدند، ولی در آخرین لحظه که مقدمات اعدام آنها هم فراهم شده بود حکم اعدام آنها به حبس ابد با اعمال شاقه تبدیل شد و همگی به سیبری اعزام شدند. داستایوسکی نویسنده نامدار روس یکی از افراد این گروه بود.

تزار نیکولای اول در سال ۱۸۵۵ درگذشت و جانشین او الکساندر دوم در آغاز فرمانروائی خود تغییر زیادی در روش حکومت خشن و استبدادی نیکولای نداد. اما پس از شکست روسیه در جنگ کریمه و تشنج و ناراضی در میان مردم الکساندر دوم برای جلب رضایت مردم دست به اصلاحاتی زد و از آنجمله طی فرمانی مقررات شبهه بردگی را در مورد دهقانان روسیه لغو کرد و مقدمات مالکیت زارعین را بر اراضی تحت کشت خود فراهم ساخت. از فشار بر نویسندگان و مطبوعات هم کاسته شد و مسائل سیاسی کم و بیش آزادانه در صفحات مطبوعات مورد بحث قرار گرفت.

اما فرمان اصلاحات ارضی و لغو سیستم ارباب و رعیتی که در سال ۱۸۶۱ از طرف تزار الکساندر دوم صادر شد نتایج مطلوب به بار نیاورد. دهقانان که ابتدا تصور میکردند زمین‌های زراعی برایگان در اختیار آنها قرار خواهد گرفت، از شرایط سنگین واگذاری این زمین‌ها و اقساط و مالیات‌هایی که قادر به پرداخت آن نبودند ناراضی و خشمگین شدند. این ناراضی‌ها به شورش و برخورد بین دهقانان و ماموران دولتی انجامید و در بعضی نقاط برای سرکوبی شورش‌های دهقانی شدت عمل و خشونت بیسابقه‌ای بکار رفت.

از سوی دیگر آزادی قلم و مطبوعات به انتشار مقالات و کتب و نشریات انقلابی و تحریک‌آمیز علیه حکومت منتهی شد. بعضی از نویسندگان خواهان استقرار یک حکومت دمکراتیک یا مشروطه در چهارچوب رژیم سلطنتی بودند، ولی بعضی‌ها علناً مردم را به شورش برضد نظام حاکم دعوت میکردند. مشهورترین و تندترین بیانی‌های انقلابی در این زمان در زمستان سال ۱۸۶۲ از طرف "زایچنوسکی" منتشر شد که طی آن آمده است:

"روزی که ما پرچم سرخ انقلاب را بدوش بکشیم و بسوی قصر زمستانی

(تزار) حرکت کنیم نزدیک است. اگر تزار عاقل باشد کار با خلع و طرد او و خانواده‌اش پایان خواهد یافت، ولی اگر کار به مقاومت و مقابله بکشد ما با خشونت و بیرحمی به آنها پاسخ خواهیم گفت... ما از حالا هشدار میدهم که هرکس با ما نباشد برضد ما است و از انتقام ما مصون نخواهد ماند... پس از بدست گرفتن حکومت هم هیچیک از طرفداران رژیم کنونی، اگر زنده بمانند در سازمان حکومت آینده و مجلسی که باید از طرف مردم برگزیده شود راه نخواهند یافت..."

بیانیه زایچنوسکی از طرف آلکساندر هرزن که خود از پیشروان جنبش‌های آزادیخواهانه در روسیه بود محکوم شد و چند تن از نویسندگان روسی هم در تایید نظرات هرزن اعلام داشتند که این قبیل کارهای افراطی و بیانیه‌های تحریک‌آمیز به واکنش شدید حکومت و سلب آزادیهای بدست آمده منجر خواهد شد. این پیش‌بینی به حقیقت پیوست و کمی پس از انتشار بیانیه زایچنوسکی بازداشت‌های دسته‌جمعی و محدودیت قلم و بیان و اجتماعات آغاز شد.

مشاوران تزار او را از توسعه حرکت‌های انقلابی ترسانده و تصمیمات و تدابیر ارتجاعی خود را یکی پس از دیگری به امضای او میرساندند. از جمله این تصمیمات وضع مقررات جدید برای تحصیلات عالی و جلوگیری از ورود دانشجویان مخالف و ایجاد یک سیستم جاسوسی بین دانشجویان برای لو دادن مخالفان بود. با وجود این پس از گشایش دانشگاهها و مدارس عالی دانشجویان دست به تظاهراتی برضد استبداد حکومت زدند که منجر به اخراج عددهای و بازداشت و تبعید عددهای دیگری به سیبری گردید.

در این دوران رهبر سیاسی و فکری تازه‌ای نیز در روسیه شهرت یافت و در مدتی کوتاه پیروان زیادی پیدا کرد. این شخصیت سیاسی و فلسفی تازه میخائیل باکونین افسر پیشین توپخانه ارتش تزاری بود که با نشر افکار تازه و انقلابی خود جنب و جوش زیادی در جامعه روسیه بوجود آورد. باکونین در درجه اول مخالف دین بود و طرد و حذف معتقدات دینی را گام اول در راه ترقی میدانست. باکونین همچنین خواهان لغو ارث، واگذاری زمین‌های زراعی به کمون‌های کشاورزی و واگذاری کارخانه‌ها به شوراهای کارگری بود. از عقاید شگفت‌انگیز و تازه دیگر باکونین لغو ازدواج و زندگی زناشویی، آزادی کامل روابط زن و مرد، تساوی کامل حقوق زنان و مردان و تعلیمات رایگان و برابر

برای کودکان بود که طبق طرح باکونین می‌بایست بجای کانون خانواده در پرورشگاه‌های عمومی تربیت شوند. افتتاح اصلی برنامه و عقاید باکونین حذف دولت بود که برای رسیدن به این مرحله میبایست اساس روابط اجتماعی بکلی دگرگون شود.

همزمان با ظهور باکونین چهره انقلابی دیگری نیز در روسیه سر بلند کرد و در مدت کوتاهی شهرت یافت. این مرد "سرگی - نچایف" فرزند یک کشیش بود که در سال ۱۸۶۹ در مسکو یک جمعیت انقلابی تشکیل داد و یک شورش دانشجویی براه انداخت. شورش نچایف سرکوب شد و خود او به سویس گریخت و در آنجا به صدور اعلامیه و ارسال پیام‌های انقلابی به داخل روسیه ادامه داد. باکونین در سویس با نچایف آشنا شد و خیلی زود تحت تاثیر افکار تند و انقلابی این مرد جوان قرار گرفت. باکونین و نچایف باتفاق دست به انتشار مجله‌ای بنام "عدالت مردم" زدند و در آن نه فقط علیه تزار و هیئت حاکمه روسیه بلکه علیه نویسندگان و روشنفکران لیبرال و معتدل هم دست به حملات شدیدی زدند. باکونین و نچایف در یکی از مقالات خود در این نشریه صفات یک فرد انقلابی را چنین توصیف کردند:

"یک فرد انقلابی باید در هدف و ایدئال انقلابی خود فنا شود... او نباید منافع شخصی، احساسات و عواطف شخصی، بستگی‌های خانوادگی، ثروت شخصی و حتی نام مخصوص بخود داشته باشد... او باید هرگونه رابطه خود را با نظام اجتماعی موجود و پدیده‌های این نظام بگسلد و بصورت یک دشمن قسم خورده و بیرحم این نظام هدفی جز نابودی همه آنچه مربوط به این نظام است نداشته باشد... هرچیزی که در جهت تحقق بخشیدن به هدف‌های انقلاب و فروریختن نظام موجود باشد اخلاقی است و آنچه در خلاف این جهت است غیر اخلاقی و ناپسند... یک فرد انقلابی واقعی باید هرگونه عواطف و احساسات، هرگونه ترحم و رقت قلب و عشق و محبت را از خود دور کند و گرنه نمیتوان به او یک انقلابی مومن و واقعی لقب داد."

باکونین و همفکران او یک "سازمان وحدت انقلابی جهانی" بوجود آوردند و نچایف با حکمی از طرف باکونین بعنوان رئیس بخش سازمان وحدت انقلابی جهانی در روسیه مخفیانه به روسیه بازگشت و دست به فعالیت‌های تازم‌زاد. سازمان مخفی نچایف در روسیه در حال گسترش بود که یک اقدام خشن و جنون‌آمیز نچایف سرنخی برای کشف سازمان او بدست پلیس تزاری داد و قریب

سیصد نفر از اعضای این سازمان دستگیر شدند. علت کشف فعالیت‌های مخفی نچایف دستور قتل دانشجویی بنام "ایوانف" از طرف او بود. نچایف نسبت به فعالیت‌های ایوانف مشکوک شده و او را جاسوس پلیس تزاری تشخیص داده بود، ولی قتل ایوانف و تعقیب موضوع این قتل از طرف پلیس خود سرنخی درباره فعالیت‌های نچایف بدست پلیس داد و نچایف بدنبال کشف سازمان مخفی خود و دستگیری صدها نفر از افراد این سازمان دوباره به سویس گریخت.

روش‌های خشن و غیر انسانی نچایف که در کتاب "تسخیرشدگان" داستایوسکی تشریح شده از طرف باکونین هم مورد انتقاد قرار گرفت. باکونین در انتقاد از نچایف که زمانی نزدیکترین و مورد اعتمادترین پیروان او بود نوشت "نچایف فعال‌ترین و پرتحرک‌ترین مردی است که در تمام عمر خود دیده‌ام، اما او در راه رسیدن به هدف خود دوست و دشمن نمی‌شناسد و به موجودی بسیار خطرناک و غیرقابل اعتماد تبدیل می‌شود. او معتقد است که افراد هر سازمان باید کورکورانه از رهبر خود اطاعت کنند و در صورت مشاهده نافرمانی یا اهمال در انجام دستورات بخود حق میدهد هرگونه مجازاتی را که خود تشخیص می‌دهد درباره آنها اعمال نماید. ."

نچایف که با مدارک و اسناد متفن از طرف دولت روسیه متهم به قتل ایوانف شده بود طبق قرارداد استرداد مجرمین از طرف دولت سویس به روسیه تحویل داده شد و به بیست سال زندان با اعمال شاقه محکوم گردید. وی قبل از پایان مدت محکومیتش در سال ۱۸۸۲ در زندان درگذشت.

یک چهره انقلابی دیگر روس که در سویس فعالیت می‌کرد "پترلاوروف" استاد سابق مدارس عالی سن پترزبورگ و افسر اسبق ارتش تزاری بود. او برخلاف انقلابیون تندرو نظیر نچایف معتقد به آموزش توده‌ها قبل از انقلاب و تز انقلاب تدریجی بود. لاوروف در یکی از مقالات خود نوشت "هنوز توده ملت روس برای دست‌زدن به یک انقلاب اساسی آمادگی ندارد و بدون این آمادگی انقلاب به ثمر نخواهد رسید. . . لاوروف معتقد بود که بجای عملیات تروریستی باید توده مردم را با هدفها و ایدئال سوسیالیسم آشنا ساخت و در آنها ایمان و اعتقاد بوجود آورد.

باکونین هم معتقد بود که باید توده مردم را برای مشارکت در انقلاب آماده کرد، اما او این آمادگی را نه از طریق آموزش، بلکه از راه تحریک و تهییج

مردم و تقویت حس کینه و نفرت و انتقام‌جویی در آنجا جستجو می‌کرد. باکونین و لاوروف در عین حال دستورالعمل مشترکی دارند و هر دو آنها از جوانهای روسیه دعوت میکردند بمیان مردم بروند و بذر انقلاب را درمیان آنها بپاشند.

در سال ۱۸۷۴ یک انقلابی دیگر روس بنام پترتکاجف که تازه از زندان آزاد شده بود به گروههای انقلابی روس در سویس پیوست. اوهر نوع خدعه و نیرنگ و اعمال خشونتی را در راه رسیدن به هدف مباح میدانست و در مقاله‌های زیرعنوان "تصویر روسیه" پس از انقلاب " برای جلب دهقانان روسیه به شرکت در فعالیت‌های انقلابی چنین نوشت:

"دهقانان روسیه پس ازانقلاب مالک زمین و باغ خود خواهند شد... صدای خنده و شادی خانمهای دهقانان را بلرزه درخواهد آورد. صندوقهای دهقان روسی پر از سکههای طلا خواهد شد... دهقان روسی هرقدر که بتواند خواهد خورد و خواهد نوشید و بهترین البسراخواهدپوشید و برای همه این نعمات و خوشی‌ها کار و زحمت زیادی هم نخواهد داشت."

تکاجف در مقاله دیگری که در سال ۱۸۷۵ منتشر شد نوشت: "تنها راه پیروزی انقلاب ترتیب‌دادن یک حرکت مسلحانه در پایتخت و مراکز حساس مملکت برای بدست‌گرفتن قدرت است. اینکه بعدا اکثریت مردم به ما بپیوندند یا نه مهم نیست و ما با اعمال قدرت حتی در صورتیکه در اقلیت باشیم میتوانیم به حکومت‌خود ادامه دهیم... مهم اینست که تمام نهادهای رژیم گذشته را از میان برداریم و بجای آن نهادهای تازه‌ای بگذاریم... و کسانی که در این نهادهای تازه بخدمت انقلاب درمی‌آیند باید در چنان موضعی قرار بگیرند که ادامه حیات خود را با دوام انقلاب یکی بدانند و برای حفظ قدرت و امتیازاتی که بدست آورده‌اند از جان خود مایه بگذارند."

لاوروف با عقاید تکاجف درباره چگونگی قبضه‌کردن قدرت و حکومت بدون توجه به خواست اکثریت مردم مخالف بود و ضمن مقاله‌ای در رد نظریات تکاجف نوشت: "تاریخ بما نشان داده است که قدرت مطلقه بدون توجه به خواست و نظر اکثریت مردم به فساد منجر میشود. دیکتاتورهایی که بدون توجه به مخالفت اکثریت مردم به حکومت خود ادامه میدهند برای دوام حکومت خود ناچارند یک سازمان امنیتی و نظامی قوی برای محافظت خود بوجود آورند که خود موجب جدائی بیشتر آنها از توده مردم و گسترش نارضائی‌ها میگردد. دیکتاتورها در

آغاز حکومت مخالفان سیاسی خود را از میان برمیدارند، ولی از آنجا که تحمل عقاید و نظریات مخالف خود را ندارند بتدریج آندسته از طرفداران و همکاران خود را هم که عقاید و نظریات متفاوتی ابراز می‌دارند طرد میکنند و سرانجام جز عدمای افراد مطیع و بی‌شخصیت یا فرصت‌طلب و بی‌حقیقت کسی در اطراف آنها باقی نمی‌ماند، که وجود همین افراد خود موجب تضعیف و سقوط دیکتاتوری خواهد شد... عیب دیگر این نوع حکومت‌ها اینست که بیشتر سعی و کوشش و وقت رهبران و عوامل این رژیم‌ها صرف مبارزه با دشمنان و رقیبان و ناراضیان میشود و فرصتی برای انجام اصلاحات و سازندگی که لازمه بقای هر رژیمی است باقی نمیگذارد"

در گرماگرم این مباحثات بود که دولت روسیه برای کنترل فعالیت‌های دانشجویان روسی در خارج دستور داد کلیه دانشجویان به روسیه مراجعت کنند. اکثریت دانشجویان، حتی آنهاییکه فعالیت‌های سیاسی داشتند از این دستور استقبال کردند و دانشجویان سوسیالیست این فرصت را برای تبلیغ نظریات و عقاید خود در داخل روسیه مفتنم شمردند.

در سال ۱۸۷۶ گروهی از انقلابیون که تحت تاثیر افکار باکونین بودند جمعیتی بنام "زمین و آزادی" تشکیل دادند. برنامه این جمعیت ایجاد یک حرکت انقلابی در میان دهقانان و همچنین برآمانداختن اعتصاب درواحد‌های جدید صنعتی بود. این جمعیت از میان اعضای جوان و فعال خود تعدادی "گروه مبارزه" تشکیل داد تا شورش‌های دهقانی و کارگری را در آینده رهبری کنند.

در سال ۱۸۷۹ در جمعیت "زمین و آزادی" انشعابی روی داد. علت انشعاب تصمیم کمیته اجرائی جمعیت درباره اقدام به فعالیت‌های تروریستی بود. چند تن از اعضای کمیته که با عملیات تروریستی مخالفت میکردند و در اقلیت قرار گرفته بودند از جمعیت جدا شدند و برهبری "پلخانف" گروه مستقلی تشکیل دادند. اکثریت جمعیت هم تغییر نام داد و از آن پس به حزب اراده خلق موسوم شد.

رهبران حزب اراده خلق در اجرای طرح‌های تروریستی خود نقشه قتل تزار آلکساندر دوم را در روز سیزدهم مارس ۱۸۸۱ بموقع اجرا گذاشتند و با اجرای این نقشه انتظار داشتند ارکان حکومت تزاری را بلرزه درآورده زمینه را

برای انقلاب عمومی، یا حداقل عقب‌نشینی حکومت و تشکیل یک مجلس قانونگذاری فراهم سازند. ولی این انتظار بحقیقت نیهوست و تزار الکساندر سوم در بیانیه مورخ ۱۳ مه ۱۸۸۱ خود، یعنی فقط دو ماه پس از قتل تزار الکساندر دوم برقراری حکومت مطلقه و وضع مقررات شدیدی را علیه آشوبگران اعلام داشت.

پنج نفر متهمین اصلی توطئه قتل تزار الکساندر دوم اعدام شدند و بقیه که اکثر رهبران حزب اراده، خلق هم در میان آنها بودند به زندانهای طولانی مدت و تبعید در سیبری محکومیت یافتند. گروهی از رهبران و فعالین حزب هم که "ورا - فیگنر" زن مبارز معروف هم از آنجمله بود در سیاهچال‌های قلعه "شلوسبورگ" زندانی شدند و بسیاری از آنها در شرایط سخت و طاقت‌فرسای این زندان جان دادند و بعضی هم دیوانه شدند.

رهبران اراده، خلق بعدها اعلام کردند که برنامه آنها پس از قتل تزار قبضه کردن حکومت با توسل بزور و استقرار حکومت دیکتاتوری اقلیت نبوده است. ورا فیگنر که یکی از رهبران این حزب بود پس از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه در سال ۱۹۱۸ نوشت که هدف حزب اراده، خلق تشکیل یک حکومت دمکراتیک بجای قدرت مطلقه تزاری بود و این حزب در نظر نداشت برنامه‌های سوسیالیستی خود را بدون تأیید مجلس منتخب مردم بموقع اجرا بگذارد.

رهبران حزب اراده، خلق از سیاهچال‌های زندان هم پیام مسالمت‌جویانه‌ای خطاب به مردم روسیه فرستادند. در این پیام که در ژوئن ۱۸۸۲ از قلعه شلوسبورگ به خارج فرستاده شد و عنوان آن "پیامی از مردها به زندهها" بود چنین آمده است:

"خواهران و برادران. ما این پیام را از سیاهچال‌های زندان که در واقع کور ما است برایتان میفرستیم و چه بسا که آخرین پیام ما با وصیتنامه ما باشد. با همه زجر و فشاری که تحمل کرده‌ایم به پیروزی نهایی خلق روس در سرنگونی استبداد ایمان داریم، و با امید به پیروزی انقلاب از خلق قهرمان خود می‌خواهیم که افتخار و عظمت این پیروزی را با خونریزی و خشونت و انتقامجویی آلوده نسازند و از اصول عدالت و انسانیت منحرف نشوند..."

با سرکوبی حزب اراده، خلق عده‌ای از رهبران گروه انشعابی تشکیلات اولیه اراده، خلق که پلخانف و آکسلرود از آنجمله بودند از روسیه گریختند و در

سال ۱۸۸۳ نخستین تشکیلات مارکسیستی را در خارج از روسیه بوجود آوردند. این سازمان که برهبری پلخانف تشکیل شده بود از آغاز هدف خود را استقرار سوسیالیسم در روسیه قرار داد و به تشکیل کانون‌های سوسیال دمکرات در داخل روسیه پرداخت. پلخانف و همکاران او همچنین دست به انتشار کتابها و نشریاتی زدند و خط مشی خود را برای رسیدن به قدرت از طریق انقلاب یا "کودتا" در این نشریات فاش ساختند.

همزمان با این فعالیت‌ها باقیمانده تشکیلات حزب اراده، خلق در شهرهای بزرگ روسیه به فعالیت خود ادامه میداد، ولی برخلاف "وصیتنامه" رهبران حزب، تشکیلات مخفی این حزب بیشتر دست‌اندرکار عملیات تروریستی بود و آلکساندر اولیانوف رهبری یکی از گروههای عمده تروریستی این حزب را در سن پترزبورگ به عهده داشت. اولیانوف در واقع همان برنامه‌ای را که رهبران حزب اراده، خلق با قتل تزار آلکساندر دوم بموقع اجرا گذاشته بودند دنبال میکرد و توطئه قتل آلکساندر سوم، بنظر او دنباله و مکمل همان نقشه بود. اما چنانکه میدانیم این توطئه عملی نشد و آلکساندر اولیانوف و یارانش بالای دار رفتند.

تاریخ انقلاب روسیه را از این به بعد میتوان در زندگی برادر آلکساندر اولیانوف، "ولادیمیر" که دنیا او را بنام لنین میشناسد دنبال کرد.

جوانی لنین

ولادیمیر ایلیچ اولیانوف روز ۲۲ آوریل سال ۱۸۷۰ در شهر سیمبریسک واقع در کرانه رود ولگا بدنیا آمد. مادر او ماریا الکساندرونا دختر پزشکی بنام الکساندر بلانک بود که در سال ۱۸۶۳ با معلمی بنام ایلیا اولیانوف ازدواج کرد و باتفاق شوهرش به "پزنا" رفت. ایلیا مردی بسیار جدی، قوی و سخت‌گیر بود. از نظر مذهبی ایلیا اولیانوف یک ارتودوکس متعصب بود و از نظر سیاسی عقاید محافظه‌کارانه‌ای داشت.

در سال ۱۸۶۶ اولین فرزند خانواده اولیانوف بدنیا آمد و نام او را الکساندر گذاشتند، ولی در خانواده او را بنام "ساشا" صدا می‌کردند. در سپتامبر ۱۸۶۹ ایلیا اولیانوف بسمت بازرس کل تعلیمات ایالتی منصوب شد و به سیمبریسک نقل مکان کرد. ولادیمیر، دومین فرزند از شش فرزند خانواده در بهار سال بعد در این شهر بدنیا آمد.

ولادیمیر که در خانواده او را بنام "ولودیا" صدا می‌کردند کودکی خشن و بی‌قواره با سری بزرگتر از حد معمول و چشمانی تیز و متعایل به خاکستری بود. ولادیمیر خیلی دیر راه رفتن را یاد گرفت، بطوریکه تقریباً همزمان با خواهر کوچکترش اولگا که سال بعد بدنیا آمده بود شروع به راه رفتن کرد و همبازی او شد. باوجود این آغاز کند، ولادیمیر در دوران تحصیل خود محصل جدی و درس‌خوانی بود. دیمیتری برادر کوچکتر ولادیمیر نمونه‌ای از نظم و ترتیب او را در درس‌خواندن چنین حکایت میکند: "وقتیکه ولادیمیر می‌خواست انشاء بنویسد نخست در یک صفحه کاغذ طرح و موضوعات مورد نظر خود را در انشاء یادداشت میکرد، سپس صفحه کاغذ دیگری برمی‌داشت و در وسط آن خطی می‌کشید و موضوع انشاء یا مقاله خود را در یک سمت کاغذ مینوشت. بعد از تکمیل انشاء چندبار دوباره آنرا می‌خواند و مطالب تازه‌ای را که بنظرش میرسید در سمت سفید کاغذ

درجای مناسب اضافه میکرد و سرانجام مطلب کامل و تازه‌ای مینوشت " این نظم و ترتیب را در تمام طول زندگی ولادیمیر ایلیچ لنین، در طرح ریزی‌هایش برای فعالیت‌های انقلابی و آثاری که از او برجای مانده است مشاهده می‌کنیم.

اولیانوف‌ها خانواده ثروتمندی نبودند، ولی حقوق دولتی پدر خانواده برای تامین مخارج یک‌زندگی مرفه و آسوده کفایت میکرد. پس از ولادیمیر یک پسر "دیمتری" و دو دختر دیگر "آنا" و "ماریا" هم در این خانواده بدنیا آمدند و باین ترتیب هنگامیکه ایلیانیکولایویچ اولیانوف در سال ۱۸۸۶ درگذشت، ولادیمیر شانزده‌ساله یک برادر بزرگتر از خود (آلکساندر بیست‌ساله) و سه خواهر و یک برادر کوچکتر داشت. اعضای این خانواده با مراقبت جدی پدر و تربیت و مهربانی مادر کاملا بهم پیوسته و وابسته بودند و به ترتیب سن خود از یکدیگر حرف‌شنوی داشتند. در این میان ولادیمیر بیش از همه به برادر بزرگترش آلکساندر وابسته بود و بهمین جهت خبر بازداشت و سپس محاکمه و اعدام او بفاصله یکسال پس از مرگ پدر آتشی در دل برادر روشن کرد که شعله‌های آن سی‌سال بعد دودمان خاندان تزار را برباد داد.

ولادیمیر یکماه پس از اعدام برادرش با مدال طلای بهترین شاگرد از دبیرستان سیمبریسک فارغ‌التحصیل شد و برای ثبت‌نام به دانشگاه "کازان" مراجعه کرد، ولی دانشگاه کازان از ثبت‌نام برادر یک تروریست خودداری نمود. این مشکل سرانجام بوسیله فدور کرنسکی مدیر دبیرستان سیمبریسک حل شد. وی ضمن نامهای بعنوان دانشگاه کازان ولادیمیر را "محصلی بسیار جدی و با انضباط و مقید به اصول اخلاقی و معتقدات مذهبی" معرفی نمود و حسن اخلاق او را تضمین کرد. و از بازیهای عجیب روزگار اینکه این مرد پدر همان آلکساندر کرنسکی نخستین رئیس دولت موقت روسیه پس از برکناری تزار بود که حکومت او بدست همین جوان "با انضباط و مقید به اصول اخلاقی و معتقدات مذهبی" سرنگون شد!

درباره معتقدات سیاسی ولادیمیر جوان در این تاریخ اطلاع دقیقی در دست نیست، ولی آنچه مسلم است او پس از مرگ پدر و تحت تاثیر افکار انقلابی برادر کم و بیش با آثار و نوشته‌های انقلابیون آن زمان از "هرزن" و "لاوروف" گرفته تا باکونین و تکاچف آشنا شده بود، هرچند هنوز مارکس را نمی‌شناخت و کلماتی هم از او نخوانده بود. تنها سندی که از معتقدات مذهبی لنین در این

تاریخ در دست است، نوشته خود او در پاسخ به پرسشنامه عضویت در حزب بلشویک است. یکی از سئوالات این پرسشنامه از داوطلبان عضویت در حزب بلشویک اینست که "از چه تاریخی اعتقاد خود را به خدا و مذهب از دست دادید؟" لنین پاسخ میدهد "از سن شانزده سالگی"، یعنی در همان سنی که فدور کرنسکی او را "مقید به معتقدات مذهبی" معرفی میکند!

بهرحال ولادیمیر در پائیز سال ۱۸۸۷ وارد دانشگاه کازان میشود و این تاریخ درست سرآغاز موجی از تشنجات و آشوبها در محیط دانشگاههای روسیه است. استادانی که افکار انقلابی یا آزادیخواهانه و لیبرالی دارند از دانشگاهها اخراج میشوند و دانشجویانی که مشکوک به فعالیت‌های انقلابی هستند اخراج بعضی بازداشت و تبعید می‌شوند. در چهارم دسامبر ۱۸۸۷ دانشجویان دانشگاه کازان بعنوان اعتراض به اعمال خشونت علیه دانشجویان اجتماع کرده و درخواست ملاقات با رئیس دانشگاه را میکنند. ولادیمیر که در صف مقدم این دانشجویان قرار داشته همان شب با چهل نفر دیگر دستگیر و پس از اخراج از دانشگاه بازداشت می‌شوند.

با تلاش پیگیر مادر ولادیمیر، پلیس موافقت میکند او در ملک دورافتاده‌ای در "کوکوشکینو" تحت نظر قرار بگیرد و بدون اجازه پلیس از این دهکده خارج نشود. در این خانه که محل اقامت زمستانی اولیانوف‌ها بود ولادیمیر اوقات تنهایی خود را با ورزش و مطالعه پر میکند و افکار انقلابی او در این دوره شکل می‌گیرد. در پائیز سال بعد به ولادیمیر اجازه بازگشت به کازان داده میشود ولی از ثبت نام او در دانشگاه خودداری می‌کنند. اولیانوف‌ها خانه کوچکی در این شهر اجاره می‌کنند و ولادیمیر آشپزخانه اضافی این خانه را که مورد استفاده نبوده به دفترکار خود تبدیل مینماید و آثار کارل مارکس را برای نخستین بار در این آشپزخانه مطالعه می‌کند. ولادیمیر هیجده ساله سخت تحت تاثیر این نوشته‌ها قرار می‌گیرد.

سال بعد اولیانوف‌ها به شهر "سامرا" نقل مکان میکنند و ولادیمیر نخستین گروه کوچک مارکسیستی را از جوانان هم‌سن و سال خود در این شهر تشکیل میدهد. مادر ولادیمیر همچنان به تلاش خود برای پذیرش مجدد پسرش در دانشگاه کازان ادامه می‌دهد و چون نتیجه‌ای نمی‌گیرد به وزارت آموزش مراجعه می‌کند و بر اثر پافشاری و سماجت او بالاخره موافقت میکنند ولادیمیر در امتحانات حقوق دانشگاه سن پترزبورگ شرکت نماید. ولادیمیر در تابستان قبل

از شرکت در این امتحانات شب و روز درس می‌خواند و در سال ۱۸۹۱ با موفقیت در این امتحانات اجازهٔ وکالت دریافت می‌کند، ولی ابتلاء خواهرش اولگا به بیماری تیفوئید و مرگ او در عنفوان جوانی شیرینی این موفقیت را براو تلخ می‌سازد.

ولادیمیر بیشتر بخاطر مراقبت از مادرش که از مرگ اولگا سخت ناراحت شده بود به سامرا بازگشت و کار وکالت دعاوی خود را در این شهر آغاز کرد، ولی قسمت عمدهٔ وقت و فعالیت او صرف توسعهٔ گروه مارکسیستی خود میشد. برادرش دیمتری و خواهرانش آنا و ماریا که از نخستین پیروان او بودند در این فعالیت‌های مخفی با ولادیمیر همکاری میکردند. خواهران ولادیمیر و برادر کوچکش دیمتری مانند برادر ارشدشان الکساندر چهرهٔ زیبا و مطبوعی داشتند، و تنها ولادیمیر با صورت پهن و استخوانی خود قیافه متفاوتی داشت. در سن بیست و یکسالگی موهای سر ولادیمیر هم شروع به ریختن کرد و قیافهٔ او را بمراتب بیشتر از سنش نشان داد.

در اوائل سال ۱۸۹۲ روستاها و مناطق اطراف سامرا دچار قحطی و کمبود شدید مواد غذایی شد. دهقانان بدنبال نان و تامین مواد غذایی به شهر روی آوردند و کمیته‌های خیریه و امداد برای کمک به قحطی‌زدگان تشکیل شد. ولی ولادیمیر اولیانوف برای نخستین بار با اتخاذ یک موضع غیرعادی در این بحران توجه همگان را بخود جلب کرد. ولادیمیر صریحا نوشت و گفت که این قحطی نتیجهٔ خرابی و غلط بودن نظام موجود است و تا این نظام غیرعادلانه از میان برداشته نشود قحطی و سایر بلایای اجتماعی از میان نخواهد رفت. ولادیمیر میگفت "این بحران بهترین فرصت را برای ایجاد یک حرکت انقلابی و برهم زدن نظام موجود فراهم می‌سازد و هرگونه کمک به قحطی‌زدگان بمنزله مسکنی است که درمان واقعی را به عقب می‌اندازد".

این نخستین نمونه‌های افکار و عقایدی بود که از طرف ولادیمیر جوان و لنین آینده ابراز میشد.

در پائیز سال ۱۸۹۳ ولادیمیر اولیانوف عازم سن پترزبورگ شد و به‌سازمان زیرزمینی سوسیال دمکرات‌ها که بنام رمز "بزرگترها" معروف بود پیوست. در این زمان روسیه در آغاز شکوفائی صنعتی شدن خود بود و گروه گروه روستائیان برای کار در صنایع و کارخانجات به شهرها سرازیر میشدند. سوسیال دمکرات‌ها

فعالیت خود را در گروه‌های کوچک کارگری متمرکز ساخته و به آنها اصول مارکسیسم و کمونیسم را می‌آموختند. کارگرانی که به این ترتیب تعلیم یافته و از کلاس‌های آموزش "فارغ‌التحصیل" میشدند از شرکت در تظاهرات و اعتصابات و هرگونه فعالیتی که برای آنها خطری بهار می‌آورد منع می‌کردیدند و فعالیت سیاسی آنها به تبلیغ گروه‌های دیگر کارگری محدود میشد.

اولیانوف با این روش محافظه‌کارانه مخالف بود و میگفت بجای تعلیم کادرها و بالا بردن سطح دانش کارگران باید به کار عملی پرداخت و تشنجات و اعتصابات کارگری را دامن زد. در سال ۱۸۹۵ اکثریت اعضای کمیته اجرائی سوسیال دمکرات‌ها با عقاید اولیانوف همراه شدند و اولیانوف که عملاً رهبری سازمان را بدست گرفته بود نخستین اعلامیه "تحریک‌آمیز خود را در میان کارگران سن پترزبورگ پخش کرد. پلیس سن پترزبورگ این اعلامیه را که تاحدی مفلک و پر از اصطلاحات فلسفی و اجتماعی بود جدی نگرفت و "زولیانسکی" رئیس پلیس سن پترزبورگ گفت از این دارودسته کوچک کاری ساخته نیست!

پلیس تزاری اصولاً به کارهای فلسفی و اجتماعی که عده کمی آنها می‌فهمیدند و در توده مردم اثر فوری و مستقیمی نداشت اهمیت نمیداد. چنانچه دو سال قبل از آن دو کتاب در این زمینه یکی بقلم پلخانف و دیگری به قلم "پتر-استرو" در روسیه منتشر شده و پلیس هم از آن جلوگیری نکرده بود. ولادیمیر اولیانوف در کریسمس ۱۸۹۴ در اجتماع "در حومه" سن پترزبورگ نطقی درباره این دو کتاب ایراد نمود و طی آن کتاب پلخانف را مورد ستایش قرار داد و از عقاید پتراسترو که آنها انحراف از اصول مارکسیسم میخواند بشدت انتقاد کرد. الکساندر پوترسوف یکی از رهبران سوسیال دمکرات روسیه که در این سخنرانی حضور داشته درباره این نطق، که نخستین سخنرانی مهم لنین در یک اجتماع عمومی بشمار میرفت مینویسد: "... این جوان بیست و چهارساله که با سر طاس و ریش کوچک متمایل به قرمز مردی پیر بنظر میرسید با قدرت و حرارت کم نظیری سخن میگفت و مستمعین خود را کاملاً تحت نفوذ گرفته بود... او بدون شک یک چهره استثنائی است."

ولادیمیر اولیانوف در اوائل سال دچار ذات‌الریه شد و برای معالجه و استراحت به سویس و فرانسه رفت. در این سفر، که اولین مسافرت اولیانوف به خارج از روسیه بود او توانست با پدران مارکسیسم روسی پلخانف و آکسلرود ملاقات کند و همچنین با رهبران سوسیالیست اروپا از نزدیک آشنا شود. وقتی

که پلخانف و اولیانوف در اوائل سال ۱۸۹۵ در ژنو باهم ملاقات کردند پلخانف در مقام استادی و اولیانوف در موضع شاگردی قرار داشتند .

پلخانف یک مرد بشردوست و یک فیلسوف انسانگرا بود ولی از آنجا که فقط نوشتن را برای رسیدن به هدف‌های بشردوستانه‌اش کافی نمی‌دانست به مبارزات سیاسی دست زده بود . "لوناچارسکی" در مقایسه پلخانف و لنین می‌نویسد "لنین قبل از اینکه یک متفکر سیاسی باشد یک مبارز بود و در این مبارزه پیش از آنکه هدف‌های انسانی داشته باشد تحت تاثیر انگیزه‌های شخصی خود قرار داشت . برخلاف پلخانف که به فرهنگ و تاریخ ملت روس علاقه زیادی داشت ، لنین بکلی فارغ از هرگونه احساسات ناسیونالیستی بود . با وجود این لنین از نظر تفکر فلسفی هنوز خیلی خام بود و بهمین جهت پلخانف توانست در مدتی کوتاه او را تحت تاثیر و نفوذ خود بگیرد و از وی در مبارزات سیاسی استفاده کند ."

پلخانف در وجود ولادیمیر اولیانوف مرد فعال و پرتحرکی را که برای مبارزات سیاسی در داخل روسیه احتیاج داشت پیدا کرد . اولیانوف خاطره^۱ الکساندر میخائیلوف رهبر جدی و پرحرارت حزب اراده^۲ خلق را در نظر پلخانف مجسم می‌کرد : اولیانوف هم مانند میخائیلوف استاد تشکیلات سیاسی و سازماندهی بود و بهتر از هرکس دیگری در آن زمان می‌توانست به تشکیلات یک حزب سیاسی در داخل روسیه سازمان بدهد .

پلخانف به اولیانوف توصیه کرد که قبل از مراجعت به روسیه بدیدن "آکسلرود" برود . برای این ملاقات که از نظر پلخانف برای سازماندهی مبارزات سیاسی در روسیه ضروری بود اولیانوف از ژنو به زوریخ رفت و در نخستین دیدار مجموعه^۳ مقالات خود را درباره^۴ مارکسیسم و مبارزات سیاسی در روسیه در اختیار آکسلرود قرار داد . اولیانوف این مقالات را بامضای "تولین" منتشر کرده بود . یکی از این مقالات که طی آن لیبرال‌های روسیه مورد حمله قرار گرفته بودند توجه آکسلرود را بخود جلب کرد . آکسلرود گفت که با این رویه موافق نیست و در شرایط فعلی همکاری با لیبرال‌ها را برای رسیدن به هدف مشترک که سرنگونی استبداد تزاری است لازم میدانند .

آکسلرود و اولیانوف در این خصوص و سایر مسائل مربوط به تاکتیک مبارزه در روسیه مباحثات طولانی داشتند . اولیانوف پس از یک‌هفته اقامت در زوریخ و

ملاقات‌های متعددی که با آکسلرود داشت سرانجام تسلیم نظریات وی شد. این مباحثات آکسلرود را هم مانند پلخانف تحت تاثیر قرار داد و در نامهای به پلخانوف نوشت "مردی را که میخواستیم پیدا کرده‌ایم. . . اولیانوف بهترین انتخاب برای سازماندهی مبارزه در روسیه است. . ."

ولادیمیر اولیانوف در سپتامبر ۱۸۹۵ به روسیه بازگشت.

اولیانوف با توصیه و راهنمایی پلخانف در سن پترزبورگ با جوانی بنام مارتوف آشنا شد. مارتوف که قبلاً دانشجوی دانشگاه سن پترزبورگ بوده و بعطت مبارزات سیاسی از این دانشگاه اخراج شده بود، پس از اخراج از دانشگاه و تبعید از پایتخت هم دست از مبارزه برنداشته و یک جنبش کارگری در "ویلنا" براه انداخته بود. مارتوف پس از بازگشت به سن پترزبورگ هم به فعالیت‌های مخفی خود ادامه میداد و با سازمانها و جمعیت‌های سری ارتباط داشت. ملاقات‌های اولیانوف و مارتوف بیشتر در کتابخانه‌های عمومی صورت میگرفت و طرح تشکیلات جدید سیاسی در این ملاقاتها ریخته میشد.

در پائیز و زمستان آن سال اولیانوف احساس می‌کرد که تحت تعقیب پلیس مخفی قرار دارد و چون از احتمال بازداشت خود واقف بود به خواهرش آنا نوشت که اگر برای او گرفتاری پیش بیاید از آمدن مادرش به سن پترزبورگ جلوگیری کند.

تعقیب و فرار اولیانوف و مارتوف چند ماه ادامه داشت و پلیس مخفی تزار (اوخرانا) از کار این دو نفر سر در نمی‌آورد، تا اینکه بالاخره خائنی در تشکیلات مخفی مارکسیست‌ها پیدا شد و با دریافت چند روبل سرخ فعالیت‌های آن‌دورا بدست پلیس داد. اولیانوف و مارتوف روز بیستم دسامبر ۱۸۹۵ دستگیر شدند. دلیلی که برای بازداشت آنها ارائه شد انتشار یک روزنامه مخفی بود که اولیانوف و مارتوف تازه موفق به چاپ شماره اول آن شده بودند.

زندان و تبعید

مقررات زندان سن پترزبورگ خیلی سخت نبود. هفته‌ای دوبار به بستگان زندانیان اجازه ملاقات داده میشد. یکی از این ملاقاتها بطور خصوصی و در سلول زندانی و ملاقات هفتگی دیگر در سالن عمومی صورت میگرفت. البته در ملاقاتهای خصوصی هم که نیمساعت بطول می‌انجامید نگهبانان زندان مراقب بودند. بستگان زندانیان هفته‌ای چندبار اجازه داشتند کتاب و مواد غذایی برای زندانی خود بفرستند. در مورد کتابها و مطبوعات هم کنترل زیادی صورت نمیگرفت و زندانیان میتوانند از جریان اخبار و فعالیت‌های سیاسی در خارج مطلع شوند.

با وجود مخالفت اولیانوف، مادرش ماریا آلکساندرونا مرتبا بدیدن او در زندان سن پترزبورگ می‌آمد. در این ملاقاتها غالبا آنها خواهر اولیانوف هم همراه مادرش می‌آمد و مقدار زیادی کتاب و روزنامه برای او می‌آوردند. اولیانوف مکاتبه رمز را به خواهرش آموخته و بوسیله او هم اطلاعاتی از فعالیت‌های خارج از زندان دریافت میداشت و هم دستوراتی برای رفقاییش در خارج از زندان میفرستاد.

پس از بازداشت اولیانوف و مارتوف گروههای مختلف سوسیال دمکرات دست به تشکیل سازمان جدیدی بنام "اتحادیه آزادی کار" زدند و هدف آنها از تشکیل این سازمان منحرف ساختن توجه پلیس از فعالیت سوسیال دمکراتها و رهبران زندانی آن بود، ولی این تدبیر موثر واقع نشد و یکماه بعد اعضای اصلی این تشکیلات جدید از جمله "پوترسوف" که از همکاران نزدیک اولیانوف بود بازداشت شدند. اولیانوف به تماس خود با بقیه اعضای این سازمان بوسیله خواهرش آنها ادامه داد و مردان دیگری را بجای رهبران زندانی گماشت. در این

تاریخ اولیانوف عملاً از کنج زندان فعالیت‌های سوسیال‌دمکراتها را در سن‌پترزبورگ رهبری می‌کرد.

در سال ۱۸۹۶ اتحادیه آزادی‌کار با تعلیمات اولیانوف مقدمات اعتصاب بزرگی را از طرف کارگران صنایع نساجی فراهم ساخت. بیانیه اعتصاب هم که بدست اولیانوف نوشته شده بود بوسیله خواهرش بدست رهبران اتحادیه رسید و ۳۵۰۰۰ کارگر با اجرای این برنامه دست به اعتصاب زدند. اولیانوف در نخستین دوره زندان خود در سن‌پترزبورگ نگارش نخستین اثر مهم خود را درباره "سیر تحول سرمایه‌داری در روسیه" آغاز کرد و برای نوشتن این کتاب هرچه درباره اقتصاد و امور مالی بدست می‌آورد مطالعه میکرد. ماموران زندان برای کار اولیانوف در این زمینه که هدفی جز محکوم ساختن نظام حاکم بر روسیه نداشت هیچگونه مانعیتی بعمل نمی‌آوردند.

مدت زندان اولیانوف چهارده ماه بطول انجامید و اولیانوف با سلامتی کامل و انرژی بیشتر برای فعالیت از زندان مرخص شد، در تمام مدت زندان اولیانوف فقط چند کیلو وزن کم کرده بود که آنهم برای سلامتی او مفید بود!

حکم آزادی اولیانوف از زندان مشروط به اقامت اجباری او بمدت سه سال در دهکده "شوشنسکو" در شرق سیبری بود. اولیانوف در ماه مه ۱۸۹۷ وارد این دهکده شد. برای اقامت اجباری اولیانوف در این دهکده هفت روبل و چهل کوپک مقرری ماهانه تعیین شد که برای اجاره خانه و زندگی ساده او کفایت میکرد.

زندگی در سیبری برای اولیانوف غیر قابل تحمل نبود. برعکس آرامش و تنهایی در این دهکده فرصت کافی برای مطالعه و نوشتن به او میداد و اولیانوف از این حیث راضی بود. اولیانوف در تبعیدگاه خود فرصت ورزش و گردش و شکار را هم از دست نمیداد و از سلامتی کامل برخوردار بود. هر وقت که احساس تنهایی و دلتنگی میکرد نزد روستائیان میرفت و در مجالس رقص و تفریح و گیتار آنها شرکت میکرد. اولیانوف در نامه‌هایی که برای خانواده‌اش مینوشت رضایت خود را از زندگی تازه‌اش ابراز میداشت و فقط از نبودن روزنامه و دوربودن از اخبار و جریانات سیاسی روز شکایت میکرد.

در ماه مه ۱۸۹۸، یعنی درست یکسال پس از تبعید اولیانوف دوست دختر دوران اقامت او در سن‌پترزبورگ "نادژدا - کروپسکایا" وارد شوشنسکو شد و به

دوران تنهائی اولیانوف پایان داد. کروپسکایا در دوران زندان و تبعید اولیانوف تماس و مکاتبه خود را با او ادامه داده و چون بعلت فعالیت‌های سیاسی به شهر "اویفا" تبعید شده بود درخواست کرده بود او را به شوشنسکو منتقل کنند. کروپسکایا برای اینکه موافقت پلیس را با این تقاضا جلب کند خود را "نامزد" اولیانوف معرفی کرده بود.

کروپسکایا دختر زیبایی بود و اولیانوف نامزدی داوطلبانه او را با کمال میل و اشتیاق پذیرفت. اولیانوف و کروپسکایا در همان تبعیدگاه دورافتاده ازدواج کردند و زندگی زناشویی آنها تا آخر عمر دوام یافت.

اولیانوف در وجود کروپسکایا نه فقط یک همسر مهربان، بلکه یک رفیق و همکار و منشی خوب یافت. "ماه‌عسل" یا سال عسل آنها با برنامه منظم ترجمه کتاب "سیدنی وبناترس وب" درباره اتحادیه‌های کارگری در ساعات صبح و تنظیم و پاک‌نویس کتاب توسعه سرمایه‌داری در روسیه در ساعات بعد از ظهر آغاز شد. کتاب توسعه سرمایه‌داری در روسیه در سال ۱۸۹۹ با نام مستعار "ولادیمیر - ایلین" در سن پترزبورگ انتشار یافت و شهرت و موقعیت اولیانوف را بعنوان یک تئوریسین برجسته مارکسیست تثبیت کرد. هنگام انتشار این کتاب اولیانوف فقط ۲۹ سال داشت.

تبعیدگاه لنین در شرق سیبری کم‌کم به مرکز تجمع و فعالیت تبعیدیان سیاسی روسیه تبدیل شد. لنین مقامات پلیس محلی را هم تحت تاثیر قرار داده و از محدودیت‌هایی که در آغاز تبعید درباره فعالیت‌های سیاسی او بوجود آورده بودند کاسته بود. روزنامه‌ها و کتب و مطبوعات از روسیه و خارج از روسیه مرتباً بدست او میرسید و قسمت عمده محمولات پستی که هفته‌ای دوبار به شوشنسکو میرسید مربوط به اولیانوف بود. خواهرش آنا و رفقایش مارتوف و پوترسوف، که اولی به تورخانسک و دومی به اورلف تبعید شده بود مرتباً با او مکاتبه میکردند. لنین بطور غیرمستقیم با تمام سازمانهای فعال سیاسی و کارگری در نقاط مختلف روسیه تماس داشت و عملاً رهبری مبارزات سیاسی را از تبعیدگاه خود بدست گرفته بود.

اولیانوف در آخرین سال تبعید خود در سیبری طرح فعالیت‌های دامنه‌دار و تازم‌های را ریخت که در کتابهای "چه باید کرد" و "نامهای به یک رفیق" آنها را تشریح کرده است. یکی از این برنامه‌ها طرح انتشار روزنامه‌های در خارج از

روسیه و توزیع آن در داخل روسیه بوسیله عوامل مخفی بود. اولیانوف تصمیم گرفته بود فعالیت‌های خود را پس از پایان دوره تبعید در خارج از روسیه متمرکز سازد و با انتشار روزنامه و نشریات سیاسی و تبلیغاتی و فرستادن آنها بداخل روسیه بوسیله شبکه‌های که طرح آن را ریخته بود حرکت انقلابی تازه‌ای را در روسیه بوجود آورد.

مارتوف و پوترسوف هم که دوران تبعیدشان همزمان با اولیانوف بسر میرسید تصمیم گرفتند در طرح اولیانوف مشارکت کنند و دست به مبارزه مشترکی بزنند. هر سه آنها توافق کردند که پس از پایان تبعید به شهر "پسکوف" بروند و از آنجا عازم اروپای غربی شوند.

از نوشته‌های که در این تاریخ از اولیانوف باقی مانده، آمده است "مهمترین مسئله ما در حال حاضر بوجود آوردن تشکیلات با انضباط و منظمی در روسیه است. ما باید تمام نیروی خود را برای ایجاد و گسترش چنین سازمانی در روسیه بکار ببریم و گروه‌های لیبرال و احزاب انقلابی قدیم روسیه عقب خواهیم ماند". اولیانوف قبل از خاتمه دوران تبعید، کتاب "هدفهای سوسیال دموکراتهای روسیه" را به پایان رساند. این کتاب با نام مستعار "لنین" در سوئیس به چاپ رسید. این نخستین باری بود که اولیانوف از نام "لنین" استفاده میکرد. لنین این نام را که از این بعبه بر روی او ماند از رودخانه "لنا" که در کنار تبعیدگاه او جاری بود اقتباس کرده بود.

در ماه مارس سال ۱۹۰۰ دوران تبعید لنین بسر آمد و سفر طولانی او به روسیه اروپا و سپس کشورهای اروپای غربی آغاز گردید. لنین در نخستین مرحله این سفر در "اوا" تبعیدگاه قبلی همسرش کروپسکایا توقف کرد و او را به دوستانش سپرد. لنین سپس به تنهایی عازم پسکوف شد و پس از ورود به این شهر از مقامات پلیس تقاضا کرد که با مسافرت همسرش کروپسکایا به این شهر موافقت کنند. پلیس با این تقاضا موافقت نکرد ولی با درخواست دیگر لنین برای مسافرت مادرش به پسکوف بمدت یک هفته موافقت شد.

لنین و مارتوف و پوترسوف طبق قرار قبلی در ماه مه ۱۹۰۰ در پسکوف با هم ملاقات کردند و در ملاقاتهای محرمانه آنها در این شهر دو مسئله مورد بحث قرار گرفت: نخست ایجاد تشکیلاتی که بتواند با سازمان سیاسی جدید سوسیال دموکراتها و لیبرال‌های روسیه مقابله کند و دیگر انتشار روزنامه‌ای در خارج از روسیه که لنین قبلا طرح آنرا ریخته بود.

در سالهای تبعید لنین و همفکران او، سوسیال دمکراتهای روسیه فعالیت خود را توسعه داده و و اعتصاب‌هایی در سن پترزبورگ و شهرهای دیگر روسیه براه انداخته بودند. در جریان این فعالیت‌ها گروهی از رهبران سوسیال دمکرات روسیه که به "اقتصادیون" معروف شده‌اند در روش مبارزات انقلابی تجدیدنظر کرده و بجای روش‌های تخریبی گذشته از مبارزات کارگران برای تامین شرایط اقتصادی بهتر مانند افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار حمایت مینمودند. سوسیال دمکراتهای روسیه نخستین کنگره خود را در مارس ۱۸۹۸ در شهر مینسک تشکیل دادند و تشکیل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه را اعلام داشتند. این حزب جدید تحت نفوذ "پتر - استرو" قرار داشت که لنین قبلاً در سن پترزبورگ با او بمبارزه برخاسته بود و اکنون نیز افکار لیبرالی این گروه و هدفهای اقتصادی آنها را بعنوان انحراف از اصول مارکسیسم مورد حمله قرار میداد.

در گفتگوهای لنین و همفکرانش در پسکوف قرار بر این شد که مارتوف فعلاً برای سازماندهی تشکیلات جدید انقلابی در روسیه بماند و لنین و پوترسوف برای توسعه فعالیت در خارج از روسیه و جلب حمایت پلخانوف و انتشار روزنامه‌ای که نام آنرا هم انتخاب کرده بودند عازم سویس و آلمان شدند. اسم روزنامه‌ای را که قرار بود منتشر شود "ایسکرا" بمعنی جرعه گذاشته بودند.

لنین و پوترسوف از دو مسیر مختلف بطور مخفیانه از روسیه خارج شدند. لنین به آلمان رفت و پوترسوف عازم سویس شد. پوترسوف پس از ملاقات با پلخانف و آکسلرود در سویس و جلب موافقت آنها با انتشار ایسکرا در آلمان به لنین پیوست. قرار شد این روزنامه با کمک حزب سوسیال دمکرات آلمان در لایپزیک چاپ شود ولی هیئت تحریریه روزنامه که دوتن از اعضای حزب سوسیال دمکرات آلمان "کلارا - زتکین" و "آدولف براون" هم با آن همکاری میکردند در مونیخ مستقر گردیدند.

جلسه نهائی برای تعیین خط مشی روزنامه و چگونگی توزیع آن در داخل روسیه در ژنو تشکیل شد و بیانیهایکه خطاب به سوسیال دمکراتها و نیروهای انقلابی روسیه درباره انتشار این روزنامه صادر شد حاکی از این بود که "ایسکرا" برای ایجاد وحدت و هم‌آهنگی بین نیروهای انقلابی روسیه و گردآوردن همه این نیروها بدور یک محور واحد و "مبارزه با اپورتونیسم و روش‌های انحرافی" منتشر خواهد شد. تاکید لنین بر قسمت اخیر در واقع اعلان جنگ او با نیروهای رقیب و طرفداران روش‌های مسالمت‌جویانه در داخل روسیه بود.

تولد "بولشویزم"

اولین شماره روزنامه "ایسکرا" روز بیست و یکم دسامبر ۱۹۰۰ در لایپزیک از چاپ خارج شد. این روزنامه در قطع کوچک و روی کاغذ نازکی چاپ شده بود تا حمل و نقل و توزیع مخفیانه آن در داخل روسیه آسانتر باشد.

روزنامه‌ها پس از چاپ به برلین حمل شد و در انبار روزنامه "وروارتس" ارگان حزب سوسیال‌دمکرات آلمان نگهداری شد. چند نفر از اعضای حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که مامور همکاری با گردانندگان روزنامه "ایسکرا" شده بودند این روزنامه‌ها را تا کرده و در لایپزیک پستی روزنامه‌ها و نشریات دیگر جاسازی میکردند و به روسیه میفرستادند. بعضی از بسته‌های روزنامه "ایسکرا" هم در چند نقطه مرزی مستقیماً به مأمورین توزیع مخفی آن در داخل روسیه تحویل میشد و به شهرهای مختلف ارسال میگردد. البته این کار خالی از خطر نبود و عوامل مخفی توزیع "ایسکرا" بارها از طرف پلیس مخفی روسیه بازداشت و به سبیری تبعید شدند.

همانطوریکه لنین پیش‌بینی کرده بود انتشار روزنامه "ایسکرا" وزن و اعتبار بیشتری به فعالیت این گروه داد و این روزنامه کم‌کم نه فقط بعنوان یک ارگان انقلابی و تبلیغاتی، بلکه بصورت یک عامل سازمان‌دهنده و هماهنگ‌کننده فعالیت‌های انقلابی در داخل روسیه شناخته شد. "ایسکرا" در فاصله کوتاهی پس از انتشار در صدها کانون حزبی در سراسر روسیه پخش میشد و مقالات و دستورالعمل‌های آن فعالیت کادرهای حزبی را در یک جهت هدایت مینمود.

لنین در نخستین شماره "ایسکرا" نوشت "اگر ما یک سازمان محکم و منسجم حزبی داشته باشیم، هر اعتصاب و حرکت کوچکی را میتوانیم به یک پیروزی سیاسی بر رژیم مبدل سازیم. یک تشکیلات منظم حزبی میتواند با استفاده از هر فرصت مناسب حرکت تازهای بوجود آورد و هر شورش کوچک محلی را به یک

حرکت انقلابی تبدیل نماید."

بوجود آوردن این "تشکیلات منظم حزبی" هدف اصلی لنین در مرحله جدید مبارزه بود و بهمین جهت او اداره روزنامه را بیشتر به همکارانش سپرده و خود فعالیت‌های تشکیلاتی و سازماندهی حزب در داخل روسیه را دنبال میکرد. به نمایندگان ایسکرا در روسیه دستور داده شد که فقط به کار توزیع روزنامه و تبلیغ اکتفا نکنند بلکه از طریق کادرهای حزبی به تحریک کارگران و دهقانان و ایجاد نارضائی و آشوبگری در میان آنان بپردازند. در این زمینه لنین یک "مُبلِّغ" و یک "آشوبگر" (۱) را چنین توصیف می‌کند:

"کار یک مُبلِّغ تشریح و توضیح اساس معتقدات و افکار ماست که افراد معمولی بخصوص طبقاتی که ما با آنها سروکار داریم ممکنست بدرستی درک نکنند، ولی یک آشوبگر براحتی میتواند از مسائل و گرفتاریهای روزمره مردم و عوامل نارضائی آنها استفاده کرده آشوب‌هایی براه بیاورد که بیش از جلب اعتقاد یک عده محدود ما را در رسیدن به هدف یاری خواهد کرد..."

کار دیگر ایسکرا که لنین از روز اول آنرا دنبال می‌کرد مبارزه با گروههای رقیب و سوسیال‌دمکراتهای اعتدالی یا "اقتصادپون" بود. لنین همه کسانی را که از خط مشی او پیروی نمی‌کردند به انحراف از اصول مارکسیسم و حتی خیانت به آرمانهای انقلابی خلق روس متهم میکرد و چنین وانمود می‌کرد تنها انقلابی واقعی و اصیل خود او و دارو دسته او است."

کار اصلی کانونهای حزبی که وابسته به لنین و گروه ایسکرا بودند مطالعه آخرین شماره ایسکرا در جلسه و تشریح و تجزیه و تحلیل مطالب آن و اجرای دستورالعمل‌های مندرج در روزنامه بود. گاهی یک شماره روزنامه در چند حوزه یا کانون حزبی دست‌به‌دست میگشت و بعضی اوقات بر اثر کثرت استفاده و دست‌به‌دست گشتن دیگر قابل خواندن نبود.

روزنامه ایسکرا در آغاز فقط در کانونهای حزبی و مراکز کارگری توزیع می‌شد، ولی با گسترش شبکه توزیع روزنامه کم‌کم در داخل ارتش و نیروهای

۱- نویسنده این دو اصطلاح را که از اصل روسی آن گرفته در زبان انگلیسی PROPAGANDIST برای مُبلِّغ و AGITATOR برای آشوبگر بکار برده است. معانی دیگر لغت اخیر در فرهنگها "تحریک‌کننده" و "تولیدکننده" هیجان عمومی" و "مفسد" ذکر شده است.

مسلح هم توزیع مخفی این روزنامه آغاز شد. ایسکرا همچنین در داخل پاکت یا لای روزنامه‌های رسمی و قانونی برای مردم فرستاده میشد و در بعضی نقاط که پلیس کنترل کمتری داشت بدیوار چسبانده میشد و تا پلیس متوجه شود عدهٔ زیادی آنرا خوانده و مطالبش را بازگو کرده بودند. بارها اتفاق افتاد که در تاترهای سن پترزبورگ و مسکو و خارکف و کیف وادسا عوامل ایسکرا نسخه‌های این روزنامه یا اعلامیه‌های ضمیمهٔ آن را از بالکن تاتر بداخل سالن ریختند و پلیس پس از چندبار غافلگیری مجبور به اعمال کنترل بیشتری در سالن تاترها شد.

* * *

لنین مرکز فعالیت خود را در مونیخ قرار داده و در این شهر بنام مستعار آلغانی "مایر" زندگی می‌کرد. لنین از این شهر مرتباً با مادر خود مکاتبه میکرد و بطور مثال درنامه‌ایکه بتاريخ بیستم فوریه ۱۹۰۱ برای مادرش فرستاده چنین مینویسد:

"مادر عزیزم. کارناوال جالبی که هر سال در این شهر برگزار میشود چند روز پیش تمام شد. این اولین باری بود که من چنین کارناوالی را میدیدم. تمام شرکت‌کنندگان کارناوال با ماسکهای خود در روز آخر کارناوال رژه رفتند. مسخرگی و لودگی در حد اعلی بود، مردم در اینجا خودشان را باهمین چیزها خوشحال و مشغول می‌کنند."

"مدت تبعید نادیا بزودی تمام خواهد شد. من همین‌روزها نامه‌ای برای پلیس خواهم نوشت و تقاضای صدور گذرنامه برای او خواهم کرد. نوک قلم‌های مرا بوسیله نادیا برایم بفرستید، در اینجا من از این نوک قلم‌ها پیدا نمیکنم، هرچه دارند محصول خودشان است و به روانی قلم‌های ما نیست..."

منظور از "نادیا" که لنین در این نامه از او یاد میکند همسرش کروپسکایا است که در این تاریخ مدت تبعیدش در "اوا" نزدیک به پایان بود. کروپسکایا بدون برخورد با مشکل زیادی از روسیه خارج شد، ولی برای یافتن او مجبور شد چند شهر اروپائی را زیرپا بگذارد، زیرا لنین برای ردگم‌کردن و اختفای فعالیت‌های خود از نظر پلیس تزاری نشانی‌های مختلف و اسامی مختلفی داشت که از آنجمله میتوان به اسامی "مودراچک" و "ریتمایر" اشاره نمود. مودراچک یک اسم چک بود و لنین به این نام آدرسی در پراگ داشت که کروپسکایا در آغاز مسافرتش به اروپا برای پیدا کردن لنین به همین نشانی رفت. همسر لنین در خاطراتش مینویسد "... به این نشانی به طبقه چهارم ساختمانی در پراگ

رفتم ، یکزن بلوند چک در را برویم باز کرد ، گفتم برای دیدن آقای مودراچک آمده‌ام . مردی آمد و گفت من مودراچک هستم ، جا خوردم و گفتم نه من برای دیدن شوهرم آمده‌ام و او این آدرس را بمن داده است . . . مرد گفت نگران نباشید من میدانم شما همسر آقای "ریتمایر" هستید . ایشان در مونیخ زندگی می‌کنند . . ."

کروپسکایا از پراگ به مونیخ رفت و با آدرسی که از آقای ریتمایر داشت بسراغ او رفت . اما این نشانی هم مربوط به یک آجوفروش بود . کروپسکایا داخل آجوفروشی شد و به‌مردی که پشت‌بار نشسته بود گفت من برای دیدن آقای ریتمایر آمده‌ام ولی این آدرس را بمن داده‌اند . مردی که پشت بار بود گفت : ریتمایر من هستم کاری با من داشتید؟ کروپسکایا مجدداً گفت نه ریتمایر شوهر من است و در انتظار دریافت نشانی دیگری از لنین بود که همسر آقای ریتمایر به‌وی نزدیک شد و گفت اسم شما چیست . کروپسکایا خودش را معرفی کرد و همسر آقای ریتمایر گفت : "درست است شما همسر آقای مایر هستید و از سیبری می‌آئید . ایشان مدتی است که منتظر شماست !"

کروپسکایا بدنبال خانم ریتمایر راه افتاد و وارد حیاط خانه بزرگی شد . خانم ریتمایر سپس او را به اطاقی راهنمایی کرد که لنین پشت میز کارش نشسته و خواهرش آنا و همکارش مارتوف هم روی صندلی‌های مقابل میز دیده می‌شدند . لنین بگرمی از همسرش استقبال کرد و سپس او را به آپارتمان محل اقامت خود راهنمایی نمود . محل اقامت لنین در مونیخ آپارتمان سه اطاقی بود که دو اطاق آنرا یک کارگر آلمانی با زن و شش بچماش اشغال کرده بودند و لنین فقط در یکی از اطاق‌های این آپارتمان شلوغ و پرسروصدا زندگی می‌کرد . با آمدن کروپسکایا لنین مجبور شد محل اقامت خود را تغییر دهد و یکماه بعد از آن آنها در آپارتمان مستقلی در ناحیه "شوابینگ" مونیخ مستقر شدند .

کروپسکایا در نامه‌ای به مادر لنین بتاريخ دوم اوت ۱۹۰۱ مینویسد : "اینروزها ولودیا (لنین) با پشتکار زیادی کار میکند و من خیلی از حرارت و فعالیت او خوشحالم . وقتیکه او با علاقه مشغول کاری میشود روحیه‌اش عالی است . وضعی مزاجی او هم خیلی خوب است و برخلاف گذشته از بیخوابی رنج نمی‌برد . ما تقریباً هر روز حمام میکنیم و حمام آب سرد مخصوصاً او را شاداب نگاه میدارد . . ."

اما در بهار سال بعد لنین و کروپسکایا مجبور شدند دوباره تغییر مکان بدهند. چاپخانه روزنامه از لایپزیک به مونیخ منتقل شده بود ولی چاپخانه مونیخ بعلت مشکلات و خطراتی که در این کار وجود داشت حاضر به ادامه آن نشد. پلخانف پیشنهاد کرد روزنامه در سویس چاپ شود، ولی دیگران سویس را هم برای این کار مناسب نمی‌دانستند و بالاخره رای اکثریت براین قرار گرفت که روزنامه در لندن چاپ شود.

لنین و کروپسکایا در آوریل سال ۱۹۰۲ در یک روز معالود وارد لندن شدند. در لندن لنین متوجه شد که زبان انگلیسی او برای کاری که میخواهد در لندن شروع کند کافی نیست، لذا اولین کاری که کرد استخدام دو معلم انگلیسی برای گرامر و مکالمه بود و با پشتکاری که داشت خیلی زود توانست زبان خود را تکمیل کند. لنین به معلمین انگلیسی خود در ازاء آموختن زبان انگلیسی، روسی درس میداد.

کتابخانه، موزه، بریتانیا گنجینه، گرانبهائی بود که لنین برای تحقیق و مطالعه به آن دست یافت. کارل مارکس هم قبلا از این کتابخانه برای تحقیقات و مطالعات خود بهره فراوان گرفته بود.

لنین برای نخستین بار هنگام اقامت در لندن با تروتسکی آشنا شد. دوستان لنین در "سامارا" قبلا برای او نوشته بودند که یکی از مبارزین جوان بتازگی از سیبری گریخته و راهی اروپا شده است. رفقای لنین از این مرد تعریف زیادی کرده و او را "عقاب جوان" لقب داده بودند. تروتسکی با نام مستعار "قلم" مطالبی هم نوشته و چاپ کرده بود.

تروتسکی با نشانی‌هایی که از لنین در لندن داشت برای ملاقات او به لندن رفت و این دو خیلی زود یکدیگر را جلب کردند. تروتسکی میخواست هر چه زودتر به روسیه بازگردد ولی لنین اصرار کرد که مدتی در لندن بماند و در کار روزنامه ایسکرا به او کمک کند. پلخانف از نوشته‌های تروتسکی خوشش نمی‌آمد ولی با اصرار لنین تروتسکی به همکاری با ایسکرا ادامه داد و به عضویت رسمی هیئت تحریریه این روزنامه درآمد.

در اواخر سال ۱۹۰۲، بموازات رشد صنایع در روسیه نهضت‌های کارگری شکل میگرفت و با توسعه شبکه ایسکرا در داخل روسیه سازمانهای جدید کارگری بیشتر تحت نفوذ این گروه قرار میگرفتند. نیمه دوم سال ۱۹۰۲ چندین اعتصاب

کارگری و تظاهرات دانشجویی در روسیه روی داد و این اعتصابات و تظاهرات از آغاز سال ۱۹۰۳ شدت بیشتری یافت.

در این دوره یکی از هدف‌های عمده، لنین که در مقالات ایسکرا آنرا دنبال میکرد ایجاد یک عده "انقلابی حرفه‌ای" بود که تمام وقت و نیروی خود را صرف انقلاب کنند. کتاب معروف "چه باید کرد" لنین که در این زمان انتشار یافت بیشتر در تعقیب این هدف و دعوت از روشنفکران حزبی برای وقف نمودن خود در راه انقلاب بود. دکترین لنین دربارهٔ پرورش انقلابیون حرفه‌ای نخستین بار بطور علنی در این کتاب عنوان شد و لنین برای روشنفکران سوسیالیست که میبایست کادر انقلابیون حرفه‌ای موردنظر او را بوجود آورند نقش و اهمیت تعیین‌کننده‌ای در هدایت کارگران بسوی هدف‌های انقلابی و به ثمر رسیدن انقلاب قائل شد.

اختلاف‌نظر بین لنین و نزدیکترین همکاران و همفکران او مارتوف و پوترسوف از همین زمان آغاز شد. البته مارتوف و پوترسوف در اوائل پس از مدتی جروب‌بحث خواه و ناخواه تسلیم نظریات لنین میشدند، ولی لنین کم‌کم از مقاومت‌هایی که در برابر نظریات او ابراز میشد، یا بقول خودش از خشک‌سری و تعصب انقلابی رفقای خود احساس ناراحتی میکرد. در این میان بین پلخانوف و لنین هم دربارهٔ بعضی از مقالات ایسکرا اختلاف‌نظر بروز کرد و پلخانوف علناً از بعضی نوشته‌های لنین انتقاد نمود.

در سال ۱۹۰۳ در مقالات ایسکرا دوگانگی کاملاً مشهود بود. مطالبی که بقلم پلخانوف و سوسیال دمکرات‌های قدیمی نوشته میشد با دقت در انتخاب کلمات و جملات و نوعی محافظه‌کاری و ملایمت توأم بود در حالیکه مقالات لنین و همفکرانش تند و تیز و تحریک‌آمیز بود. در واقع پلخانوف و همفکران او بیشتر طبقه برگزیده و روشنفکر را مخاطب قرار میدادند و طرفدار انقلاب آرام و تدریجی بودند، در حالیکه لنین توده‌ها را مخاطب قرار می‌داد و برای روشنفکران هم وظیفه‌ای جز بحرکت‌درآوردن توده‌ها قائل نبود.

وقتیکه "استرو" یکی از رهبران سوسیال دمکرات، بر اثر این تندرویها صف مارکسیست‌ها را رها کرد و به لیبرال‌ها پیوست. لنین در مقاله‌ای در ایسکرا علناً او را مرتد و خائن خواند. "ناختارف" که یکی از دوستان نزدیک لنین بود به این مقاله اعتراض کرد و به لنین گفت چگونه به خود اجازهٔ بکاربردن چنین

کلماتی را در مورد "استرو" داده است. چون معنی این کلمات اینست که استرو مستحق مرگ است و هر کارگری میتواند بخود حق کشتن او را بدهد. لنین بسادگی جواب داد مقصود من هم همین است و استرو را مستحق مرگ میدانم! اختلاف نظر در هیئت تحریریه ایسکرا با اختلاف نظرهایی که درباره تنظیم برنامه کار حزب سوسیال دمکرات بروز کرده بود شدت یافت. لنین اصرار داشت که در برنامه حزب صریحا قید شود که هدف حزب استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست، در حالیکه پلخانف میگفت طبقه متوسط نقش مهمی در پیروزی انقلاب دارند و نباید آنها را در مقابل انقلاب قرار داد. سرانجام با پادرمیانی مارتوف و "زاسولیش" و "تئودور دان" برنامه‌های برای حزب تنظیم شد که نظریات هر دو طرف را دربر بگیرد، ولی لنین از این برنامه راضی نبود.

در آوریل سال ۱۹۰۳ بر اثر ادامه اختلاف نظر در هیئت تحریریه ایسکرا که ادامه کار روزنامه را در لندن دشوار ساخته بود قرار شد دفتر روزنامه به ژنو منتقل شود و مقالات روزنامه پس از تصویب اکثریت یک هیئت شش نفری بچاپ برسد. اعضای این هیئت شش نفری عبارت بودند از پلخانف، لنین، مارتوف، پوترسوف، آکسلرود و زاسولیش. ولی این تدبیر هم مشکل را حل نکرد، زیرا در مورد بعضی از مقالات مهم بخصوص مقالاتی که بقلم لنین یا پلخانف نوشته میشد بر اثر اختلاف نظرهایی که بین آندو بروز کرده بود اکثریت لازم برای چاپ مقاله حاصل نمیشد، زیرا معمولا رای لنین و مارتوف و پوترسوف در یکطرف و رای سه نفر دیگر یعنی پلخانوف و آکسلرود و زاسولیش با طرف دیگر بود.

لنین پس از عزیمت از لندن در آوریل ۱۹۰۳ در خانه کوچکی در یک منطقه کارگری در حومه ژنو سکونت اختیار کرد. اختلاف نظرها و کشمکش‌های داخلی در هیئت تحریریه ایسکرا روبه‌فزونگی بود و رفتار لنین بقدری تلخ بود که یکی از نزدیکترین همکاران او پوترسوف یکبار گفت "کار کردن با لنین غیرممکن شده است". پوترسوف میگفت از نظر لنین مردم دو گروه بیشتر نیستند، یا کسانی که با او هستند و به عقاید او گردن می‌نهند و یا گروهی که عقاید و نظریات او را قبول ندارند. لنین بین این دو گروه موافق و مخالف گروه وسطی نمی‌شناسد.

با وجود این همکاران لنین در روزنامه ایسکرا و سوسیال دمکرات‌های قدیمی مانند پلخانوف و آکسلرود رفتار تلخ و تندخوئی‌های لنین را بعنوان خصوصیت اخلاقی او تلقی کرده و با وی مدارا می‌نمودند و کمتر کسی تصور

میکرد که لنین در فکر تشکیل حزب یا سازمانی است که کورکورانه و بدون چون و چرا از افکار و نظریات وی پیروی کند. اما واقعیت همین بود و لنین از روزیکه بدنبال بروز اختلاف نظر در هیئت تحریریه ایسکرا به ژنو بازگشت در فکر تشکیل حزبی افتاد که فقط تابع نظریات و افکار خود او باشد. پوترسوف که بیشتر از همه با لنین کار کرده و به افکار و عقاید او آشنا بود میگوید "لنین در فکر تشکیل سازمانی بود که در آن انضباط نظامی حکمفرما باشد و اعضای حزب بدون چون و چرا از کادر رهبری و اعضای کادر رهبری بدون چون و چرا از رهبر حزب یعنی خود او اطاعت کنند. در این دوره کم کم کسانی که متکی به خود بوده و خواهان آزادی تبادل افکار بودند از اطراف لنین پراکنده میشدند و لنین فقط نسبت به کسانی ابراز علاقه و اعتماد میکرد که صددرصد مطیع او باشند".

لنین تئوری "انقلابیون حرفهای" خود را نیز همچنان دنبال میکرد و البته این انقلابیون حرفهای نیز کسانی بودند که میبایست در اجرای دستورات او کارگران و دهقانان را بحرکت دربیاورند.

تشکیل کنگره سوسیالدمکراتهای روسیه در تابستان سال ۱۹۰۳ نقطه عطفی در تاریخ مبارزات سیاسی لنین بشمار میآید. اعضای کنگره از اوائل تابستان بتدریج وارد ژنو می شدند و اکثر آنها با لنین ملاقات میکردند. یکی از نخستین اعضای کنگره که وارد ژنو شد "شوتمن" کارگر مبارزی از سن پترزبورگ بود که در حرکتهای کارگری این شهر نقش مهمی ایفا کرده بود. او در مقایسه بین پلخانف و لنین مینویسد "وقتیکه برای نخستین بار با لنین ملاقات کردم بی اختیار تحت تاثیر حرفهای او قرار گرفتم و این تاثیر همچنان در من باقی بود تا اینکه صحبت های پلخانف را در جلسه حزبی شنیدم. پلخانف خیلی زیبا و متین صحبت میکرد و حرفهایش کاملا منطقی بنظر میرسید، ولی وقتیکه لنین به مخالفت برخاست باز هم تحت تاثیر حرفهای او قرار گرفتم. احساس رفقای کارگر دیگر من هم همین بود. . . لنین میدانست چطور با کارگرها صحبت کند و چگونه آنها را بخود جلب نماید".

باوجود اختلاف نظرهایی که بین پلخانف و لنین بروز کرده بود درباره دستورکار کنگره و تاریخ و محل آن توافق شد. برای تشکیل کنگره بروکسل مناسب تر تشخیص داده شد و تاریخ تشکیل کنگره نیز سی ژوئیه ۱۹۰۳ تعیین گردید. بدلائل امنیتی جای ثابتی برای تشکیل کنگره در نظر گرفته نشد و هریک از

جلسات کنگره در سالن یکی از اتحادیه‌های کارگری در مناطق کارگرنشین بروکسل تشکیل میشد. پس از تشکیل چهار پاینج جلسه مزاحمت پلیس آغاز شد و به چهارتن از نمایندگان کنگره اخطار شد ظرف بیست و چهار ساعت بروکسل را ترک کنند. چون پلیس فعالیت کنگره را تحت نظر گرفته بود تصمیم گرفته شد کنگره کار خود را در لندن ادامه دهد.

کنگره از فردای روز ورود نمایندگان به لندن کار خود را از سر گرفت. از چهل و سه نماینده که از روسیه برای شرکت در این کنگره آمده بودند فقط سه یا چهار نفر کارگر بودند و بقیه از همان گروه "انقلابیون حرفه‌ای" مورد نظر لنین بشمار می‌آمدند. البته فقط نیمی از این انقلابیون حرفه‌ای از افکار و نظریات لنین پیروی میکردند و بقیه از منتقدین او در گروه ایسکرا یا اعضای جامعه سوسیالیست‌های یهودی بنام "بوند" و گروه معروف به اقتصادپون بودند.

لنین با توجه به ترکیب اعضای کنگره میدانست که در محیط آزاد و طبیعی توفیقی بدست نخواهد آورد، لذا از یکطرف به متشکل ساختن گروه طرفدار خود و ایجاد نظم و دیسیپلین حزبی در میان آنها پرداخت و از سوی دیگر به تفرقه افکنی در گروه‌های مخالف مشغول شد.

لنین برای پیشبرد مقاصد خود اختلاف نظرهای گذشته با پلخانوف را کنار گذاشته به او نزدیک شد و پلخانوف ساده دل هم پیشنهاد او را برای انتخاب یک هیئت رئیسه سمعری برای کنگره که سرآغاز شکاف و اختلاف بین مخالفان لنین در گروه ایسکرا بود پذیرفت. براساس این پیشنهاد پلخانوف بریاست کنگره و لنین و "پاولویچ - کراسیکوف" بعنوان نواب رئیس انتخاب شدند. این تصمیم با مخالفت شدید مارتوف همکار اصلی لنین در مبارزات سیاسی گذشته وی روبرو شد و لنین پیشنهاد خود را بعنوان یک تدبیر تاکتیکی برای مارتوف توجیه کرد. در جریان کنگره لنین و مارتوف رودرروی هم قرار گرفتند. شدیدترین بحث بین آن دو برسر اساسنامه، حزب درگرفت. لنین اصرار داشت که عضویت در حزب محدود به کارگران و دهقانان و "انقلابیون حرفه‌ای" بشود که در فعالیت‌های حزبی نقش فعالی بعهده بگیرند، ولی مارتوف پیشنهاد میکرد هرکس اصول مرامنامه حزب را می‌پذیرد بدون در نظر گرفتن میزان فعالیت که میتواند برای حزب بکند به عضویت حزب پذیرفته شود. در این مورد اکثریت پیشنهاد مارتوف را پذیرفت، ولی از آن ببعد با متشکل شدن گروه طرفدار لنین و حمایت

ضمنی پلخانوف از این گروه لنین توانست بقیه مواد اساسنامه حزب را طبق نظر خود بتصویب برساند.

مقدمات تجزیه حزب سوسیالدمکرات روسیه به دو گروه بلشویک و منشویک در کنگره لندن فراهم شد. اکثریت اعضای کنگره که از نظریات و پیشنهادات لنین حمایت میکردند بلشویک (که از لغت روسی بولشینستو بمعنی اکثریت گرفته شده) و اقلیت که از مارتوف طرفداری میکردند منشویک (که از لغت روسی منشینستو بمعنی اقلیت گرفته شده) خوانده شدند.

اختلاف نظر اساسی بین این دو گروه غیر از جاه طلبی‌ها و جنگ قدرت بین لنین و مارتوف در اصرار لنین به استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت طبقه کارگر و اعتقاد دیگران به لزوم جلب حمایت طبقه متوسط از انقلاب و استقرار دمکراسی خلاصه میشد. البته اصرار لنین به حکومت طبقه کارگر و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا هم منعکس‌کننده مقاصد واقعی او نبود. لنین بخوبی میدانست که پرولتاریا به تنهایی و بدون رهبری نمیتواند حکومت را بدست بگیرد، و کسانی که میبایست بنام پرولتاریا دیکتاتوری کنند همان "انقلابیون حرفهای" بودند که خود لنین در راس آنها قرار داشت.

در تفسیرها و اظهارنظرهای رسمی که بعد از طرف حزب کمونیست شوروی درباره جریان کنگره لندن و عقاید مارتوف و منشویک‌ها شده مارتوف را متهم به "خیانت" به ایدئال‌های انقلابی نموده و نوشته‌اند که هدف منشویک‌ها انحراف مبارزات طبقه کارگر و دهقان از مسیر اصلی آن و استقرار یک "دمکراسی بورژوازی" بجای دیکتاتوری پرولتاریا بوده است.

کنگره لندن به انحلال کلیه سازمانها و گروههای سیاسی و ادغام آنها در یک تشکیلات واحد سیاسی رای داد. بدنبال این رای نمایندگان جامعه یهودیان سوسیالیست (بوند) و نمایندگان گروه معروف به اقتصاديون کنگره را ترک گفتند و کنگره تحت تسلط کامل لنین قرار گرفت. با پیشنهاد لنین هیئت‌مدیره روزنامه ایسکرا هم به سه نفر (پلخانف - لنین و مارتوف) تقلیل یافت و لنین با نفوذی که در پلخانف پیدا کرده بود اطمینان داشت که کنترل روزنامه را بدست خود خواهد گرفت و مارتوف نقشی در روزنامه بازی نخواهد کرد.

در جلسه پایانی کنگره لندن پلخانوف نطقی ایراد کرد که بیش از پیش موجب تقویت لنین شد، او خواهان ادغام همه سازمانها و تشکیلات سیاسی و کارگری در حزب واحد جدید و متمرکز ساختن همه نیروها در راه پیروزی پرولتاریا

شد. با این بیان پلخانف بر شعار دائمی لنین یعنی دیکتاتوری پرولتاریا مهر تایید نهاد.

در جریان کنگره لندن پلخانف بقدری تحت تاثیر لنین قرار گرفته بود که یکبار در جمع رهبران کنگره او را با "روبسپیر" قهرمان معروف انقلاب کبیر فرانسه مقایسه کرد. یکبار دیگر هم وقتیکه یکی از رهبران سوسیال‌دمکرات بنام "آکیموف" میخواست او را از لنین جدا کند پلخانف گفت "ناپلئون دوست داشت میانه، مارشال‌هایش را با همسرانشان بهم بزند و آنها را از هم جدا کند. حالا هم رهیق آکیموف میخواهد بهرقیمتی شده بین من و لنین جدائی بیاندازد، ولی نه من میخوام از لنین جدا شوم و نه فکر میکنم لنین بخواد از من جدا شود...". اما این جدائی سرانجام اتفاق افتاد.

کنگره لندن که با هدف متحدساختن نیروهای انقلابی کار خود را آغاز کرده بود با شکاف و تفرقه کامل بین نیروهای انقلابی به کار خود خاتمه داد. گروهی قبل از خاتمه کنگره آنها ترک گفته بودند و گروهی دیگر برهبری مارتوف که در اقلیت قرار گرفته بودند برای تعیین خط مشی خود در برابر تسلط لنین بر تشکیلات حزبی در پایان کنگره عازم پاریس شدند. مارتوف قبل از عزیمت به پاریس به پلخانف اطلاع داد که حاضر به همکاری در هیئت‌مدیره جدید روزنامه ایسکرا نیست.

لنین و پلخانوف به ژنو بازگشتند و مارتوف را برای مذاکره بمنظور رفع اختلافات موجود به ژنو دعوت کردند. ولی مذاکرات آنها در ژنو به اختلافات موجود افزود. در ژنو تروتسکی هم که از اعضای اصلی هیئت تحریریه ایسکرا بود به مارتوف پیوست و پلخانوف برای حل اختلاف پیشنهاد کرد همان هیئت تحریریه سابق روزنامه به کار خود ادامه دهد. واکنش لنین در برابر این پیشنهاد پلخانوف خیلی تند و غیرمنتظره بود. او از عضویت هیئت‌مدیره و هیئت‌تحریریه ایسکرا استعفا داد و در استعفانامه خود به پلخانوف نوشت "من با منشویک‌ها نمیتوانم کار کنم و یقین دارم که شما هم روزی به این نتیجه خواهید رسید... البته مسئولیت آنچه ممکنست درآهنگده پیش بیاید بعهدده خود شماست...".

مسیر "جدائی" که پلخانوف تاچند ماه قبل فکر آنها هم نمیکرد آغاز شده بود. برای لنین استعفا از ایسکرا تصمیم بسیار دشواری بود، زیرا میدانست که باین ترتیب منزوی خواهد شد و یک حربه مهم و موثر تبلیغاتی را از دست خواهد داد. ولی چاره‌ای جز این کار نمیدید زیرا حاضر نبود تسلیم عقاید

دیگران شود و بقول پوترسوف "او حاضر به قبول و تحمل عقیده‌ای جز عقیده خود نبود".

کناره‌گیری لنین از ایسکرا سیل تهمت و انتقاد و حمله را بطرف او سرازیر کرد. "خودخواه" و "گله‌شق" و "فورمالیست" و "خودرای" و "تنگ‌نظر" از جمله القاب و عناوینی بود که بدنبال این ماجرا به لنین داده شد و خود او بعضی از این القاب و عناوین را با لحنی تمسخرآمیز در رساله "خود زیرعنوان" یکقدم بجلو، دو قدم به عقب" نقل کرده است.

یکی از جدی‌ترین منتقدین لنین در این دوره تروتسکی بود که او را "یک تروریست خودخواه و مستبد" نامید و با لحن تمسخرآمیز نوشت "لنین می‌خواهد با ایجاد ارباب و وحشت در میان اعضای کمیته مرکزی حزب آنها را به آلت بلا اراده‌ای برای اجرای مقاصد خود تبدیل نماید و نقش روبسپیر را در انقلاب روسیه بازی‌کند".

تروتسکی در پاسخ به رساله "یکقدم بجلو، دو قدم به عقب" لنین نوشت "اگر ادعاها و عقاید لنین را قبول کنیم قبل از همه باید سر مارکس را در زیر تیغ گیوتین او از تن جدا کنیم". تروتسکی همچنین مفهوم "دیکتاتوری پرولتاریا" را از نظر لنین تجزیه و تحلیل کرد و نتیجه گرفت دیکتاتوری پرولتاریا که مورد نظر لنین است به "دیکتاتوری بر پرولتاریا" منجر خواهد شد.

مبارزه‌ایکه علیه لنین آغاز شده بود او را دچار ناراحتی شدید عصبی کرد و در بهار سال ۱۹۰۴ عملاً دست از فعالیت کشیده و خود را در آپارتمان کوچکش در حومه ژنو حبس کرد. همسرش کروپسکایا سعی میکرد هرچه ممکنست او را از مردم دور نگاهدارد و حتی به دوستانش هم توصیه میکرد او را تنها بگذارند. مدت یکماه زن و شوهر با یک کوله‌پشتی از ژنو به لوزان و از آنجا به "انترلاکن" و از انترلاکن به "لوسرن" رفتند و لنین در این مدت کم‌کم خود را بازیافت. کروپسکایا در نامه‌ای به مادر لنین در تاریخ دوم ژوئیه ۱۹۰۴ مینویسد "من و ولودیا (لنین) قرار گذاشته‌ایم راجع به حزب و سیاست صحبت نکنیم. ولودیا حتی روزنامه هم نمیخواند. وقت ما در راه‌پیمائی و ورزش و شنا میگذرد و روزی ده ساعت می‌خوابیم".

لنین در اواخر تابستان با روحیه تازه‌ای به ژنو بازگشت و ملاقات او با "باگدانف" در تقویت روحی و آمادگی او برای آغاز یک مبارزه جدید بسیار موثر بود. باگدانف یک نویسنده و فیلسوف و اقتصاددان برجسته مارکسیست بود

و تصمیم او به همکاری با لنین و پیوستن به بلشویک‌ها یک محرک قوی برای تجدید فعالیت لنین بشمار میرفت.

در این زمان روزنامه 'ایسکرا' کاملاً بدست منشویک‌ها افتاده بود. باگدانف لنین را تشویق کرد روزنامه 'تازمای' برای مقابله با ایسکرا علم کند. در پائیز سال ۱۹۰۴ لنین بیست و دونفر از بلشویک‌ها را برای تشکیل جلسهای در ژنو دعوت کرد و موضوع آغاز فعالیت‌های تازه و انتشار یک روزنامه جدید را با آنها در میان گذاشت. پیروان لنین از این پیشنهاد استقبال کردند و نخستین شماره 'روزنامه' تازه بنام "وپیروود" که در زبان روسی بمعنی به‌پیش است در دسامبر سال ۱۹۰۴ منتشر شد. سردبیر این روزنامه خود لنین و اعضای هیئت‌تحریریه آن بوگدانف، لوناچارسکی، اولمینسکی و ورونسکی بودند.

با انتشار روزنامه "وپیروود" که بعداً به "پرولتری" تغییر نام داد دوران تازمای در حیات سیاسی لنین آغاز شد. لنین با شوق و علاقه زیادی در این روزنامه به فعالیت پرداخت، زیرا برخلاف روزنامه 'ایسکرا' کوچکترین اختلافی با همکاران خود نداشت. در واقع همکاران او در این روزنامه پیروان مطیع او بودند و فقط دستورات و رهنمودهای لنین را اجرا میکردند.

علاوه بر انتشار روزنامه، جدید دلائل دیگری هم برای خوشبینی و امیدواری لنین وجود داشت. جنگی که حکومت تزاری در فوریه سال ۱۹۰۴ با ژاپن آغاز کرده بود به شکست نیروهای تزاری انجامیده و برنارضائی مردم افزوده بود. در ژانویه ۱۹۰۵ ژاپنیها بندر "پورت‌آرتور" را بتصرف خود در آوردند و لنین در تفسیر این شکست نوشت "سقوط پورت‌آرتور مقدمه سقوط تزاریسم است. این ملت روسیه نیست که در جنگ شکست خورده، بلکه این شکست شرم‌آور رژیم استبدادی و سرآغاز پیروزی مردم روسیه بر این حکومت خودکامه است..."

عدم رضایت عمومی از حکومت تزاری که با شکست در جنگ با ژاپن تشدید شده بود بذر انقلابی را که از نسلهای گذشته در روسیه کاشته شده بود به ثمر میرسانید. لنین در این زمان فقط سی و چهارسال داشت ولی دهسال از این عمر کوتاه خود را در مبارزه در داخل روسیه و چهارسال اخیر آنرا به مبارزه در خارج سپری کرده و برای استفاده از فرصت‌های تازمای که پیش آمده بود آمادگی کافی داشت.

لنین در مدت اقامت چهارساله خود در آلمان و سوئیس و انگلستان با زبان و فرهنگ اروپای غربی آشنا شد ولی کاراکتر و خصوصیات اخلاقی او همچنان روسی باقی ماند. دوستان و همکاران سابق و مخالفان فعلی لنین او را خودرای و خودخواه و دیکتاتور می‌نامیدند، و او هم مخالفانش را به انحراف از اصول مارکسیسم و تعامیلات بورژوازی متهم می‌ساخت. لنین از بکاربردن کلماتی چون "اپورتونیست" و "خائن" هم در مورد دوستان سابق و مخالفان فعلی خود ابا نمی‌کرد، در حالیکه خود او هم بارها در مبارزات سیاسی و حزبی تغییر رویه داده و آنچه را که در مورد دیگران بعنوان اپورتونیسم و فرصت‌طلبی مورد حمله قرار میداد در مورد خود بعنوان تدابیر تاکتیکی توجیه مینمود.

در آغاز سال ۱۹۰۵ کسانی که چه در روزنامه جدیدالانتشار "وپریود" و چه در میان فعالین حزبی با لنین همکاری میکردند افراد مطیع و فرمانبرداری بودند که کورکورانه و بی‌چون و چرا دستورات او را اجرا می‌نمودند، ولی لنین با دیکتاتورها و مردان خودکامه دیگر یک فرق اساسی داشت و آن این بود که در عین خودپسندی و خودرانی به رفاقت و برادری و برابری با همکاران خود تظاهر میکرد، خیلی ساده و بی‌تکلف با آنها رفتار مینمود و هرگز اجازه نمیداد که او را بعنوان رئیس و "رهبر" خطاب کنند.

با وجود این تردیدی نیست که لنین همیشه خود را "رهبر" میدانست و به اصل رهبری و دیکتاتوری اعتقاد داشت. او یکبار در سال ۱۹۲۰ با صراحتی که کمتر دیده شده در ستایش از دیکتاتوری سخن راند و از آنجمله گفت "مبارزات طبقاتی را احزاب رهبری میکنند... و احزاب بدست مردانی اداره میشود که آنها را رهبر می‌نامند. این العبای مبارزات سیاسی است و خواست‌های یک طبقه گاهی با یک رهبری فردی و خشن که آنها دیکتاتوری نام میگذارند تحقق می‌یابد... دیکتاتوری و حکومت فردی گاهی تنها چاره کار است و آنچه درباره دمکراسی و لزوم برابری حقوق افراد گفته میشود حرف یاوه و مهملی است..."

البته لنین هرگز در ژنو با چنین صراحتی در ستایش دیکتاتوری سخن نمی‌گفت، هرچند مفهوم بیان او درباره دیکتاتوری پرولتاریا بقول تروتسکی دیکتاتوری بر پرولتاریا بود و این طرز تفکر لنین را کسانی که از نزدیک با او همکاری میکردند کاملاً درک مینمودند، بسیاری از همکاران لنین در سال ۱۹۰۵ نیز که به اطاعت از لنین و اجرای اوامر او تن در داده بودند رهبری و دیکتاتوری او را پذیرفته و به ایفای نقش دیکتاتورهای کوچک در سایه دیکتاتور بزرگ راضی

بودند. خاطرهای از لنین درباره، طرز تفکر او درباره، مبارزات سیاسی هم شنیدنی است. گوینده، این خاطره والننتینوف است که ضمن ملاقات با لنین در ژنو درباره، خشونت‌ها و اعمال وحشیانه‌ای که در جریان تظاهرات و زدوخوردهای خیابانی در شهر کیف صورت گرفت با وی سخن گفت و از لنین خواست که به کادرهای حزبی دستور داده شود و از تخریب و اعمال خشونت‌بار در جریان تظاهرات خودداری شود. لنین گفت که اگر ما بدنبال انقلاب و دگرگونی هستیم باید این ملاحظات اخلاقی را کنار بگذاریم و آنچه در کیف روی داده کاملاً طبیعی بوده است. والننتینوف قانع نشد و لنین گفت:

"اگر شما خیال میکنید که با تظاهرات آرام و بدون خشونت میتوان بجائی رسید و کافی است عده‌ای با پرچم سرخ حرکت کنند و با فریاد مرگ براستبداد و مرگ بر تزار حکومت را سرنگون کنند سخت در اشتباه هستید. . . خشونت و تخریب و خونریزی لازمه، هر انقلابی است. . . باید با هر وسیله‌ای که شده بدون هیچگونه ملاحظاتی دست به حمله زد و آتش انقلاب را روشن کرد. . . ملاحظات اخلاقی که شما از آن صحبت میکنید سد راه انقلاب است. . ."

با چنین افکار و اندیشه‌هایی بود که لنین خود را برای بازگشت به روسیه آماده میکرد.

نخستین انقلاب

همزمان با بروز اختلاف بین سوسیال‌دمکرات‌های روسیه و رقابت آنها بر سر رهبری حرکت‌های انقلابی در روسیه، یک حزب سیاسی جدید در روسیه با‌عرصه وجود نهاد. این تشکیلات جدید سیاسی "حزب سوسیالیست انقلابی" نام داشت و رهبران عمده آن عبارت بودند از بانو "کاترین برشکوسکی" که شش‌بار بزندان افتاده و بیست سال از عمر خود را در تبعیدگاه‌های سیبری بسر آورده بود، "میخائیل گوتز" پسر یکی از ثروتمندان معروف مسکو که به حرکت‌های انقلابی پیوسته و چندین بار به سیبری تبعید شده بود، "ویکتور چرنوف" و چند تن دیگر از بازماندگان گروه‌های تروریستی حزب اراده، خلق.

حزب سوسیالیست انقلابی روسیه فاقد تئوریسین‌های مارکسیست بود و زیربنای مارکسیستی هم نداشت، ولی هدف‌های کلی حزب با اصول سوسیالیسم مطابقت داشت. با این تفاوت که رهبران حزب سوسیالیست انقلابی فقط به پرولتاریا و طبقه کارگر و دهقان متکی نبودند و برای رسیدن به هدف‌های خود همه طبقات محروم و ناراضی بویژه روشنفکران و طبقه متوسط را هم درمد نظر داشتند و مشارکت همه آنها را برای پیروزی انقلاب ضروری میدانستند. برای رهبران حزب سوسیالیست انقلابی ارزش و اهمیت آزادی کمتر از تامین عدالت اجتماعی نبود و بهمین جهت تامین آزادیهای فردی و اجتماعی نخستین و مهمترین هدف حزب بشمار میرفت.

حزب سوسیالیست انقلابی روسیه برای جلب پشتیبانی دهقانان، سلب مالکیت زمین از مالکین بزرگ و ملی کردن زمین را یکی از هدف‌های اصلی خود قرار داد. رهبران این حزب که بازماندگان گروه‌های تروریستی حزب اراده، خلق هم در آنها نفوذ کرده بودند اسلحه ترور را بعنوان یکی از طرق مبارزه تجویز میکردند و این یکی از موارد اختلاف عمده آنها با سوسیال‌دمکرات‌ها

بود. زیرا بعقیده سوسیالدمکراتها ترور فردی نیروهای انقلابی را از مسیر اصلی مبارزه منحرف میکرد و آنها را بتصور اینکه با گلوله چند تروریست و کشتن چند نفر میتوانند به هدفهای خود برسند از پیگیری حرکت‌های انقلابی بازمیداشت.

روشنفکران و نجبای لیبرال روسیه هم در همین سالها دست به فعالیت‌هایی برای اصلاحات اجتماعی و استقرار یک حکومت دمکراتیک در روسیه زدند. در سال ۱۹۰۳ یک سازمان جدید سیاسی بنام "اتحاد برای آزادی" پا بعرصه وجود نهاد. رهبر و موسس این سازمان جدید سیاسی پروفیسور "پل-میلیوکوف" و رهبران برجسته دیگر آن پرنس "پل دولگوروکوف" و برادرش پرنس "پتر-دولگوروکوف"، "ایوان - پترونیکیچ"، "فئودور - کوشکین" "فئودور - رودیچف" و "ولادیمیر - نابوکوف" بودند. این گروه در اشتوتگارت آلمان روزنامه‌های "پتر-استرو" مارکسیست سابق منتشر کردند و با توسعه فعالیت‌های خود در تابستان سال ۱۹۰۵ نام گروه خود را به حزب "مشروطه دمکراتیک" تبدیل کردند. (۱).

در همین اوقات و در بحبوحه شکست ارتش تزاری در جنگ با ژاپن تروریست‌های حزب سوسیالیست انقلابی وزیر کشور خشن و تندرو رژیم را بقتل رساندند و ترور او با تظاهرات و درگیریهای خیابانی که از نارضائی عمومی ناشی میگردد دنبال شد. تزار نیکلای دوم برای نخستین بار در برابر فشار افکار عمومی عقب‌نشینی کرد و پرنس "میرسکی" را که از طرفداران گروه لیبرال بود به وزارت کشور منصوب کرد. وزیر کشور جدید سانسور مطبوعات را تعدیل کرد و وعده آزادیهای بیشتری را به مردم داد. اجتماعات تازهای در سن پترزبورگ و شهرهای بزرگ تشکیل شد و درخواست آزادی قلم و بیان، آزادی اجتماعات و فعالیت‌های سیاسی، تامین حقوق ملیت‌ها و بالاخره تشکیل مجلس ملی و تنظیم قانون اساسی بطور علنی عنوان گردید.

در این میان وزارت کشور برای جلوگیری از جلب کارگران به احزاب و گروه‌های انقلابی و تندرو تدبیری اندیشید و با عوامل خود دست به تشکیل یک سازمان جدید کارگری بنام "اتحادیه کارگران روسیه" زد. برنامه این

۱- مشروطه ترجمه لغت CONSTITUTIONAL است که معنی لغوی آن "مطابق قانون اساسی" است و لغت مشروطیت در ایران هم ترجمه همین کلمه میباشد.

اتحادیه در هدف‌های اقتصادی و رفاهی از قبیل افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار خلاصه میشد و وفاداری به رژیم در اصول مرامنامه اتحادیه قید شده بود. کشیشی بنام "گاپون" در راس این اتحادیه قرار گرفت، ولی عدم هم‌آهنگی در برنامه‌ریزی برای فعالیت این اتحادیه و مخالفت افسران تزار با اقدامات وزیر کشور جدید نتیجه معکوس ببار آورد:

روز یکشنبه ۲۲ ژانویه ۱۹۰۵ اتحادیه کارگران روسیه برای جلب توجه کارگران به فعالیت‌های خود یک برنامه دموونستراسیون و راه‌پیمائی بسوی کاخ زمستانی تزار ترتیب داد. چندین هزار کارگر که در این راه‌پیمائی آرام شرکت کرده بودند زنها و بچه‌های خود را هم همراه آورده بودند و هدف گردانندگان اتحادیه از ترتیب دادن این راه‌پیمائی گرفتن امتیازاتی برای کارگران و اثبات حسن‌نیت تزار در برابر تقاضاهای معقول کارگران بود. ولی فرمانده گارد سلطنتی که با این برنامه‌ها موافق نبود دستور داد از نزدیک شدن تظاهرکنندگان به کاخ جلوگیری شود، ولی تظاهرکنندگان به حرکت خود ادامه دادند و سربازان گارد بدستور افسران فرمانده خود بسوی آنها آتش گشودند. در نتیجه این درگیری بیش از هفتاد نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند و این فاجعه که به "یکشنبه خونین" معروف شد خشم و نفرت عمومی را نسبت به رژیم تشدید کرد. کمتر از یکماه پس از فاجعه، یکشنبه خونین تروریست‌های حزب سوسیالیست انقلابی گراندوک سرگی عموی تزار و فرمانده کل مسکو را بقتل رساندند و قاتل او بنام "کالیایف" در دادگاه گفت "چشمتان را باز کنید و انقلابی را که همه شما را درو خواهد کرد ببینید...". کالیایف در این دادگاه محکوم به اعدام شد، ولی حرفهای او در دادگاه خیلی‌ها را تکان داد.

در ماه مه ۱۹۰۵ چند سازمان سیاسی و کارگری با یکدیگر ائتلاف کرده و تشکیلات تازهای بنام سازمان وحدت یا "اتحادیه اتحادیه‌ها" بوجود آوردند. هدف و برنامه اصلی این سازمان که بریاست پروفیسور میلیکوف تشکیل شده بود انجام انتخابات و تشکیل یک حکومت پارلمانی و تدوین یک قانون اساسی برای روسیه بود.

نوزدهم اوت ۱۹۰۵ تزار طی فرمانی تشکیل یک مجلس مشورتی بنام "دوما" را اعلام کرد، این مجلس که قدرت قانونگذاری نداشت، در عین حال که یک عقب‌نشینی تازه از طرف تزار در برابر فشار افکار عمومی محسوب میشد

برای تامین خواسته‌های مردم و گروه‌های سیاسی کافی نبود و در نتیجه نه فقط مشکلی را حل نکرد بلکه جرات و جسارت بیشتری به مردم بخشید تا دست به مبارزه جدی‌تری برای تامین خواسته‌های خود بزنند.

موج شورش و اعتصابات از اواخر ماه اوت آغاز شد و در ماه سپتامبر کارگران نانوائی‌ها، کارکنان پست و تلگراف و کارگران چاپخانه‌ها دست به اعتصاب زدند. در ماه اکتبر اعتصاب عمومی کارگران را مآهن آغاز شد و روز بیست و پنجم اکتبر ۱۹۰۵ با توقف کامل حرکت قطارها کشور به مرحله فلج کامل رسید. چند روز پیش از آن، روز بیست و دوم اکتبر کنت "ویته" وزیر سابق دارائی روسیه به تزار هشدار داده بود که اگر یک تدبیر اساسی اندیشیده نشود کشور در کام یک انقلاب خونین فرو خواهد رفت.

روز بیست و ششم اکتبر پدیده تازهای در روسیه شکل گرفت و جناح منشویک سوسیال دمکراتها در سن پترزبورگ رهبران کارگران اعتصابی را به تشکیل یک "سوویت" یا شورا برای رهبری اعتصاب و حرکت‌های انقلابی تشویق کردند. این شورا یک وکیل جوان بنام "خروستالف" را بریاست خود برگزید ولی کارگردان و رهبر واقعی این شورا تروتسکی بود که به معاونت شورای نمایندگان کارگران انتخاب شد. تروتسکی بتازگی از ژنو بازگشته و بسیاری از اعتصابات و حرکت‌های انقلابی را از پشت پرده اداره میکرد.

نخستین شورای نمایندگان کارگران روسیه که چهل نماینده در آن شرکت داشتند ابتدا زیر پوشش رهبری اعتصاب تشکیل شده بود، ولی با ضعف و بی-تصمیمی دولت عملاً به دولتی در داخل دولت تبدیل شد و قدرت خود را در برابر دولت روز بیست و هشتم اکتبر بمعرض نمایش گذاشت. شورای کارگران از کلیه صاحبان مشاغل و مغازه‌ها خواسته بود که تا دستور ثانوی کار خود را تعطیل کنند. فقط به مغازه‌های خواروبار فروشی اجازه داده شد که صبح‌ها کار کنند. به صاحبان کارگاهها و کارخانه‌ها هم اخطار شده بود که اگر کار کنند "از انتقام توده‌ها مصون نخواهند بود." مردم وحشتزده از این دستور اطاعت کردند و زندگی در پایتخت روسیه بکلی فلج شد.

انقلاب بدون اینکه کلولهای شلیک بشود در آسانه پیروزی بود. تزار نمیتوانست برای مقابله با وضعی که پیش آمده بود تصمیمی بگیرد و مشاوران او هم هریک سخنی میگفتند و بیشتر بر تردید و بلاتکلیفی اومی افزودند. قیصر ویلهلم پسر عموی تزار از برلین پیغامی برای او فرستاد و توصیه کرد با تشکیل

یک مجلس ملی و تدوین یک قانون اساسی برای روسیه موافقت کند. ویلهلم همچنین به تزار پیشنهاد کرد که پس از صدور فرمان تشکیل پارلمان و در جریان تدوین قانون اساسی از روسیه خارج شود و به آلمان برود. مخالفان تدوین قانون اساسی و تغییر رژیم سلطنت مطلقه در روسیه به تزار توصیه کردند نزد پسر عموی خود به برلین برود و سرکوبی انقلابیون را به آنها واگذار نماید. ولی عده‌ای از مشاوران تزار که کنت ویتته در راس آنها فرار داشت به تزار هشدار دادند که با خروج او از کشور عمر رژیم سلطنتی هم خاتمه خواهد یافت و بازگشت وی به روسیه غیرممکن خواهد شد.

تزار نیکلای دوم سرانجام تسلیم نظریات کنت ویتته شد و روز سی‌ام اکتبر او را به نخست‌وزیری روسیه منصوب کرد. در بیانیه‌ای که بمناسبت تعیین نخست‌وزیر جدید منتشر شد تزار به مردم وعده داد که مجلس تازه‌ای با آراء عمومی برگزیده خواهد شد، آزادی قلم و بیان و اجتماعات تامین خواهد گردید شرایط کار بهبود خواهد یافت، حق کارگران برای تشکیل اتحادیه‌ها بر رسمیت ساخته خواهد شد. در این بیانیه تزار برای نخستین بار اعلام کرد که منهدم هیچ قانون و مقرراتی بدون تصویب دوما (مجلس ملی) بموقع اجرا گذاشته نخواهد شد و باین ترتیب مجلس مشورتی دوما به مجلس قانونگذاری تبدیل گردید.

اما این امتیازات وسیع هم انقلابیون را راضی نکرد. تروتسکی در اولین شماره "روزنامه" "ایزوستیا" که در سن پترزبورگ منتشر شده بود نوشت وعده‌های تزار دردی را دوا نمیکند و تشکیل دوما به استبداد و ستمگری خاتمه نخواهد داد. شورای کارگری به ادامه اعتصاب رای داد و روز سی و یکم اکتبر راه پیمائی عظیمی در سن پترزبورگ براه افتاد. خروستالف و تروتسکی در پیشاپیش تظاهرکنندگان حرکت میکردند و کارگرانی که با پرچمهای سرخ در حرکت بودند سرودهای انقلابی میخواندند. البته هیچیک از سربازان و ملوانان در تظاهرات شرکت نکرده بودند و نظامیان هنوز به تزار وفادار مانده بودند.

روز سوم نوامبر اعتصاب خانمہ یافت ولی "ایزوستیا" به تحریک کارگران ادامه میداد. تروتسکی در یک مقاله تند نوشت "پرولتاریا راه خود را تشخیص داده و دیگر فریب لیبرال‌هایی مانند ویتته را نخواهد خورد. اینها میخواهند روی شلاق فزاق‌ها اسم قانون اساسی را بگذارند، ولی طبقه کارگر دیگر فریب نخواهد خورد..."

ضعف حکومت ویته و عقب‌نشینی گام به‌گام او در برابر نیروهای انقلابی شورای نمایندگان کارگران را روزبروز جری‌تر میساخت تا اینکه شورا علناً کارگران را به مسلح شدن برای آغاز نبرد نهائی فراخواند و در نیروهای مسلح هم دست به تحریکاتی زد. روز هشتم نوامبر این فعالیت‌ها به ثمر رسید و اولین تهرود و شورش مسلحانه در میان ملوانان "کرونشات" بوقوع پیوست. شورش سرکوب شد و رهبران آن در دادگاههای نظامی تحت محاکمه قرار گرفتند. پیش از خاتمه این محاکمه که احتمالاً به صدور حکم اعدام متهمین منجر میشد شورای کارگران اعلام اعتصاب عمومی کرد و این بار علاوه بر مسائل رفاهی مربوط به کارگران و تقاضای افزایش دستمزد و محدود شدن ساعات کار به هشت ساعت در روز انحلال دادگاههای نظامی و لغو حکم اعدام هم به تقاضاهای کارگران افزوده شد. اعتصاب عمومی وسیع و فلج‌کننده بود و کنت ویته برای خاتمه دادن به اعتصاب باردیگر دست به عقب‌نشینی زد و با لحن ملتمسانه‌ای که هرگز از یک نخست‌وزیر تزار شنیده نشده بود با کارگران سخن گفت. او در پیامی خطاب به کارگران گفت "برادران کارگر. به سر کار خودتان برگردید، به شورش و هرج و مرج خاتمه بدهید. به زن و بچه‌های خودتان رحم کنید... من خواهان حل مشکلات شما هستم. بمن اعتماد کنید.. مملکت در خطر است. بگذارید من بتدریج این مشکلات را حل کنم".

اما جواب شورای نمایندگان کارگران به پیام تضرع‌آمیز نخست‌وزیر تزار تند و زننده بود. در پاسخ شورا به نخست‌وزیر آمده بود ".. نخست‌وزیر تزار حق ندارد کارگران روسیه را برادر خطاب کند... ما این توهین را رد میکنیم. پرولتاریای ما هیچ نسبتی با نخست‌وزیر تزار ندارند!"

در چنین اوضاع بحرانی و آشفتنای بود که لنین به روسیه بازگشت. از یکشنبه خوبین در ژانویه ۱۹۰۵ تا ماه نوامبر که لنین به روسیه بازگشت حرکت‌های انقلابی در روسیه شتاب بیشتری گرفته بود و لنین که از رهبری انقلاب بدست رقبای منسویک خود نگران بود، بیشتر از این درنگ در بازگشت به روسیه را به مصلحت خود نمیدانست. البته در این فاصله لنین بیکار ننشسته بود. او هم‌راهمان با اوج گرفتن حرکت‌های انقلابی در روسیه از ۲۵ آوریل تا دهم مه ۱۹۰۵ سومین کنگره سوسیال دمکراتهای روسیه را در لندن تشکیل داد. در این کنگره فقط بلشویک‌ها و طرفداران لنین شرکت کردند که از معروفترین آنها میتوان از "لینونیف" و "کراسین" و "گامنف" و "ریکوف" و "لوناچارسکی" نام برد.

کنگره، لندن که از طرف منشویک‌ها بعنوان نخستین کنگره حزب بلشویک خوانده شد نظریات و پیشنهادات لنین را بطور کامل تایید کرد و رهبری لنین را بر حزب تایید و تثبیت نمود. در راس برنامه‌های جدید حزب تدارک مقدمات یک قیام مسلحانه در روسیه قرار داشت.

در تابستان سال ۱۹۰۵ یکی از بلشویک‌های جوان شهر کازان برای گرفتن دستورالعمل کارهای آینده خود به لنین مراجعه کرد و تردیدها و نگرانی‌های رفقای خود را درباره امکان پیروزی یک قیام مسلحانه در شرایط کنونی روسیه به وی بازگو نمود. لنین در پاسخ این بلشویک جوان گفت "از طرف من به رفقای خود بگوئید هدف ما از قیام مسلحانه پیروزی نیست! خود قیام هدف ماست و اگرهم پیروز نشویم مقدمات پیروزی خود را در حرکت بعدی یا حرکت‌های بعدی فراهم خواهیم ساخت."

لنین بیشترین تلاش خود را از این تاریخ ببعد صرف تدارک یک قیام مسلحانه از طریق قاچاق اسلحه به داخل روسیه، آموزش نظامی گروه‌های بلشویک و نفوذ در نیروهای مسلح روسیه نمود و یک سازمان نظامی برای این منظور بوجود آورد. در نامه‌ای به کمیته نظامی شهر سن پترزبورگ لنین برنامه و هدف خود را از تشکیل این سازمان چنین بیان میکند:

"... ما به تلاش و فعالیت پیگیر و خستگی ناپذیری برای تدارک یک قیام مسلحانه نیاز داریم. کندی و عدم تحرک کمیته نظامی در این کار مرا نگران کرده است، بیش از نیمی از سال سپری شده و ما هنوز درباره ساختن بمب و مواد منفجره صحبت میکنیم، بدون اینکه حتی یک بمب ساخته باشیم... به میان جوانها بروید، هرکس را که با ماست و روحیه انقلابی دارد مسلح کنید. به آنها بگوئید با هر سلاحی که ممکنست از چاقو گرفته تا طپانچه و مواد آتشزا خودشان را مسلح کنند... در این حرکت هرکاری مجاز و معید است. منفجر کردن یک مرکز پلیس یا قرارگاه نظامی، آتشزدن تاسیسات دولتی، حمله به بانکها و ربودن پول آنها برای تامین مخارج انقلاب و کشتن یا مضروب ساختن هرکس که مخالف و دشمن ماست میتواند ما را در رسیدن به هدف یاری کند. در این راه از قربانی دادن نهراسید، جای هر قربانی را چندین نفر خواهند گرفت." موفقیت منشویک‌ها در تشکیل شورای کارگری سن پترزبورگ و برآوردن اختیارات عمومی برای لنین غافلگیرکننده بود. او تشکیل شوراهای کارگری را در آغاز فعالیت این شورا رد کرده و آنها را یک عامل تفرقه و پراکندگی در حرکت‌های

انقلابی خوانده بود، ولی با موفقیت‌هایی که نصیب شورای کارگران سن پترزبورگ شد لنین به اشتباه خود پی برد و با یک عقب‌نشینی تاکتیکی درصدد نزدیک شدن به شورای کارگران برآمد. در این موقع "خروستالف" رئیس کمیته اجرائی شورا از طرف پلیس بازداشت شده و تروتسکی رهبری آن را بدست گرفته بود.

لنین برای تثبیت نقش خود در حرکت‌های انقلابی جدید روسیه دست به انتشار روزنامه، تازمای بنام "نوویا - ژیزن" در سن پترزبورگ زد و در عین حال به تلاش خود برای تدارک مقدمات یک شورش مسلحانه ادامه داد. لنین در این مرحله از فعالیت‌های خود ترجیح میداد که بنام اصلی خود یا شهرت لنین شناخته نشود، بهمین جهت با یک گذرنامه، انگلیسی بنام "ویلیام - فری" وارد سن پترزبورگ شده و جز در تشکیلات سری بلشویک‌ها بهمین نام شناخته میشد. همسر لنین هم در این سفر همراه او نبود، زیرا وجود کروپسکایا بیشتر موجب شناسائی لنین و تعقیب فعالیت‌های وی از طرف پلیس میشد.

دوری از همسر و زندگی تنها در سن پترزبورگ یک ماجرای عشقی هم برای لنین بوجود آورد که در بیوگرافی‌های رسمی لنین هیچگونه اشارهای به آن نشده و در بیوگرافی‌های غیررسمی هم به این ماجرا رنگ سیاسی داده‌اند. داستان از آنجا آغاز شد که یکروز هنگامیکه لنین و یکی از همکارانش در رستوران "تارتار" سن پترزبورگ مشغول صرف غذا بودند حضور زن جوان و زیبایی در میز مجاور توجه لنین را بخود جلب کرد. زن جوان تنها و بسیار شیک‌پوش بود و نگاههای او هم چندبار با نگاه لنین تلاقی کرد. همکار لنین برای خوش‌خدمتی به او گفت که اگر مایل است این خانم را برسر میز خودشان دعوت کند. لنین از این پیشنهاد استقبال کرد و همکار لنین نزد خانم جوان رفته و به او گفت اگر منتظر کسی نیست "رئیس" او مایل است خانم را مهمان کند. این خانم جوان پرسید رئیس شما کیست و همکار لنین او را بنام معمول انگلیسی خود "ویلیام فری" معرفی کرد. خانم این دعوت را پذیرفت و پس از آنکه خود را بنام الیزابت معرفی نمود از لنین پرسید "آیا شما انگلیسی هستید؟"

لنین گفت "کاملانه... ولی توضیحات بیشتر در این مورد را در ملاقاتهای بعدی و آشنائی بیشتر با خانم خواهم داد..."

لنین به این ترتیب علاقمندی خود را به ادامه دوستی و ملاقاتهای بیشتر با الیزابت بیان کرد و این زن جوان و زیبا که هیچکس راز عشق و علاقه او را نسبت به مردی که نمیتوانست برای چنان زنی جالب توجه باشد کشف نکرده است

مدتها محرم راز و معشوقه، لنین بود. لنین از آپارتمان او نه فقط برای تفریح و خوشگذرانی بلکه برای تشکیل جلسات سری با همکاران نزدیکش استفاده میکرد. لنین تقریباً تمام اوقات فراغت خود را نزد الیزابت میگذرانید و حتی در پختن غذا و ترتیب کارهای خانه به الیزابت کمک میکرد. الیزابت برای او پیانو مینواخت و آواز میخواند و لنین عبوس و جدی در کنار این زن به رقص و پایکوبی میپرداخت.

باگسترش دامنه، انقلاب عناصر تندرو و افراطی، یا بقول تاریخ‌نویسان کمونیست "مرتجعین" دربار تزار دست بکار شدند و به تزار نیکلای دوم هشدار دادند که اگر سیاست ملایمت و مسالمت نخست‌وزیر ادامه یابد رژیم در خطر سقوط حتمی قرار خواهد گرفت. تزار که تحت تاثیر سخنان مشاوران دست راستی خود قرار گرفته بود بدون توجه به سیاست کلی دولت کنت و پته وزیر کشور خود "دورنوو" را احضار کرد و به او گفت "دیگر صبر و تحمل کافی است، اگر بیش از این ملایمت بخرج بدهیم سرمان برباد خواهد رفت، من به شما اجازه میدهم هرکاری که لازم است برای سرکوبی شورش و برقراری نظم و آرامش انجام دهید." در این هنگام کارخانه‌ها بر اثر اعتصابات و کم‌کاری و بی‌انضباطی کارگران بکلی فلج گردیده و ارتباطات کشور در نتیجه اعتصاب کارکنان پست و تلگراف قطع شده بود. بین سربازان و ملوانان هم حرکت‌هایی بچشم میخورد و مقدمات شورش و نافرمانی در صفوف نیروهای مسلح بتدریج فراهم میشد. روز پانزدهم دسامبر ۱۹۰۵ شورای کارگران سن پترزبورگ طی اعلامیه‌ای رسماً و علناً مردم را به قیام برای سرنگونی رژیم و خودداری از پرداخت مالیات بدولت دعوت کرد. وزیر کشور در اجرای دستورات تزار اولین واکنش شدید و جدی خود را در برابر شورای کارگران نشان داد: روز شانزدهم دسامبر کلبه اعضای کمیته اجرائی شورای کارگران بازداشت و تمام روزنامه‌هایی که اعلامیه آنها را چاپ کرده بودند توقیف شدند.

بلشویک‌ها از اوائل ماه دسامبر فعالیت خود را توسعه داده و به قاچاق اسلحه از خارج و تشکیل گروه‌های مسلح بیست و پنج نفری دست زده بودند. برخلاف منشویک‌ها که قسمت اعظم فعالیت خود را در سن پترزبورگ متمرکز ساخته بودند، لنین مسکو را برای فعالیت‌های عمده، بلشویک‌ها انتخاب کرد و در این مورد تشخیص او درست بود، زیرا پلیس تزار و گارد سلطنتی در

سن پترزبورگ برای رویارویی با نیروهای انقلابی خیلی قوی و مجهز بود، در حالیکه مسکو آسیب پذیرتر بود و حرکت‌های انقلابی در این شهر بیشتر شانس موفقیت داشت.

روز بیستم دسامبر بدنبال بازداشت اعضای کمیته اجرائی شورای کارگران و توقیف روزنامه‌ها فرمان اعتصاب عمومی صادر شد. سن پترزبورگ از این فرمان چندان استقبالی نکرد ولی در مسکو با تمهید مقدمات قبلی از طرف بلشویکها اعتصاب به شورش و بلوای بزرگی مبدل شد. بریگادهای مسلح در خیابانها شروع به سدمعبر و ساختن سنگر کردند و برای نخستین بار بین انقلابیون و نیروهای مسلح زدوخوردهای خیابانی درگرفت.

"دوباسوف" فرمانده پادگان مسکو که وضع را وخیم تشخیص داده بود از پایتخت کمک خواست. سن پترزبورگ در فرستادن قوای کمکی اهمال کرد و در نتیجه فعالیت انقلابیون و بریگادهای مسلح بلشویکها در مسکو توسعه یافت و نیروهای دولتی و پلیس عملاً کنترل خود را بر شهر از دست دادند. سن پترزبورگ پس از یک هفته نیروهای کمکی خود را بایک واحد توپخانه به مسکو فرستاد و "دوباسوف" روز بیست و نهم دسامبر خیابانهای مسکو را از وجود نیروهای انقلابی پاک کرد. صبح روز سی و یکم دسامبر آخرین کانون‌های مقاومت درهم شکست و بلشویکها تلفات و ضایعات سنگینی متحمل شدند.

لنین در هفته بحرانی آخر ماه دسامبر و هنگامیکه بلشویکها در خیابانهای مسکو تارومار میشدند در فنلاند بسر میبرد. لنین ظاهراً از دست پلیس تزاری و از بیم بازداشت به فنلاند گریخته بود، ولی عده‌ای از بلشویکها پس از شکست نقشه‌های لنین در مسکو و کشته شدن گروه انبوهی از مبارزان بلشویک در این شهر لنین را به خودخواهی و ماجراجویی و "نچایفیسیم" متهم کردند. هرچند لنین مدعی بود شورش مسکو نتایج مفیدی داشته و زمینه را برای انقلاب بزرگتری فراهم ساخته است.

تزار نیکلای دوم با سرکوبی اغتشاش در مسکو و سن پترزبورگ و آرامش نسبی که بدنبال بازداشت رهبران انقلابی و توقیف روزنامه‌ها بوجود آمده بود اعتماد بنفس خود را بازیافت و امتیازاتی که در زمینه آزادیهای سیاسی به مردم داده شده بود از آنها بازپس گرفته شد. باوجود این بازگشت بدوران استبداد مطلق گذشته امکان پذیر نبود و کمترین امتیازی که می‌بایست به مردم داده شود حق انتخاب نمایندگان مجلس (دوما) از طرف آنها بود، هرچند درباره میزان

اختیارات دوما بین اطرافیان تزار اختلاف نظرهایی وجود داشت و گروه حاکم که طرفدار شدت عمل نسبت به مخالفان بودند میخواستند دوما بیشتر یک نقش مشورتی و تشریفاتی داشته باشد.

اعلام تصمیم دولت درباره انجام انتخابات برای تعیین نمایندگان دوما بین نیروهای انقلابی و گروههای سوسیالیست هم اختلافاتی بوجود آورد. منشویکها از شرکت در انتخابات طرفداری میکردند و معتقد بودند که با فرستادگان نمایندگانی به دوما می‌توانند صدای اعتراض خود را از پشت تریبون دوما بگوش مردم و مقامات دولتی برسانند، درحالیکه لنین بشدت مخالف شرکت در انتخابات بود و همه نیروهای انقلابی را به تحریم آن دعوت میکرد. لنین منشویکها و لیبرالها را متهم میکرد که میخواهند روی اجساد کارگران انقلابی با حکومت تزار ساخت و پاخت کنند و به این رژیم ستمگر مشروعیت بدهند. باوجود این لنین پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ به این نتیجه رسیده بود که استقرار سوسیالیسم در روسیه پیش از یک انقلاب بورژوازی که بقایای فئودالیسم را از میان بردارد امکان‌پذیر نیست. لنین معتقد بود که قبل از انقلاب سوسیالیستی باید مبارزه درجهت سرنگونی رژیم تزاری و استقرار یک جمهوری دمکراتیک متمرکز شود و پس از پیروزی در این مرحله که می‌بایست با کمک بورژوازی و طبقه متوسط به ثمر برسد نبرد نهایی برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا آغاز گردد. در این زمان لنین با اطمینان و قاطعیت میگفت که انقلاب پرولتاریائی نخست در کشورهای پیشرفته، سرمایه‌داری مانند انگلستان و فرانسه به ثمر خواهد رسید!

انتخابات دوما علیرغم مخالفت لنین و تحریم انتخابات از طرف گروهی از احزاب سوسیالیست انجام شد و در نتیجه غیر از نمایندگان طرفدار رژیم، در حدود یکصد نفر از نمایندگان کشاورزان و دوازده نفر از نمایندگان کارگران به دوما راه یافتند. نمایندگان دهقانان گروهی بنام "ترودوویک" یا زحمتکشان تشکیل دادند و نمایندگان کارگران هم فراکسیونی تشکیل دادند که بنام گروه سوسیال‌دمکرات معروف شد.

لنین که در مبارزه با منشویکها توفیق زیادی بدست نیاورده بود با اصرار پیروان و همکرانش موافقت کرد یک مجلس آشتی با آنها تشکیل دهد. کنفرانس محرمانه بلشویکها و منشویکها کمی قبل از افتتاح دوما در شهر استکهلم

تشکیل شد. لنین پیش از تشکیل این کنفرانس به یکی از همکاران خود (لوناچارسکی) گفته بود "من مجدداً پیشنهاد تشکیل حزب واحد و انتخاب کمیته مرکزی واحدی را خواهم کرد و اگر در این کمیته اکثریت بدست آوردم منشویکها را وادار به پیروی از نظریات خود خواهیم نمود". لوناچارسکی پرسید "اگر در اقلیت قرار گرفتیم آیا شما حاضر به پیروی از نظریات آنها خواهید شد؟" لنین با قاطعیت پاسخ داد "هرگز!".

با همه تلاش لنین و قدرت سخنوری او در جلسات کنفرانس استکهلم، اکثریت اعضای کمیته مرکزی جدید از منشویکها برگزیده شدند و لنین به گفته خود به لوناچارسکی عمل کرد. وحدت بلشویکها و منشویکها فقط روی کاغذ عملی شد و لنین نقشه‌های خود را همچنان مستقلاً و بدون مشورت با کمیته مرکزی حزب دنبال میکرد.

لنین قبل از مسافرت خود به استکهلم ترتیب مسافرت معشوقه‌اش الیزابت را هم به این شهر فراهم کرده بود، ولی الیزابت پس از چند هفته اقامت در استکهلم بدلائلی که روشن نیست از لنین آزرده‌خاطر شد و بی‌خبر این شهر را ترک گفت. لنین چندنامه به نشانی الیزابت در سن‌پترزبورگ نوشت ولی جوابی دریافت نداشت، تا اینکه دو سال بعد باردیگر او را در پاریس ملاقات کرد.

روز دهم مه ۱۹۰۶ هنگامیکه لنین هنوز در استکهلم بود مجلس دوما تصمیمات مهمی درباره اعطای آزادیهای سیاسی به مردم و آزادی زندانیان سیاسی و لغو مجازات اعدام اتخاذ کرد. در تصمیمات دوما که بصورت قطعنامه‌ای بتصویب رسید اعطای خودمختاری به لهستان و فنلاند، اعطای حقوق برابر و خودمختاری به ملیت‌های مختلف و تقسیم اراضی بین دهقانان هم پیش‌بینی شده بود.

با اعلام این تصمیمات از طرف دوما، این مجلس وزن و اعتبار فوق‌العاده‌ای بدست آورد و حتی پلخانوف و منشویکها هم ضمن تأیید این تصمیمات از مردم روسیه خواستند اختلافات خود را کنار گذاشته از دوما پشتیبانی کنند. اما بلشویکها همچنان به مخالفت خود با دوما ادامه دادند و روزنامه آنها که دوباره شروع به انتشار کرده بود نوشت تصمیمات دوما فریبی بیش نیست و لیبرالها با این اقدام می‌خواهند از وقوع یک انقلاب تازه که تنها راه نجات روسیه است جلوگیری کنند.

در اسناد و مدارکی که در جریان انقلاب ۱۹۱۷ از آرشیوهای "اوخرانا" (پلیس مخفی تزاری) بدست آمده و به خارج راه یافته معلوم میشود که عوامل پلیس مخفی تزاری هم در تحریکات و تبلیغات علیه دوما با بلشویکها همکاری کرده و دست آنها را در این کار باز گذاشته بودند. بنابراین مدارک "اوخرانا" در تشکیل اجتماعات و میتینگهای بلشویکها بر ضد دوما هم با آنها همکاری میکرده، زیرا پلیس مخفی تزار و عناصر ارتجاعی در حکومت تزاری بیش از بلشویکها از قدرت یافتن دوما وحشت داشتند.

یک دلیل روشن هماهنگی پلیس مخفی تزاری و بلشویکها در مبارزه با دوما اینست که در تمام مدت مبارزه، بلشویکها با دوما هیچگونه محدودیتی در فعالیت آنها بوجود نیامد و تظاهرات و میتینگهای بلشویکها بدون هیچگونه حادثه و برخوردی با پلیس و نیروهای انتظامی برگزار گردید. لنین در این مبارزه شاید بدون اینکه خود بداند یا بخواهد با مرتجعترین عناصر دربار تزار همکاری کرد و تزار ۷۲ روز پس از تشکیل دوما تحت تاثیر تلقینات آنها فرمان انحلال دوما را صادر نمود. بامبارزه‌ایکه بلشویکها علیه دوما براه انداخته بودند، منشویکها و طرفداران دوما هم نتوانستند واکنش موفقی در برابر این اقدام تزار نشان دهند و در نتیجه فرصت گرانبهایی که برای استقرار دمکراسی در روسیه فراهم آمده بود از دست رفت.

در فرمان انحلال دوما تاریخ انجام انتخابات آینده برای شماه بعد تعیین شده بود. ولی لنین به پیروان خود دستور داد که فکر شرکت در این انتخابات را از سر بدر کنند و به تلاش خود برای تدارک یک قیام مسلحانه بپردازند. یکی از همکاران نزدیک و مورد اعتماد لنین بنام "کراسین" که مسئول امور مالی بلشویکها بود و به "وزیر دارائی لنین" معروف شده بود در جریان فعالیت‌های خود برای تامین مخارج فعالیت بلشویکها با یک کارخانه‌دار ثروتمند روسی بنام "موروزف" آشنا شد. وسیله این آشنائی ماکسیم گورکی نویسنده معروف روسی و دوست کراسین بود. ماکسیم گورکی که با موروزف دوستی و روابط خانوادگی داشت ضمن معرفی موروزف به کراسین، او را قانع کرد که "برای تامین منافع آتی" خود قسمتی از هزینه‌های بلشویکها را تقبل نماید. موروزف همکاری با بلشویکها را پذیرفت ولی مدت کوتاهی پس از آن بطل نامعلومی "خودکشی" کرد و بموجب وصیت‌نامه‌ایکه از او کشف شد قسمت اعظم ثروتش را به همسر

ماکسیم گورکی واگذار نمود. همسر گورکی با توافقی که قبلا صورت گرفته بود ارشیه موروزف را در اختیار کراسین؛ یعنی حزب بلشویک گذاشت و کراسین هم مسافرتی به اروپا و آمریکا برای گورکی و همسرش ترتیب داد که طی آن گورکی سخنرانی‌هایی برای جلب حمایت مردم جهان از مبارزات ضد استبدادی مردم روسیه ایراد نمود و کمک‌های قابل توجهی، مخصوصاً از آمریکا برای صندوق حزب بلشویک جمع‌آوری کرد!

کراسین قسمتی از پول‌هایی را که جمع‌آوری میکرد صرف فعالیت بلشویکها در داخل روسیه مینمود، ولی قسمت عمده، این پولها صرف خرید اسلحه از خارج و قاچاق آنها به داخل روسیه میشد. عامل اصلی خرید اسلحه بلشویکها در خارج از روسیه ماکسیم لیتونوف بود که بیشتر اسلحه مورد نیاز بلشویکها را از کشورهای بالکان خریداری مینمود.

در مهلت ششماهه‌ای که برای انجام انتخابات دومین مجلس دوما تعیین شده بود عوامل حکومت‌تزاری و "اوخرانا" برای موفقیت کاندیداهای موردنظر خود در این انتخابات دست بکار شدند. از سوی دیگر منشویکها برای جلوگیری از پیروزی عوامل حکومت و عناصر دست راستی در انتخابات تصمیم گرفتند با سایر نیروهای چپ و لیبرال‌ها ائتلاف کنند. برای این ائتلاف و تنظیم برنامه، مشترکی از نیروهای چپ و لیبرال‌ها کنفرانسی در اوائل ژانویه ۱۹۰۷ در سن پترزبورگ تشکیل شد. لنین با اینکه قبلا مخالفت خود را با شرکت در انتخابات دوما اعلام کرده بود در راس هیئت نمایندگی ۴۲ نفری بلشویکها در این کنفرانس شرکت کرد. لنین موفق شد کنفرانس را از هدفی که قبلا برای آن تعیین شده بود منحرف کند و در نتیجه منشویکها کنفرانس را ترک گفتند و میدان را برای لنین خالی گذاشتند.

باوجود تفرقه و اختلاف نیروهای چپ، اکثریت دومین مجلس دوما هم بدست لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها افتاد. اگر دوما در محیط آرامی کار خود را آغاز میکرد و برای تامین آزادیهای فردی و اجتماعی و انجام اصلاحات گام برمیداشت دولت چارهای جز تسلیم و اجرای تصمیمات مجلس منتخب مردم نداشت، ولی حکومت تزار که در آنموقع "استولپین" مقام نخست‌وزیری آنرا داشت ترجیح میداد بهانه‌ای برای انحلال مجدد دوما فراهم آورد و خود را از عواقب تصمیمات احتمالی آن برهاند. این بار هم لنین و بلشویکها بکمک عناصر

ارتجاعی حاکم شتافتند و با ترتیب دادن تظاهرات و اجتماعات و اعزام هیئت‌های نمایندگی برای ملاقات با نمایندگان دوما از آنها خواستند به اصلاحات سطحی اکتفا نکرده برای تغییرات بنیادی دست بکار بشوند. مقصود بلشویکها از تغییرات بنیادی سرنگونی رژیم و استقرار جمهوری بود و این هدف بلشویکها با دعوت به قیام مسلحانه از پشت تریبون دوما علنی شد.

در این میان لنین به پیروزی تازه و غیرمنتظره‌ای دست یافت و اکثریت اعضای کمیته مرکزی جدید حزب سوسیال دمکرات را نصیب طرفداران خود ساخت. اعضای کمیته مرکزی جدید در کنگره حزب که در آوریل ۱۹۰۷ در لندن تشکیل شد انتخاب شدند. در این کنگره نمایندگان گروههای مختلف چپ از جمله بلشویکها و منشویکها و سوسیال دمکراتهای یهودی (بوند) و همچنین رهبران سوسیالیست که در خارج از روسیه فعالیت میکردند شرکت داشتند. از جمله شرکت‌کنندگان در این کنگره میتوان از لنین، پلخانف، مارتوف، آکسلرود، پوترسوف، تروتسکی، بوگدانف، کراسین، تسرتلی، ماکسیم گورکی و روزالوگزامبورگ نام برد. چهره‌های جدیدی که در این کنگره شرکت کردند و بعداً شهرت یافتند عبارت بودند از زینوویف، کامنف، نومسکی، یاروسلاوسکی، وروشیلف و بالاخره ژوزف جوگاشویلی که بعدها بنام استالین شهرت یافت.

لنین با پیروزی در کنگره لندن با حرارت و جسارت بیشتری نقشه‌های خود را برای تدارک یک قیام مسلحانه در روسیه دنبال کرد و عده‌ای از نمایندگان سوسیال دمکرات دوما پس از بازگشت از لندن از حد اعتدال خارج شده و به حملات و انتقادات شدید علیه دولت و شخص تزار پرداختند. از سوی دیگر بین سازمان نظامی بلشویکها که در کادر افسران جوان نیروهای مسلح نفوذ کرده بود و نمایندگان سوسیال دمکرات دوما ارتباطاتی برقرار شد و مذاکراتی برای اقدامات هماهنگ در جهت آغاز قیام مسلحانه آغاز گردید. پلیس مخفی تزار از طریق یکی از عوامل نفوذی خود بنام بانو "شورنیکوا" که وظیفه تنظیم صورتجلسات و تصمیمات جلسات سری اعضای دوما و نمایندگان سازمان نظامی را بعهده داشت کاملاً در جریان این فعالیتها قرار داشت. شورنیکوا یک نسخه از صورتجلسات و تصمیمات این مذاکرات را برای "اوخرانا" میفرستاد و استولیهین نخست‌وزیر روسیه قبل از لنین از مذاکرات و تصمیمات متخذه مطلع پیدا میکرد. استولیهین تصمیم گرفت اسناد و مدارک همین جلسات را که حاکی از مشارکت نمایندگان دوما در توطئه برای قیام مسلحانه علیه رژیم بود برای

انحلال دومای دوم مورد استفاده قرار دهد و برای اینکه به مدارک اصلی دست یابد دستور داد به یکی از این جلسات هجوم برده اسناد و مدارک آنرا ضبط نمایند. ولی وقتیکه مامورین پلیس وارد جلسه شدند یکی از نمایندگان دوما کلیه اسناد را در کیف خود مخفی کرد و با استفاده از مصونیت سیاسی خود آنها را از دسترس مامورین خارج ساخت. دولت ناچار از نسخه‌های دوم این اسناد که در اختیار داشت برای انحلال دوما استفاده کرد.

دومای دوم در ۱۶ ژوئن ۱۹۰۷ منحل شد. اکثریت نمایندگان دوما که "تسرتلی" عضو کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات در راس آنها قرار داشت بجرم خیانت به حبس با اعمال شاقه و تبعید در سیبری محکوم شدند.

بدنبال این ماجرا که لنین مسئول مستقیم آن بود تشکیلات حزب سوسیال دمکرات در سراسر روسیه مورد هجوم قرار گرفت و خود لنین هم که مورد تعقیب پلیس بود شبانه از سن پترزبورگ گریخت. لنین حتی فرصت آنرا نیافت که همسرش کروپسکایا را همراه خود بهرد یا حداقل مقصد خود را بوی اطلاع دهد. کروپسکایا چند روز بعد اطلاع یافت که لنین به فنلاند گریخته است.

در فنلاند لنین از شدت ناراحتی و نومیدی بیمار شد. بیماری او عصبی و توام با سردرد شدید و بیخوابی بود که تا پایان عمر هم دست از سر او برنداشت.

اقامت در فنلاند هم برای لنین خالی از خطر نبود، زیرا فنلاند هم در آن تاریخ جزئی از امپراطوری روسیه بود و پلیس تزاری که از فرار لنین به فنلاند مطلع شده بود در این کشور بدنبال او میگشت. لنین تصمیم گرفت به سوئد فرار کند، ولی سوارشدن بر کشتی در بنادر فنلاند برای او خطرناک بود زیرا پلیس تزار با احتمال زیاد مسافران کشتی‌ها را برای یافتن او کنترل میکرد. تنها راه فرار برای لنین عبور شبانه از روی یخ‌ها بطرف جزیره‌ای در نزدیکی ساحل و سوارشدن بر قایق در جزیره‌ها بالاخره سوارشدن در کشتی پس از دور شدن از ساحل بود.

در یکی از شبهای اوائل تابستان ۱۹۰۷ لنین باتفاق دو دهقان فنلاندی که برای راهنمایی او تعیین شده بودند پای پیاده از روی یخ‌ها بطرف جزیره موردنظر حرکت کردند. در بین راه قطعه یخی که در زیرپای لنین و همراهانش بود و بعلت آغاز فصل تابستان قطر آن کم شده بود شکست و جریان آب این قطعه یخ را بسمت دیگری از جزیره برد. لنین بعدها از این شب بعنوان یکی از بدترین خاطره‌های خود یاد کرده و میگفت "من در آنشب بدترین مرگ‌ها را در قعر آب‌های یخ‌زده در برابر چشمان خود مجسم میکردم و برخود می‌لرزیدم.."

شکست‌ها و پیروزی‌ها

در اواسط سال ۱۹۵۷ لنین که از هر سو مورد حمله و انتقاد قرار گرفته و امید بازگشت به روسیه را درآینده نزدیک از دست داده بود یکی از بحرانی‌ترین دوران‌های حیات سیاسی خود را میگذرانید. اکثریت کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات هنوز از طرفداران او بودند ولی زیادمروپها و اشتباهات او اعتقاد عده‌ای از همین پیروان و طرفداران را هم نسبت به او سست کرده و ادامه سلطه و رهبری وی بر حزب به خطر افتاده بود.

مشکل دیگری که در کار لنین پیش آمده بود تصمیم کنگره حزب سوسیال دمکرات در لندن درباره خودداری از اقدامات غیرقانونی و غیراخلاقی برای تهیه مخارج تشکیلات حزبی بود. تا آن تاریخ لنین دست زدن به هر عملی را برای تهیه هزینه‌های روزافزون حزب و خرید اسلحه مجاز میدانست و راهزنی‌های مسلحانه و سرقت از بانکها از کارهای عادی و روزمره گروههای مسلح حزبی بود. لنین نام این سرقت‌ها و راهزنی‌ها را "مصادره" گذاشته بود.

حزب در شرایط دشوار و تازهای که پیش آمده بود برای ادامه حیات خود به پول بیشتری احتیاج داشت در حالیکه تهیه پول از طریق عادی و جلب کمکهای داخلی و خارجی دشوارتر از گذشته بود. لنین تصمیم گرفت "توصیه‌های اخلاقی" پلخانف و مارتوف را که موجب اتخاذ تصمیمات محدودکننده کنگره لندن شده بود نادیده بگیرد و به نمایندگان خود در نقاط مختلف روسیه دستور داد طبق رویه گذشته برای تامین هزینه‌های حزب اقدام کنند. لنین به یکی از مسئولین تشکیلاتی بلشویکها صریحا گفت "ما نمیتوانیم انقلاب را فدای اخلاق کنیم، ولی میتوانیم اخلاق را فدای انقلاب بکنیم".

بزرگترین سرقت مسلحانه در تاریخ حزب بلشویک که مخارج حزب را تا مدت زیادی تامین کرد و عامل آنرا به بالاترین مقامات حزبی ارتقاء داد سرقت

محموله بانک تفلیس در اواخر ژوئن ۱۹۰۷ بود. صبح روز بیست و ششم ژوئن این محموله که محتوی ۲۵۰۰۰۰ روبل بود (۱) و ظاهراً برای مخارج نیروهای نظامی و ادارات دولتی قفقاز فرستاده شده بود به پست تفلیس رسید و با یک کالسکه که از طرف عده‌ای افراد مسلح محافظت میشد بطرف بانک حرکت داده شد. در مسیر حرکت این کالسکه، در مرکز شهر ناگهان بمبی در چند قدمی کالسکه در وسط خیابان منفجر شد. این بمب که از بالای پشت‌بام یکی از خانه‌های اطراف خیابان پرتاب شد بقدری قوی بود که شیشه‌های خانه‌ها و مغازه‌ها را در شعاع بیش از یک کیلومتر خورد کرد. بفاصله چند دقیقه عده‌ای که در اطراف کمین کرده بودند بطرف کالسکه حمله‌ور شده کیسه‌های حاوی پول را با خود بردند و چند نفر قزاق هم که از انفجار بمب جان سالم بدر برده و قصد مقاومت داشتند درجا بضرر گلوله کشته شدند.

لنین و سران بلشویک تا چند ماه بعد نقش خود را در این ماجرا بروز نداده بودند تا اینکه کشف اسکناس‌های پانصدروپلی سرقت‌شده نزد بعضی از بلشویک‌های سرشناس راز آنها را فاش کرد. یکی از رهبران بلشویک که در این رابطه دستگیر شد ماکسیم لیتونیف مامور خرید اسلحه از طرف حزب بود که هنگام تبدیل دوازده قطعه اسکناس پانصدروپلی در پاریس بدام افتاد. دولت روسیه قبلاً شماره این اسکناس‌ها را به بانکهای اروپا داده بود. چند نفر دیگر از جمله یک‌زن هم هنگام خرج این پولها در آلمان و سویس دستگیر شدند ولی دول اروپائی از تحویل بازداشت شدگان بدولت روسیه خودداری نمودند.

تحقیقات بعدی نشان داد که طراح اصلی نقشه سرقت پول بانک تفلیس "لئونید - کراسین" مسئول امور مالی بلشویکها بوده و "رفیق کوبا" نماینده لنین در قفقاز مسئولیت اجرای این نقشه را بعهده داشته است. رفیق کوبا نام مستعار ژوزف جوگاشویلی بود که بعدها بنام استالین شهرت یافت. افشای این ماجرا جنجالی در کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات براه انداخت و استالین و همکاران او در این سرقت مسلحانه بعنوان نقض آشکار تصمیمات کنفرانس حزب،

۱- این مبلغ را تاریخ‌نویسان رسمی شوروی نوشته‌اند. ولی روزنامه‌های روسیه و جهان در تاریخ وقوع سرقت این مبلغ را ۳۴۱۰۰۰۰ روبل نوشتند. ظاهراً سرقت‌کنندگان مابه‌التفاوت این مبلغ را بین خودشان تقسیم کرده و باقیمانده را بحساب حزب گذاشته‌اند.

از حزب سوسیال دمکرات اخراج شدند، ولی لنین به آنها پیغام داد که به این تصمیم اعتنا نکنند و با اطمینان از اعتماد و حمایت شخص او به فعالیت‌های "انقلابی" خود ادامه دهند.

کراسین که نزدیکترین فرد مورد اعتماد لنین در امور مالی بود یک باند جعل اسکناس را هم رهبری میکرد و کشف فعالیت‌های او در این زمینه در میان رهبران سوسیال دمکرات طوفانی از خشم بوجود آورد. ماجرا از این قرار بود که پلیس آلمان در پی تحقیقاتی که دربارهٔ یک باند جعل اسکناس بعمل می‌آورد در انبار روزنامه حزب سوسیال دمکرات آلمان مقداری کاغذ مارکدار (چاپ سفید) مخصوص چاپ اسکناس کشف کرد. این کاغذها مخصوص چاپ اسکناس‌های سه روبلی بود و پلیس در تعقیب این ماجرا چند تن از بلشویکها را که صاحب این کاغذها معرفی شده بودند بازداشت کرد. چنانچه در فصول قبل گفته شد نخستین روزنامه لنین بنام ایسکرا در چاپخانه حزب سوسیال دمکرات آلمان چاپ میشد و پس از تغییر محل چاپ این روزنامه هم بلشویکها از چاپخانه حزب سوسیال دمکرات آلمان برای چاپ بعضی نشریات مخفی خود استفاده میکردند و سوءاستفاده از اعتماد حزب سوسیال دمکرات آلمان برای جعل اسکناس در چاپخانه آنها برای رهبران این حزب بسیار سنگین بود.

در برابر اعتراض شدید پلخانف و مارتوف به این عمل، لنین باتشکیل یک کمیته تحقیق دربارهٔ این ماجرا موافقت کرد، البته لنین تصور میکرد که هیچ مدرکی دربارهٔ ارتباط همکاران او با این ماجرا پیدا نخواهد شد، ولی تصادفا در جریان تحقیقات یادداشتی بامضای کراسین پیدا شد که موقع تحویل کاغذهای مارکدار به چاپخانه فرستاده بود.

پس از مرگ کراسین ضمن شرح و بسط عملیات "افتخارآمیز" او در راه حزب از یک شاهکار دیگر این یار وفادار و مورد اعتماد لنین هم پرده برداشته شد. او شماره اسکناس‌های پانصدروبللی را که بر اثر اطلاعیه دولت روسیه به بانکهای اروپا قابل خرج کردن نبود با مواد شیمیائی پاک کرده و شماره دیگری روی آن چاپ و براحتی خرج میکرد!

یک ماجرای شنیدنی دیگر در رابطه با فعالیت‌های لنین برای تهیه پول "ماجرای رفیق ویکتور" است. داستان رفیق ویکتور به کارخانه دار ثروتمند روسی در مسکو مربوط میشود که قبل از شروع انقلاب ۱۹۰۵ درگذشت و ثروتش به پسرش

اشمیت و دو دخترش به ارث رسید. اشمیت جوان که اداره امور کارخانه را بدست گرفته بود تعایلات انقلابی داشت و بهمین جهت کارخانه او به یکی از مراکز امن فعالیت‌های کارگران انقلابی تبدیل شد و در جریان شورش دسامبر ۱۹۰۵ مسکو هم کارگران در این کارخانه سنگربندی کرده و در برابر نیروهای نظامی مقاومت میکردند. پس از شکست انقلاب اشمیت بجرم همکاری با انقلابیون دستگیر و زندانی شد و یکسال بعد در زندان خودکشی کرد. اشمیت قبل از خودکشی طی وصیتنامهای ثروتش را به حزب سوسیال دمکرات روسیه بخشید و خواهرانش را وکیل و وصی خود برای انتقال این ثروت به حزب قرار داد، اما خواهران اشمیت از انتقال این ثروت که به صدها هزار روبل بالغ میشد خودداری کردند. لنین وقتیکه از این موضوع اطلاع یافت یکی از فعالین بلشویک بنام "آندرکانیس" را مامور کرد با خواهران اشمیت ملاقات کرده آنها را به انتقال ثروت برادرشان به حزب بلشویک قانع سازد. "آندرکانیس" این ماموریت را بنحو دیگری انجام داد و با یکی از خواهران اشمیت بنام کاترین ازدواج کرد و پس از ازدواج هم کاترین او را قانع کرد که از تحویل پول به حزب بلشویک خودداری نماید! لنین که فوق‌العاده از این جریان عصبانی شده بود به نمایندگی خود در مسکو دستور داد مهلتی برای تحویل پول از طرف آندرکانیس تعیین نمایند و اگر در ضرب‌الاجل تعیین شده از تحویل پول خودداری کرد او را بقتل برسانند. پیغام لنین به آندرکانیس ابلاغ شد و آندرکانیس از ترس جان مبلغ یکصد هزار روبل را که سهم ارث کاترین از برادرش بود به حزب تحویل داد. لنین برای بدست آوردن سهم خواهر دیگر، جوان لات و ارغمای بنام "تاراتوتا" را که بیشتر نقش محافظ و پادوی لنین را بازی میکرد و با اسم "رفیق ویکتور" معروف شده بود به مسکو فرستاد و باو گفت هرکاری که از دستش برمیآید برای گرفتن این پول انجام دهد! رفیق ویکتور پس از چند ملاقات با خواهر میانسال اشمیت بنام الیزابت به این نتیجه رسید که بهترین راه برای بدست آوردن پول همان کاری است که آندرکانیس تجربه کرده است. البته آندرکانیس باخواهر جوان و نسبتاً زیبای اشمیت ازدواج کرده بود ولی رفیق ویکتور می‌بایست خواهر زشت و نسبتاً پیر اشمیت را بزنی بگیرد.

این ازدواج مصلحتی صورت گرفت ولی پول عاید حزب بلشویک نشد. لنین برخلاف ماجرای آندرکانیس قضیه رفیق ویکتور را دنبال نکرد، تا اینکه رهبران دیگر بلشویک بخصوص بوگدانف و لونا چارسکی موضوع را پیگیری کردند و رفیق

ویکتور از تشکیلات حزبی طرد شد.

یکسال بعد که دوباره سروکله رفیق ویکتور در دفتر کار لنین پیدا شد همکاران لنین که قبلا او را از حزب طرد کرده بودند به‌شدت به‌حضور او در فعالیت‌های حزبی اعتراض کردند، ولی لنین که درنظر داشت رفیق ویکتور را به مقامات بالای حزبی ارتقاء دهد گفت که ویکتور قسمتی از پولها را بحساب شخصی او فرستاده و قسمتی دیگر را صرف ماموریت‌های سری خود در داخل روسیه کرده است. لنین هرگز حاضر نشد درباره این ماموریت‌های سری رفیق ویکتور توضیحات کافی و قانع‌کننده‌ای بدهد و بالطبع صورتحساب هزینه این ماموریت‌ها هم در جایی منعکس نشد.

در کنگره سال ۱۹۰۷ سوسیال‌دمکراتها در لندن، لنین درمیان شگفتی رهبران دیگر بلشویک رفیق ویکتور را کاندیدای عضویت کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات نمود و در برابر اعتراضات همکارانش گفت "اعتراض شما بیمورد است، ما در کمیته مرکزی علاوه بر تئورسین خوب و نویسنده خوب و تشکیلات جی خوب و ناطق خوب، آدمهای زرنگ و مکار هم لازم داریم و رفیق ویکتور همان آدم زرنگ و مکاری است که مورد نظر من است".

پروفسور "روزکف" که یکی از رهبران مورد احترام بلشویکها بود استدلال لنین را نپذیرفت و با یادآوری سوابق اخلاقی ویکتور و ماجرای ازدواج او با خواهر اشمیت ویکتور را یک عنصر "رزل و لات" خواند. لنین پاسخ داد "شما میتوانید زرنگی و شجاعت رفیق ویکتور را با بکاربردن لغات دیگری بی‌ارزش نشان بدهید، ولی واقعیت این است که ویکتور همه این کارها را برای حزب کرده است و ازدواج او با یک‌پیردختر زشت هم برای حزب بوده است... آقای پروفسور صادقانه بمن بگوئید آیا شما حاضر بودید چنین کاری برای حزب بکنید؟!..."

رفیق ویکتور سرانجام با اصرار لنین به عضویت کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات انتخاب شد، ولی چندتن از همکاران برجسته لنین از جمله بوگدانف و لوناچارسکی و پروفسور روزکف و ماکسیم گورکی برسر این ماجرا از لنین رنجیده‌خاطر شدند. این آزدگی پس از ماجراهای استالین و کراسین تشدید شد، بطوریکه در اوائل سال ۱۹۰۸ اکثر آنها از لنین کناره گرفتند و او را به خودخواهی بیش از حد و عدم رعایت اصول اخلاقی و خرج پول‌های حزب برای مصارف شخصی متهم ساختند. از میان رهبران بلشویک فقط دو نفر در سخت -

ترین شرایط در کنار لنین ماندند، این دو گریگوری - زینوویف و لئوکامنف بودند که هر دو در جریان تصفیه بزرگ استالین در سال ۱۹۳۶ اعدام شدند.

سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹ برای لنین و بلشویکهای طرفدار اوسالهای بسیار سخت و نومیدکننده‌ای بود. نه فقط لنین و بلشویکها، بلکه گروههای چپ و انقلابی دیگر هم در لاک خود فرورفته و امید هرگونه حرکت انقلابی جدید را از دست داده بودند. استولیپین که پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ به‌نخست‌وزیری روسیه منصوب شده بود برخلاف سلف خود دولتمردی قوی و مصمم و در پارهای موارد بسیار خشن بود. انتخابات سومین مجلس دوما با تدابیر خاص استولیپین و محدودیت‌هایی که برای گروههای انقلابی بوجود آمد با موفقیت طرفداران رژیم و عناصر محافظه‌کار و معتدل پایان یافت و چند نماینده لیبرال و سوسیال دمکرات هم که به این مجلس راه یافتند درجوی که بوجود آمده بود جرات انتقاد نداشتند. استولیپین گروههای مسلح تروریستی را هم بشدت سرکوب کرد و کارگران و کارکنان دولت تا مدتی نه تنها فکر انقلاب بلکه خیال اعتصاب را هم از سر بدر کردند.

لنین از اواخر سال ۱۹۰۷ به ژنو بازگشته و فعالیت خود را منحصر به نوشتن کتاب و انتشار روزنامه "پرولتری" کرده بود، ولی چون امید خود را به پیروزی از دست داده بود کسل و ناراضی بنظر میرسید. در نامه‌ای بتاريخ چهاردهم ژانویه ۱۹۰۸ بعنوان خواهرش ماریا، لنین ناراحتی خود را چنین بیان میکند. "... وضع خوب نیست، رفقا از دور ما پراکنده شده‌اند و نمیتوانیم بهم کمک کنیم... ولی چاره‌ای نیست باید به این وضع عادت کرد... حال شما چطور است؟ آیا از سرما منجمد نشده‌اید؟ حال مادر چطور است؟ او را از طرف من ببوسید."

همسر لنین کروپسکایا هم خاطرات تلخی از این دوران دارد و از آنجمله مینویسد "در یکی از این روزها که در خیابانهای خلوت ژنو قدم میزدیم لنین با قیافه افسردهای روبه‌من کرد و گفت من احساس میکنم بالاخره روزی در همین جا دفن خواهیم شد..."

در پائیز سال ۱۹۰۹ لنین تصمیم گرفت به پاریس نقل مکان کند و در این شهر دشوارترین سالهای تبعید خود را بسر آورد. در یک آپارتمان چهارطاقی که در اطراف پاریس اجاره کرده بودند، اطاقها بین لنین و همسرش، مادر کروپسکایا و خواهر لنین ماریا که در پاریس تحصیل میکرد تقسیم شده بود. تنها

سرگرمی لنین در پاریس رفتن به کتابخانه ملی بود که در فاصله دوری از محل اقامت او قرار داشت و لنین برای رفتن به این کتابخانه از دوچرخه استفاده میکرد. در سال ۱۹۱۰ لنین به آپارتمان کوچکتری در کوچه خلوت "ماری رز" در مونپارناس پاریس نقل مکان کرد، فاصله این آپارتمان از کتابخانه زیاد نبود و لنین هر روز ساعت هشت صبح پای پیاده به کتابخانه میرفت و ساعت دو بعد از ظهر مراجعت مینمود.

یکی از وقایع مهم سال ۱۹۱۰ تشکیل انترناسیونال سوسیالیست‌ها در کپنهاگ دانمارک بود. کنگره در تابستان این سال تشکیل شد و نمایندگان احزاب سوسیالیست کشورهای مختلف جهان در آن شرکت کردند. لنین که باتفاق چندتن از همفکران خود در این کنگره شرکت کرده بود از رهبران سوسیالیست دیگر روسیه فاصله گرفت و تمایلی به آشتی با آنها نشان نداد. لنین نه فقط در میان سوسیالیست‌های روسیه بلکه در میان نمایندگان احزاب سوسیالیست جهان هم محبوبیتی نداشت و عملاً منزوی شده بود. یکی از نمایندگان سوسیالیست روسیه بانو "کرزی ژانوسکایا" در جلسهای با حضور رهبران سوسیالیست روسیه گفت "این مرد (لنین) جز خودش هیچکس را قبول ندارد، او فقط میتواند فتنه و اختلاف‌افراه بیندازد... چقدر خوب میشد که اگر او دست از سر ما برمیداشت، گم میشد... دود میشد... میمرد!". او سپس خطاب به یکی دیگر از مخالفان لنین گفت "چطور این یکنفر میتواند در برابر تمام حزب بایستد و کسی نمیتواند او را از صحنه خارج کند؟" و در جوابش گفته شد "برای اینکه لنین تنها کسی است که به چیزی جز انقلاب فکر نمیکند. او در تمام روز و شب در فکر انقلاب است و حتی شب‌ها هم خواب انقلاب را می‌بیند!"

در سال ۱۹۱۰ از فشار حکومت تزاری بر احزاب و مطبوعات کاسته شد، زیرا با پیشرفت‌هایی که در فاصله پنجسال پس از انقلاب ۱۹۰۵ نصیب روسیه شده بود چنین احساس می‌شد که دادن آزادی‌های محدود ضرری نخواهد داشت. در قالب مقررات تازه‌ای که وضع شد روزنامه‌های تازه‌ای منتشر شد که از آنجمله چند نشریه سوسیالیستی بود. دولت گاهی این روزنامه‌ها را توقیف میکرد، ولی انتشار آنها قطع نمیشد زیرا روزنامه با نام دیگری منتشر میشد. به کارگران هم اجازه تشکیل سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری در چهارچوب منافع صنفی و

اقتصادی آنها داده شد و دولت تا زمانیکه این اتحادیه‌ها در امور سیاسی دخالت نمیکردند کاری بکارشان نداشت.

منشویک‌ها که در پرتو آزادی‌های جدید جان تازه‌ای گرفته بودند تصمیم گرفتند از این فرصت استفاده کرده و بیشترین نیروی خود را در تقویت اتحادیه‌های کارگری و بدست‌گرفتن رهبری آنها بکار بگیرند. لنین طبق معمول مخالف‌خوانی آغاز کرد و رقبای منشویک خود را متهم کرد که میخواهند حزب را تحت‌الشعاع اتحادیه‌های کارگری قرار دهند و شعارهای رفاهی و اقتصادی را جانشین شعارهای انقلابی بنمایند.

باوجود این اظهارنظر صریح وقتیکه اتحادیه‌های کارگری توسعه یافته و نیرو گرفتند لنین به یک عقب‌گرد تازه دست زد و بجای مخالفت با اتحادیه‌های کارگری، بفکر نفوذ در این اتحادیه‌ها و بدست‌گرفتن رهبری آنها افتاد. یکی از مهمترین اتحادیه‌های کارگری روسیه در این زمان اتحادیه کارگران صنایع فلزی سن‌پترزبورگ بود و لنین با جلب دبیرکل این اتحادیه بطرف خود موفق شد آنرا در اختیار بگیرد. دبیر اتحادیه صنایع فلزی سن‌پترزبورگ در این زمان کارگری بنام "رومان - مالینوسکی" بود که با ابراز لیاقت و پشتکار و قدرت نطق و بیان خود توانسته بود اعتماد کارگران این صنعت را بخود جلب کرده و به دبیرکلی اتحادیه انتخاب شود. مالینوسکی در آوریل سال ۱۹۱۰ در جلسهای با حضور گروهی از رهبران منشویک‌ها در مسکو بازداشت شد ولی کمی پس از بازداشت آزاد گردید، در حالیکه کلیه کسانیکه همراه او بازداشت شده بودند در زندان ماندند. آزادی مالینوسکی موجب سوءظن منشویک‌ها شد، زیرا علت بازداشت این عده نطق‌های "تحریک‌آمیز" و انقلابی آنها در یک اجتماع کارگری بود و نطق مالینوسکی از همه تندتر و انقلابی‌تر بود.

مالینوسکی که مورد سوءظن منشویک‌ها قرار گرفته بود به بلشویک‌ها پیوست و کمی پس از فعالیت او در صفوف بلشویک‌ها عده‌ای از رهبران بلشویک از جمله "نیکولای - بوخارین" بازداشت شدند. (۱) بوخارین که در آن زمان عضو کمیته اجرائی حزب بلشویک در مسکو بود از ابتدای ورود مالینوسکی به جرگه بلشویک‌ها نسبت به فعالیت‌های او مشکوک شده بود و مالینوسکی با همه تلاش خود موفق به

۱- بوخارین پس از انقلاب یکی از برجسته‌ترین رهبران شوروی بشمار میرفت که در تصفیه‌های سال ۱۹۳۸ استالین اعدام شد.

جلب اعتماد او نسبت بخود نشد. بوخارین در یک‌جلسه سری که مالینوسکی از محل و زمان تشکیل آن اطلاع داشت باتفاق عده دیگری از اعضای کمیته و فعالین حزبی بازداشت شد و بعد از این ماجرا برای وی یقین حاصل شد که مالینوسکی به آنها خیانت کرده و احتمالا برای حذف خود او از کمیته، حزب موجب گرفتاری آنها شده است. بوخارین در زندان با چندتن از رهبران منشویک آشنا شد و آنها هم گفتند که مالینوسکی راستول گرفتاری خود میدانند.

پس از دستگیری بوخارین و عده دیگری از رهبران حزب بلشویک مالینوسکی با سرعت در تشکیلات بلشویکها ترقی کرد و لنین بخاطر نفوذ او در اتحادیه‌های کارگری علی‌رغم سوءظن سایر رهبران بلشویک وی را تحت حمایت خود گرفت. در این زمان اتحادیه‌های کارگری روزبروز قدرت و اهمیت بیشتری می‌یافتند و با اینکه دولت هنوز کاملا اوضاع را تحت کنترل خود داشت چند اعتصاب کارگری در سن پترزبورگ و مسکو و شهرهای بزرگ دیگر روی داد. تقاضاهای کارگران بیشتر جنبه رفاهی و اقتصادی داشت ولی موفقیت کارگران در رسیدن به این هدفها بر اعتبار اتحادیه‌های کارگری افزود.

اختلاف در درون حزب سوسیال‌دمکرات از اواخر سال ۱۹۱۰ و بدنبال تشکیل جلسه عمومی کمیته مرکزی حزب در پاریس روبه توسعه نهاد. بلشویکها سعی داشتند بهرترتیبی شده رهبری لنین را برحزب تثبیت کنند ولی منشویکها و گروه سوسیالیست‌های یهودی "بوندا" زیربار نرفتند و لنین تصمیم گرفت تشکیلات حزبی کاملا مستقلی از پیروان خود بوجود آورد. نزدیکترین همکاران لنین در این تاریخ زینوویف و کامنف بودند و حربه برنده‌ای که در دست لنین و همکاران او قرار داشت امکانات مالی آنها بود که از طریق دستبردها و اعمال غیرقانونی فراهم گردیده بود. لنین در اواخر سال ۱۹۱۰ بوسیله عوامل خود در سن پترزبورگ شروع به انتشار یک روزنامه جدید بنام "زوزدا" (ستاره) نمود. این روزنامه در ابتدا خود را یک روزنامه سوسیال‌دمکرات معرفی میکرد و حتی از پلخائف هم مقالاتی در آن چاپ شد که برحیثیت و اعتبار روزنامه افزود ولی لنین چند ماه بعد از ادامه همکاری با پلخائف و منشویکها سرباز زد و در ژوئن ۱۹۱۱ روزنامه را تعطیل کرد. انتشار روزنامه در پائیز همانسال از سرگرفته شد ولی این بار روزنامه منحصر در دست بلشویکها بود و علاوه بر زینوویف و کامنف برای اولین بار کروپسکایا همسر لنین هم نقش فعالی در این روزنامه بعهده گرفت و مقالاتی بامضای وی انتشار یافت.

لنین اکنون چهل سال داشت، ولی کسل و خسته و مسن تر از سنش بنظر میرسید. بیخوابی و سردرد هم که از فرار به فنلاند آغاز شده بود آزارش میداد، باوجود این باتمام نیرو و توانش کار میکرد و ایندفعه هدف مشخص و معین او کنترل حزب و تثبیت رهبری بی چون و چرای خود برتشکیلات حزبی بود. در میان اطرافیان او هنوز کسانی بودند که خواهان همکاری با منشویکها و ایجاد جبهه واحدی با آنها برای مبارزه در داخل روسیه بودند، ولی لنین زیربار نمیرفت و برای اینکه فرصتی برای طرفداران اتحاد با منشویکها نگذارد نمایندگان مورد اعتماد خود را در روسیه برای تشکیل کنفرانسی در پراگ دعوت کرد.

کنفرانس بلشویکها در ژانویه ۱۹۱۲ در پراگ تشکیل شد و یک کمیته اجرایی برای رهبری فعالیت‌های انقلابی در داخل روسیه انتخاب کرد. اعضای این کمیته عبارت بودند از لنین، زینوویف، اورجوکنیدزه، اسپانداریان، گولوچوکین، اشواتزن و مالینوسکی. باوجود سوء شهرت مالینوسکی و اتهام ارتباط او با پلیس مخفی تزار، لنین بیش از همه نسبت به او ابراز اعتماد کرد و حتی مسئولیت دفتر کمیته مرکزی جدید را در داخل روسیه بعهده او گذاشت، به مالینوسکی اختیار انتخاب و پیشنهاد اعضای جدیدی نیز برای کمیته مرکزی حزب داده شد و اولین عضو جدید کمیته مرکزی که پس از اجلاس پراگ و با توصیه لنین و پیشنهاد مالینوسکی انتخاب شد استالین بود که در فوریه ۱۹۱۲ از تبعیدگاه خود در "لودگا" گریخته بود.

کنفرانس پراگ نقطه پایان همکاری بلشویکها و منشویکها در حزب سوسیال دمکرات روسیه بود و از آن ببعد بلشویکها در یک تشکیلات سیاسی مستقل و تحت رهبری مستقیم لنین به فعالیت خود ادامه دادند. اما نکتهایکه گفتنی است اینست که سالها پس از انقلاب در دائرهالمعارف بزرگ شوروی نوشتند که در کنفرانس پراگ پلیس مخفی تزاری هم نمایندگان داشت و حداقل دونفر از سیزده عضو کنفرانس مامور "اوحراما" بودند!

استالین در مدت کوتاهی که پس از فرار از تبعیدگاهش آزاد بود نقش فعالی در تجدید سازمان حزب بلشویک بازی کرد. او که با قیافه مبدل و بنام ساحتکی "ایوانوف" در سن پترزبورگ زندگی میکرد در نامه‌ای بناریح دهم فوریه ۱۹۱۲ به لنین مینویسد "کارها بخوبی پیش میرود... بر تعداد اعضای حزب روزبرور افزوده مسود و آینده را خیلی خوب می بینم".

دوماه پس از این تاریخ بحران تازهای روسیه راتکان داد. ماجرا از

دستگیری رئیس اتحادیه، کارگران معدن طلای "لنا" آغاز شد. کارگران معدن برای آزادی رئیس خود دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. نیروهای نظامی که برای خاموش کردن اعتشاش به لنا فرستاده شده بودند بدون اخطار قبلی شروع به تیراندازی بطرف اعتصاب‌کنندگان نمودند و صدها نفر بخاک و خون غلطیدند. این واقعه در چهارم آوریل ۱۹۱۲ اتفاق افتاد و یک هفته بعد که خبر آن به شهرهای اروپائی روسیه رسید موج اعتصابات و تظاهرات سراسر روسیه را فرا گرفت. قریب ۱۵۰۰۰ نفر در این اعتصاب و تظاهراتی که بدنبال آن برپا شد شرکت کردند و اتحادیه‌های کارگری برای اولین بار پس از انقلاب ۱۹۰۵ نیروی خود را نشان دادند. دولت برای جلوگیری از تکرار وقایع سال ۱۹۰۵ تدابیر شدیدی را بموقع اجرا گذاشت و رهبران اعتصاب بازداشت شدند. یکی از دستگیرشدگان استالین یا "ایوانوف" بود که در محل روزنامه، بلشویکها در سن پترزبورگ دستگیر و مجدداً به سیبری تبعید شد.

چند هفته پس از این ماجرا و محدود شدن فعالیت اتحادیه‌های کارگری و توقیف نشریات وابسته به آنها ناگهان روزنامه، روزانه، تازهای در سن پترزبورگ منتشر شد که در محیط بسته و محدود آن زمان نفوذ و تیراژ زیادی بدست آورد. مقدمات انتشار این روزنامه که "پراودا" نام داشت و پس از انقلاب هم بصورت ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی باقی ماند در کنفرانس پراگ فراهم شده بود ولی انتشار آن تا ماه مه ۱۹۱۲ بتعویق افتاد. انتشار یک روزنامه، روزانه پول و امکانات زیادی لازم داشت و بلشویکها با پول‌هایی که از طرق غیرقانونی و دستبردها و مصادرها یا ازدواج‌های سیاسی بدست آورده بودند این امکانات را در اختیار داشتند، در حالیکه رقبای آنها منشویکها با اینکه بیش از بلشویکها در اتحادیه‌های کارگری نفوذ داشتند و از اعتبار بیشتری در افکار عمومی برخوردار بودند نه فقط قادر به انتشار یک روزنامه، روزانه نبودند بلکه در انتشار مرتب نشریه، هفتگی خود هم درمانده بودند.

بهرحال انتشار روزنامه، پراودا بر نفوذ و اعتبار بلشویکها در میان کارگران افزود. این روزنامه در آغاز انتشار برای جلب اعتماد کارگران و افزایش نفوذ و تیراژ خود در میان آنها از حمله به منشویکها و سایر گروههای چپ خودداری میکرد، ولی بندریج روش خود را تغییر داد و نظریات مغایر با بلشویکها را زیر شلاق انتقاد گرفت.

لنین برای اینکه مسقیماً روزنامه، پراودا را زیر نظر خود بگیرد از پاریس

رهسپار "کراکوی" در لهستان شد. زینوویف و کامنف یاران وفادار او هم در این شهر به لنین پیوستند و از این شهر با پیک مخصوص مقالات خود را به پراودا میفرستادند. شهر کراکوی در آنموقع تحت فرمانروائی امپراطوری اتریش بود دولت اتریش چه در مسافرت لنین و همراهانش به این شهر و چه در تأمین تسهیلات و امکانات لازم برای اقامت آنان در این شهر نقش موثری بازی کرد. رابط حکومت اتریش با لنین در این ماجرا مردی بنام "فورستنبرگ - گانتسکی" بود که در مراحل بعدی فعالیت‌های لنین هم نقش مهمی ایفا میکند.

چندماه پس از انتشار پراودا که مالینوسکی ناشر و "چرنومازوف" سردبیر آن بودند بوخارین از تبعیدگاه خود در سیبری گریخت و از مرز روسیه عبور کرده در کراکوی خود را به لنین رساند. بوخارین که مالینوسکی را از مامورین پلیس مخفی تزاری میدانست درباره او به لنین هشدار داد، ولی هم لنین و هم زینوویف بشدت از مالینوسکی دفاع کرده و نتایج فعالیت‌های او را دلیل وفاداریش به حزب تلقی نمودند. در آنموقع مالینوسکی عملاً رهبری فعالیت‌های بلشویکی را در روسیه بعهدده‌داشت و نماینده اصلی لنین در روسیه بود. بعلاوه مالینوسکی در آخرین انتخابات مجلس دوما به نمایندگی دوماى چهارم انتخاب شده و رئیس فراکسیون پنج‌نفری بلشویکها در دوما بود. در واقع لنین با توصیه و پیشنهاد مالینوسکی شرکت بلشویکها را در انتخابات چهارمین مجلس دوما تایید کرد و بازم به پیشنهاد او پیوستن بلشویکها را به گروه نمایندگان سوسیال‌دمکرات دوما پذیرفت. مالینوسکی پس از پیوستن بلشویکها به این گروه به نیابت ریاست آن انتخاب شده بود.

در دسامبر ۱۹۱۲ لنین یک شورای حزبی در کراکوی تشکیل داد تا درباره فعالیت‌های انقلابی آینده و تهیه مقدمات اعتصابات و تظاهرات خیابانی تصمیماتی اتخاذ شود. کسانی که در این جلسه شرکت کردند عبارت بودند از لنین، کامنف، زینوویف، کروپسکایا، نمایندگان بلشویک دوما که مالینوسکی از آنجمله بود، استالین که مجدداً از تبعیدگاه خود گریخته بود و آلکساندر ترویانوسکی که بعد از انقلاب بعنوان یک دیپلمات برجسته شهرت یافت و به سفارت شوروی در آمریکا منصوب شد.

همسر ترویانوسکی منشی فراکسیون بلشویکها در دوما بود، در فوریه سال ۱۹۱۳ که وی پس از سفری به اتریش و دادن گزارشاتی به لنین با دستورالعمل‌های

او به روسیه باز میگشت در شهر کیف بازداشت شد و مدارک و اسناد مهمی بدست پلیس افتاد. از جریان مسافرت وی عده‌ای انگشت‌شماری از جمله مالینوسکی اطلاع داشتند. بازهم سوءظن‌ها متوجه مالینوسکی شد و بوخارین و ترویانوسکی طی نامه‌ای بعنوان کمیته مرکزی رسماً تقاضای تشکیل یک کمیته، تحقیق حزبی درباره مالینوسکی و محاکمه او را در یک دادگاه حزبی نمودند. لنین شخصا پاسخ نندی به این نامه داد و "تهمت و افتراهای بی‌اساس علیه مالینوسکی" را در حکم خیانت به حزب خواند. بوخارین از ادامه مخالفت خود با مالینوسکی دست برداشت ولی ترویانوسکی که همچنان مالینوسکی را عامل گرفتاری همسرش میدانست از فعالیت‌های حزبی کناره گرفت تا اینکه در سال ۱۹۲۱ مجدداً از طرف لنین به همکاری دعوت شد.

باوجود حمایت شدید لنین از مالینوسکی، وی همچنان درمضان اتهام بود و پس از دستگیری "اسوردلف" یکی از رهبران برجسته بلشویک در خانه، یکی از نمایندگان دوما در سن پترزبورگ بازهم همه نگاه‌های استفهام متوجه مالینوسکی شد. زیرا اسوردلف پس از فرار از سیبری در تابستان ۱۹۱۳ بتوصیه مالینوسکی در خانه نماینده مزبور مخفی شده بود. چند روز پس از این واقعه استالین را هم که با یک نام و پاسپورت جعلی در سن پترزبورگ زندگی می‌کرد در یک مجلس مهمانی که مالینوسکی هم در آن حضور داشت دستگیر کردند. استالین برای چندمین بار به سیبری تبعید شد و ایندفعه با مراقبت شدیدی که از او بعمل می‌آمد تا زمان انقلاب در تبعید ماند.

درماه اوت ۱۹۱۳ رهبران بلشویک جلسه سری دیگری در گالسیا (لهستان) تشکیل دادند و در این جلسه لنین برنامه کار انقلابی تازه‌ای ارائه کرد و به نمایندگان بلشویک دوما گفت سعی کنند این برنامه را به نمایندگان گروه سوسیال‌دمکرات دوما بقبولانند و اگر نتوانستند با آنها قطع رابطه کرده مستقلاً بکار خود ادامه دهند. همانطور که پیش‌بینی میشد سوسیال‌دمکرات‌ها این برنامه را نپذیرفتند و بلشویک‌ها فراکسیون مستقلی در دوما تشکیل دادند.

از این تاریخ ببعده پراودا در مقالاتی که غالباً بوسیله خود لنین یا زینوویف نوشته میشد بشدت منشویک‌ها و سایر گروه‌های سوسیال‌دمکرات را مورد حمله قرار میداد و مالینوسکی هم بعنوان رئیس فراکسیون بلشویک‌ها در دوما منشویک‌ها و لیبرال‌ها را به سازشکاری و خیانت به طبقه کارگر متهم می‌ساخت.

همزمان با حملات پراودا و مالینوسکی به منشویک‌ها، فشار دولت تزار بر

منشویکها هم رو بهافزایش نهاد و رهبران اتحادیههای کارگری وابسته به منشویکها یکی پس از دیگری بازداشت شدند، در حالیکه بلشویکها با اینکهاظها را نندروتر از منشویکها بودند کمتر مورد تعرض قرار میگرفتند. مالینوسکی هم با آزادی کامل مرتبا به کراکوی میرفت و با دستورات نازهای از لنین باز میگشت.

حملات و انتقادات علیه حکومت تزار در دوما بخصوص از طرف منشویکها که بیشتر تحت فشار قرار گرفتند روبه افزایش نهاد و در آوریل سال ۱۹۱۴ حکومت تزار تصمیم به مقابله با این جریان گرفت. تزار در این تاریخ "گوکوتسف" نخست وزیر وقت را که روش ملایمی نسبت به مخالفان درپیش گرفته بود از کار برکنار کرد و "گورمیکین" را به نخست وزیری منصوب نمود. گورمیکین در اولین نطق خود در دوما نمایندگان دست چپ، بخصوص "چخیدزه" رهبر منشویکها را بعلت ایراد سخنرانیهای تحریک آمیز و آشوب طلبانه مورد انتقاد قرار داد. نطق نخست وزیر با فریادهای اعتراض نمایندگان دست چپی و لیبرالها قطع شد و گورمیکین نتوانست به سخنرانی خود ادامه دهد. "رودزیانکو" رئیس دوما نمایندگان چپ و همچنین گروه "ترودویک" برهبری آلکساندر کرنسکی را بعلت برهم زدن نظم جلسه و اختلال در کار دوما پانزده جلسه از شرکت در دوما محروم کرد.

روز هفتم مه ۱۹۱۴ نمایندگانی که از حضور در جلسات دوما محروم شده بودند به جلسه بازگشتند و کرنسکی از طرف کلیه نمایندگان جناح چپ اعلامیهای دائر بر محکومیت دولت قرائت کرد. وقتیکه اعلامیه به قسمت های تند آن رسید رئیس دوما از ادامه آن جلوگیری کرد. بدنبال کرنسکی، مالینوسکی پشت تریبون رفت و حملات تند علیه دولت را از سر گرفت. رئیس دوما سخنان او را هم قطع کرد و به مالینوسکی اخطار کرد تریبون را ترک نماید، ولی مالینوسکی به سخنان خود ادامه داد تا اینکه رئیس دوما یکی از افراد گارد مجلس را احضار کرد و مالینوسکی را از پشت سیریبون پائین کشید.

پس از این جریان مالینوسکی از کلیه نمایندگان جناح چپ درخواست کرد که بطور دسته جمعی اسعفا بدهند، ولی این تقاضای او رد شد. مالینوسکی سپس شخصا بدفتر رودزیانکو رئیس دوما رفت و روی یادداشت دوما نوشت "خدا حافظ آقای رودزیانکو" و ساختمان دوما را ترک گفت.

وقتیکه جلسه دوما پس از وقفه کوتاهی افتتاح شد رودزیانکو گفت که آقای مالینوسکی در این فاصله در دفتر او حاضر شده و استعفاى خود را از نمایندگی

دوما اعلام داشته است. نمایندگان جناح چپ از اعلام این خبر بهت‌زده شدند و نمایندگان بلشویک هم گفتند که مالینوسکی در این مورد با آنها مشورت نکرده است. یکی از نمایندگان بلشویک دوما بنام "پتروفسکی" به خانه مالینوسکی اعزام شد تا او را به دوما برگرداند، ولی مالینوسکی گفت که از تصمیم خود عدول نمی‌کند. پتروفسکی علت این اقدام را از مالینوسکی پرسید، مالینوسکی گفت در موقعیتی نیست که بتواند در این مورد توضیح بیشتری بدهد.

وقتیکه پتروفسکی جریان ملاقات خود را با مالینوسکی به نمایندگان بلشویک دوما گزارش داد نمایندگان بلشویک مجدداً به او ماموریت دادند که نزد مالینوسکی برود و به او پیغام بدهد که فراکسیون بلشویکها در دوما استعفای او را تایید نمی‌کند و اگر به دوما مراجعت نکند تصمیمات شدیدی علیه وی اتخاذ خواهد شد. مالینوسکی این بار با عصبانیت سر پتروفسکی فریاد کشید "هر کار میخواهید بکنید!.. محاکمه‌ام کنید!.. هر تهمتی می‌خواهید بمن بزنید!.. من نه به دوما برمی‌گردم و نه حاضرم توضیحی در این باره بدهم!"

ماجرای استعفای مالینوسکی موجب تضعیف بلشویکها در دوما و انتشار شایعات و اتهامات نازهای درباره وی گردید. روزنامه "رابوتچایا گازتا" که وابسته به منشویکها بود درخواست تشکیل یک کمیسیون تحقیق از نمایندگان احزاب چپ درباره مالینوسکی را نمود. بلشویکها به این درخواست ترتیب اثر ندادند و در نتیجه منشویکها خود تحقیقاتی در این باره بعمل آورده و اعلام کردند بموجب مدارکی که بدست آورده‌اند مالینوسکی از ابتدای فعالیت‌هایش در نهضت کارگری عضو "اوخرانا" بوده و در اجرای طرح‌های پلیس مخفی تزاری موجب بروز شکاف و اختلاف در میان کارگران و گروههای چپ شده و ضمن گزارش تصمیمات کمیته‌ها و کمیسیون‌های سری این گروهها به پلیس مخفی موجبات گرفتاری بسیاری از رهبران جناح چپ را فراهم آورده است. منشویکها اقدام اخیر مالینوسکی را هم توطئه‌ای برای وادار ساختن نمایندگان جناح چپ به استعفای دسته‌جمعی از دوما یا دادن بهانه‌ای برای انحلال دوما از طرف تزار تلقی کردند. مارتوف و "دان" دو رهبر برجسته منشویک هم رسماً علیه مالینوسکی اعلام جرم کرده و تقاضای محاکمه او را نمودند.

لنین و زینوویف و کامنف طی مقالاتی در پراودا به این اتهامات پاسخ دادند و مارتوف و دان را خائن و مفتری خواندند، ولی دفاع آنها از مالینوسکی در واقع دفاع از خودشان بود که او را مورد حمایت قرار داده بودند. مخالفت

آنها با تشکیل کمیسیون تحقیق دربارهٔ مالینوسکی یا محاکمهٔ او نیز حاکی از این بود که از تعقیب این ماجرا بی‌مناکند.

در اواسط سال ۱۹۱۴ شکاف و اختلاف بین لنین و بلشویکهای فرمانبردار او از یکطرف و منشویکها و سایر گروههای چپ از سوی دیگر به حد اعلی رسید. تروتسکی در نامه‌ای بعنوان "چخیدزه" رهبر منشویکها در دوما لنین را یک مصیبت برای روسیه خواند و ضمن بکاربردن اصطلاح "لنینیسم" برای نخستین بار آنرا مترادف با دروغ و تزویر و تحریف حقایق برای نیل به مقاصد جاه‌طلبانه خواند. در این تاریخ یک شخصیت سوسیالیست معروف بنام "شارل - راپاپور" که ملیت دوگانهٔ روسی و فرانسوی داشت در گزارشی پیرامون وضع گروههای چپ در روسیه نوشت "... موفقیت‌های لنین در ایجاد یک سازمان منضبط سیاسی غیرقابل انکار است... او یک تشکیلات چپی قوی با اراده‌های آهنین و پشتکاری بی‌مانند است، اما بزرگترین عیب او اینست که جز خودش کسی را قبول ندارد و هرکس را که با عقیده و نظر او مخالفت میکند بی‌محابا به انحراف و خیانت متهم می‌سازد... او خود را یک سوپرمارکسیست میدانند و تصور میکنند که هیچکس مثل او مارکس و مارکسیسم را نمی‌فهمد... بطور خلاصه او در نوع خود تزار مستبد و بیرحمی است و اگر روزی بحکومت برسد روسیه به یکی از خشن‌ترین دیکتاتوریهای جهان تبدیل خواهد شد..."

در روزهای شانزدهم و هفدهم ژوئیه ۱۹۱۴ دفتر انترناسیونال سوسیالیست در بروکسل یک اجلاس ویژه برای رفع اختلاف بین سوسیالیست‌های روسیه و ایجاد وحدت در جنبش‌های کارگری این کشور تشکیل داد. لنین که میدانست در برابر سوسیالیست‌های قدیمی روسیه در اقلیت قرار خواهد گرفت حاضر به شرکت در این اجلاس نشد و حتی یکی از همکاران درجه اول خود مانند زینوویف یا کامنف را هم به بروکسل نفرستاد. هیئت نمایندگی درجه دومی که از طرف بلشویکها در این جلسه شرکت کرده بود به قرائت متن تهیه شده‌ای که در آن تلویحا شرط وحدت سوسیالیست‌های روسیه پذیرفتن رهبری لنین قلمداد شده بود اکتفا کرد. پلخانف نخستین معلم لنین که در این جلسه شرکت کرده بود گفت برخلاف ادعای بلشویکها وحدت سوسیالیست‌ها و نیروهای انقلابی روسیه بدون کوتاه‌کردن دست لنین، یا کنارکشیدن او بطور موقت امکان‌پذیر نیست.

دفتر انترناسیونال سوسیالیست در بروکسل بدون اینکه نتیجه‌ای از مباحثات خود بدست آورد موضوع وحدت سوسیالیست‌های روسیه را در دستور

کار کنگره آینده، انترناسیونال سوسیالیست که قرار بود در اواخر ماه اوت در وین تشکیل شود قرارداد داد، کنگره‌ایکه بمناسبت آغاز جنگ اول جهانی تشکیل نشد. در آستانه جنگ اول جهانی بلشویکها در اتحادیه‌های کارگری روسیه از موقعیت برتری برخوردار شده بودند، زیرا از یکطرف عدای از رهبران اتحادیه‌ها که وابسته به منشویکها بودند دستگیر شده و از صحنه بیرون رفته بودند و از سوی دیگر روزنامه‌ها، پراودا بعنوان تنها نشریه منظم کارگری آنها را تحت نفوذ خود گرفته بود. بعلاوه زبان ساده و شعارهای تند انقلابی لنین و بلشویکها بیشتر از زبان علمی و فلسفی منشویکها و شعارهای محافظه‌کارانه آنها کارگران را بسوی خود جلب میکرد و هنر لنین هم در این بود که میدانست با چه‌زبانی با کارگران سخن بگوید.

از جنگ تا انقلاب

تجربه جنگ روس و ژاپن که به انقلاب ۱۹۰۵ منجر شد لنین را امیدوار میساخت که یک جنگ جدید زمینه را برای انقلاب جدیدی فراهم خواهد ساخت. او در نامه‌ای به ماکسیم گورکی در سال ۱۹۱۳ این آرزوی خود را بیان کرده و با توجه به اختلافاتی که بین امپراطوری اتریش و روسیه بروز کرده بود نوشت: "اگر جنگی بین روسیه و اتریش درگیر شود خیلی بسود انقلاب در اروپا خواهد بود. ولی فکر نمیکنم فرانز ژوزف (امپراطور اتریش) و تزار نیکولا چنین سعادت را نصیب ما بکنند!"

اما یکسال بعد چنین شد. وقتیکه خبر اعلان جنگ آلمان به روسیه در شهر کراکوی بگوش لنین رسید اولین سؤال او از زینوویف این بود که "انترناسیونال سوسیالیست در برابر این جنگ چه واکنشی نشان خواهد داد؟" زینوویف گفت "من فکر نمیکنم رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان جرات مخالفت با تصمیم قیصر ویلهلم را داشته باشند. آنها احتمالاً رای ممتنع خواهند داد."

لنین پیش‌بینی کرد که سوسیال‌دمکرات‌های آلمان به جنگ رای مخالف بدهند، زیرا در غیر این صورت طبقه کارگر از آنها روگردان خواهد شد. دفتر انترناسیونال سوسیالیست در اواخر ژوئیه ۱۹۱۴ کنفرانس فوق‌العاده‌ای در بروکسل تشکیل داد. در این کنفرانس اتریش و روسیه هر دو بخاطر شروع جنگ محکوم شدند. در آلمان هم همانطور که لنین پیش‌بینی کرده بود سوسیال دمکراتها به مخالفت با جنگ برخاستند و در شهرهای بزرگ آلمان تظاهرات بزرگی علیه جنگ برپا شد. در بیست و پنجم ژوئیه کمیته اجرائی حزب سوسیال دمکرات در اعلامیه‌ای نوشت "خون سربازان آلمانی نباید بخاطر مطامع تبهکارانه امپراطور مستبد اتریش بزمین ریخته شود. مردم آلمان نباید قربانی جنگی

شوند که برای تامین هوس‌های توسعه‌طلبانه فرمانروای اطریش آغاز شده است. ما با تمام وجود خود خواهان صلح هستیم و طبقه کارگر را به قیام برای صلح دعوت میکنیم."

تلاش سوسیال دمکراتهای آلمان بی نتیجه بود و آلمان راه برگشت نداشت. ادامه مخالفت با جنگ هم ممکن بود بمعنی خیانت و کمک به دشمن تعبیر شود، بهمین جهت نمایندگان سوسیال دمکرات مجلس آلمان با وجود مخالفت‌های اولیه خود به بودجه پیشنهادی دولت برای اعتبارات جنگی رای موافق دادند. برای لنین این خبر باورکردنی نبود و وقتیکه روزنامه "وروارتس" ارگان حزب سوسیال دمکرات آلمان که این خبر در آن درج شده بود بدست لنین رسید فریاد زد "این غیر ممکن است! ... انترناسیونال دوم مرد!"

از سوی دیگر با آغاز جنگ پلیس اطریش بر مراقبت‌های خود در مناطق تحت سلطه امپراطوری افزود و درباره اتباع خارجی مقیم کشور سختگیری‌های بیشتری صورت گرفت. در شب هفتم اوت ۱۹۱۴ لنین با گانتسکی که قبلاً ترتیب مسافرت او به گالیسیا و اقامتش در کراکوی را فراهم کرده بود تماس گرفت و گفت "پلیس به محل اقامت من مراجعه کرده و از من خواسته است فردا صبح در معیت آنها به "نووی تارگ" بروم آیا فکر نمیکنید مرا بازداشت کنند یا دستور اخراج مرا بدهند؟"

گانتسکی گفت تا آنجا که اطلاع دارد پلیس اطریش کاملاً از جریان فعالیت‌های او برضد رژیم تزاری باخبر است و تصور نمیکند فعالیت‌های وی در این شرایط بزیان اطریش باشد. معهداً قول داد که اقدامات لازم را در این زمینه بعمل آورد. گانتسکی با دکتر "مارک" نماینده سوسیال دمکرات پارلمان اطریش که در جریان فعالیت‌های لنین بود تماس گرفت، ولی تا نتیجه‌ای از این اقدامات حاصل شود لنین و زینوویف بازداشت شدند. گانتسکی این بار با ویکتور آدلر رهبر حزب سوسیال دمکرات اطریش تماس گرفت و از او تقاضای کمک کرد. آدلر که مانند همکاران سوسیال دمکرات خود در آلمان از جنگ پشتیبانی کرده و با دولت روابط خوبی داشت به وزیر خارجه اطریش مراجعه کرد و بوی توضیح داد که فعالیت‌های لنین در مخالفت با رژیم تزار در این شرایط کاملاً بنفع اطریش است. وزیر خارجه اطریش در این مورد قانع شد و با وزیر کشور که مسئول امور امنیتی بود مذاکره کرد. پیرو این اقدامات لنین و زینوویف روز نوزدهم اوت ۱۹۱۴ آزاد شدند و با درخواست آنها برای مسافرت به سویس هم موافقت شد.

در این موقع سویس به مرکز تجمع سوسیالیست‌های فراری و تبعیدی تبدیل شده بود ولی بین آنها اختلاف نظر شدیدی بر سر روش سوسیالیست‌ها در قبال جنگ وجود داشت. در مجلس مباحثه‌ایکه درباره جنگ تشکیل شد چندتن از رهبران معروف سوسیالیست از جمله تروتسکی، مارتینوف، کارل رادک، مارتوف و سرانجام لنین و زینوویف شرکت کردند. مهمترین موضوع مورد بحث این جلسات تعارض ناسیونالیسم با انترناسیونالیسم در جریان جنگ و تقویت احساسات ناسیونالیستی حتی در میان کارگران بود که با نظریات و تئوری‌های انترناسیونالیستی سوسیالیست‌ها مغایرت داشت. تروتسکی با تاکید بر این نکته که کارگران هر کشور تصور میکنند پیروزی کشور آنها در جنگ موجب بهبود وضع آنها خواهد شد خطرات ادامه جنگ را برای سوسیالیست‌ها متذکر شد، ولی لنین با این نظر و شعار صلح تروتسکی مخالف بود و میگفت از فرصت جنگ باید برای مسلح کردن نیروهای انقلابی و ایجاد حرکت‌های انقلابی در داخل نیروهای مسلح استفاده کرد. در این جلسه بحث و گفتگو که در زوریخ صورت گرفت لنین گفت شعار امروز ما خطاب به سربازان اینست "اسلحه‌های خود را بدست بگیرید و بسوی فرماندهانتان و کاپیتالیست‌ها شلیک کنید!..."

لنین در جریان این مباحثات جلسهای از رهبران بلشویک تشکیل داد و در این جلسه قطعنامه‌ای بتصویب رسانید که طی آن رهبران انترناسیونال دوم به خیانت به پرولتاریا متهم شده بودند. این قطعنامه بوسیله یکی از نمایندگان بلشویک دوما "ساموئیلوف" به سن پترزبورگ فرستاده شد تا با اطلاع سایر نمایندگان بلشویک و کمیته مرکزی حزب در روسیه برسد.

پلخانوف که هنوز برجسته‌ترین رهبر سوسیالیست روسیه بشمار میرفت در این هنگام روشی کاملا مغایر با لنین در پیش گرفته و از روسیه و سایر کشورهای متفق در برابر تهاجم آلمانیها دفاع میکرد. پلخانوف معتقد بود که اگر آلمانیها در این جنگ بمقصد خود نائل شوند و ایالات ساحلی روسیه را بتصرف خود درآورند صنایع روبه توسعه روسیه لطمه شدیدی خواهد خورد و کارگران روسیه نیز دچار فقر و بیکاری خواهند شد. بعقیده پلخانوف پیروزی آلمان در این جنگ موجب سقوط تزار نمیشد، بلکه با متوقف شدن پیشرفت صنعتی کشور و قدرت یافتن مجدد فئودال‌ها و صاحبان اراضی تزاریسیم از بحرانی که در آن گرفتار شده بود نجات می‌یافت و پیروزی سوسیالیسم در روسیه دهها سال بعقب

می افتاد .

پلخائف برای تشریح نظریات خود یک مجلس سخنرانی در لوزان (سوئیس) ترتیب داد و بوخارین که در آنموقع در لوزان بود موضوع تشکیل این جلسه و تاریخ آنرا به لنین اطلاع داد . لنین قبل از تشکیل جلسه از برن عازم لوزان شد و هنگامی به لوزان رسید که جلسه تشکیل شده و پلخائف مشغول سخنرانی بود . با اینکه سالن "خانه خلق" که سخنرانی در آن برگزار شده بود مملو از جمعیت بود لنین خود را به نزدیک تریبون رساند و پلخائف با دیدن او فهمید که در دام افتاده و لنین قصد مقابله با او را دارد .

پلخائف در این سخنرانی ضمن دفاع از تز خود به سوسیالدمکرات‌های آلمان که از سیاست جنگی آلمان پشتیبانی کرده بودند حمله کرد و در مقابل از احزاب سوسیالیست فرانسه و انگلستان و بلژیک که برای مقابله با میلیتاریسم آلمان در پشت سر دولت و نیروهای نظامی خود قرار گرفته بودند تجلیل نمود . لنین در کف‌زدنهای حضار برای حمله پلخائف به سوسیالدمکرات‌های آلمان شرکت کرد ولی از تایید سوسیالیست‌های فرانسه و انگلیس و بلژیک خودداری نمود و بمحض اینکه پلخائف سخنان خود را تمام کرد در حالیکه یک لیوان آبجو در دست داشت بطرف تریبون رفت .

سخنرانی لنین در این جلسه با اینکه بیش از ده دقیقه طول نکشید یکی از مهمترین و پرسروصداترین سخنرانی‌های او بشمار میرود . زیرا لنین برای اولین بار در یکجلسه عمومی رودرروی معلم و مرشد سابق خود پلخائف قرار میگرفت و بهمین جهت وقتیکه پشت تریبون قرار گرفت رنگ چهره‌اش از شدت ناراحتی یا اضطراب و هیجان مثل مرده سفید شده بود .

بوخارین در خاطره‌ای از این جلسه تاریخی مینویسد "من هرگز لنین را اینقدر مضطرب و هیجان‌زده ندیده بودم . رنگ او مثل گچ سفید شده بود و فقط چشمهایش درخشندگی داشت ." اما کروپسکایا همسر لنین مینویسد "ایلیچ با اینکه هیجان‌زده و رنگ‌پریده بود سخنان خود را خیلی شمرده و آرام آغاز کرد و یکی از محکمترین و مستدلترین سخنرانی‌های خود را در کوتاه‌ترین زمان ایراد نمود . او گفت جنگی که آغاز شده تصادفی و نتیجه جاهطلبی چند امپراطور و زمامدار نیست ، بلکه نتیجه طبیعی تکامل جامعه بورژوازی است و این فرصت کرانبها را باید برای ایجاد حرکت‌های انقلابی مورد استفاده قرار داد . لنین افزود که ناسیونالیسم و شووینیسیم و تحریک احساسات وطن‌پرستی بین توده‌ها ،

پرولتاریا را از مسیر واقعی مبارزه خود منحرف خواهد ساخت و فرصت کم نظیری را برای یک انقلاب سوسیالیستی از دست ما خواهد گرفت. این جنگ را باید به یک تضاد طبقاتی و نبرد بین پرولتاریا و طبقات حاکم تبدیل کرد.

پلخانوف مجدداً برای پاسخ به لنین پشت تریبون رفت و برای جلب توجه شنوندگان از نیش و کنایه‌های معروف خود مدد گرفت. اکثریت حضار که از منشویک‌ها بودند با کف‌زدنهای ممتد از سخنان او استقبال کردند و مجلس سخنرانی ظاهراً با پیروزی پلخانوف پایان یافت.

لنین در نامهای بعنوان "شلیاپنیکوف" که یکی از بلشویک‌های معروف آن زمان بود، بتاريخ هفدهم اکتبر ۱۹۱۴ نقطه نظرهای خود را بطور واضح‌تری بیان کرده و مینویسد:

"... باید با شووینیسیم و احساسات کاذب وطن‌پرستانه‌ای که سعی دارند در خلق روسیه ایجاد کنند باتمام قوا مبارزه کرد. طبقه کارگر روسیه باید بدانند که در نبرد بین تزاریسیم و قیصریسیم، شکست تزاریسیم نتایج بهتری برای پرولتاریای روسیه دارد، زیرا تزاریسیم صدمه بدتر از قیصریسیم است. شعار ما در این زمان نباید "صلح" باشد، این شعار بستی‌بورژواها و کشیش‌ها است. شعار پرولتاریا باید تبدیل این جنگ به یک جنگ داخلی باشد. البته این شعار را صریحاً نمیتوان عنوان کرد، ولی باید کاری کرد که این نتیجه بدست آید، هرچند که این کار وقت زیادی لازم داشته باشد..."

وقتی که یکی از بلشویک‌ها بنام "شکلوسکی" درباره خطرات پیروزی آلمان در جنگ استدلال میکرد و میگفت در صورت پیروزی آلمانیها دموکراسی فرانسه ناپود خواهد شد لنین با خشونت پاسخ داد "بگذارید ناپود شود... جمهوری فرانسه فقط بدرد سرمایه‌داران و رباخواران و ملاکین می‌خورد... برای مارکسیستها فرق نمیکند که کدام طرف در این جنگ پیروز میشوند..."

لنین با هرگونه تلاشی که در راه برقراری صلح و خاتمه‌دادن به جنگ بعمل می‌آمد مخالفت میکرد و معتقد بود که هرچه جنگ بیشتر ادامه یابد زمینه برای انقلاب در روسیه و کشورهای اروپائی مساعدتر خواهد شد. در پانزدهم نوامبر ۱۹۱۴ لنین در انتقاد از روحانیون مسیحی نوشت: "برخلاف اعتقاد این آقایان جنگ یک مصیبت یا بلای آسمانی نیست... جنگ محصول کاپیتالیسم است و بدون از میان بردن کاپیتالیسم جنگ هم از میان نخواهد رفت... وظیفه

سوسیالیست‌ها اینست که جنگ بین بورژوازی ملت‌ها را به جنگ طبقاتی در درون هر جامعه تبدیل کنند تا سیستم سرمایه‌داری که علت‌العلل جنگ‌ها است از میان برداشته شود. . .

یکی از "انترناسیونالیست‌های معروف این زمان که با لنین هم همکاری نزدیک داشت "کارل رادک" بود که در اوت ۱۹۱۴ از آلمان به سوئیس آمده و سخنان پرمفز او درباره "امپریالیسم در زور و وجهه و اعتبار زیادی برای وی در میان سوسیالیست‌ها بوجود آورده بود. رادک با یک سوسیال دمکرات معروف آلمانی بنام "پارووس" که نقش موثری در جنگ بنفع آلمان بازی میکرد روابط نزدیکی داشت. پارووس با اتهام سوءاستفاده‌های مالی و زنجارگی از حزب سوسیال دمکرات اخراج شده بود، ولی چون مرد لایق و فعالی بود از طرف دولت آلمان برای جمع‌آوری قوا جهت خدمت در ارتش آلمان بکار گرفته شده بود. مأموریت پارووس تجهیز فراریان و ناراضیان گرجی در بلغارستان برای خدمت در جنگ علیه ارتش روسیه تزاری بود. پارووس با گانتسکی هم که با لنین در ارتباط بوده و موجبات اقامت او در کراکوی و سپس رفع گرفتاریش را در آغاز جنگ فراهم ساخته بود همکاری نزدیکی داشت. مجموعه این روابط در مراحل بعدی فعالیت‌های لنین نقش مهمی را بازی میکند که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

لنین به یکی از یاران نزدیک خود کامنف که در سن پترزبورگ بود پیغام داد که مبارزه علیه رژیم را در بحبوحه جنگ تشدید کند و به نمایندگان بلشویک دوما دستور بدهد که علناً از پشت تریبون دوما به رژیم حمله کنند و تأکید نمایند که طبقه کارگر روسیه خواهان شکست این رژیم در جنگ میباشد!

بیان چنین مطلبی از پشت تریبون دوما، یعنی حمایت علنی از دشمن کار سادمای نبود، بهمین جهت کامنف نمایندگان بلشویک دوما را به تشکیل یک جلسه سری برای ابلاغ دستورات لنین و تصویب پیش‌نویس اعلامیه‌ای که تهیه شده بود دعوت کرد. کمی پس از تشکیل این جلسه پلیس که از طریق مأموران خود در داخل تشکیلات حزب بلشویک از موضوع مطلع شده بود محل تشکیل جلسه را مورد حمله قرار داد و کلیه شرکت‌کنندگان در جلسه از جمله کامنف و نمایندگان بلشویک دوما را دستگیر کرد. جرم دستگیرشدگان با مدارکی که از آنها افشا شد خیانت بکشور و همکاری با دشمن در زمان جنگ اعلام گردید و همه بازداشت شدگان به سیبری تبعید شدند.

پس از این ماجرا لنین بازحمت زیادی توانست مجدداً با دفتر کمیته مرکزی حزب در سن پترزبورگ ارتباط برقرار کند. او همچنین بوسیلهٔ پیک مخصوصی با رهبران تبعیدی بلشویک در سیبری منجمله اسوردلف و استالین رابطه برقرار کرد و موضع خود را دربارهٔ جنگ به اطلاع آنها رسانید. لنین همچنین نظریات خود را بصورت اعلامیه‌های تنظیم و برای همه احزاب و سازمانهای چپ‌گرای اروپا فرستاد و به رهبران این احزاب و سازمانها پیغام داد "این سیاست ما دربارهٔ جنگ است، اگر آنرا می‌پذیرید تایید کنید، وگرنه راه ما از این‌پس جدا خواهد شد!"

تحرک لنین و فعالیت‌های وسیع تبلیغاتی او سرانجام موثر واقع شد و روز بروز بر تعداد طرفداران عقاید او در میان سوسیالیست‌های مهاجر افزوده میشد. بین منشویک‌ها هم بر سر مسئله جنگ اختلاف افتاد، اکثریت این‌گروه برهبری پلخانف در سوئیس و پوترسوف در روسیه هنوز طرفدار حمایت از روسیه و کشورهای متفق در این جنگ بودند، ولی اقلیت برهبری مارتوف و آکسلرود به انترناسیونالیست‌ها پیوستند. بین سوسیالیست‌های فرانسه هم بر سر سیاستی که باید در قبال جنگ درپیش بگیرند اختلاف افتاد و مجموعهٔ این بحران در جهت خواستهای لنین بود.

آثار سو، جنگ در اقتصاد روسیه خیلی زود نمایان شد. صنایع جدید کشور، کشاورزی و سیستم حمل و نقل صدمات شدیدی را متحمل شدند. مالیات‌های سنگین و کمرشکن تازمات برای تامین مخارج جنگ وضع شد. دولت برای تامین هزینه‌های جنگی ناچار از دریافت وام‌های خارجی گردید و میزان بدهی‌های خارجی دولت بسرعت روبه‌فزونی گذاشت.

هجده میلیون نفر، که قریب نیمی از نیروی کار کشور را تشکیل میدادند به خدمت فراخوانده شده بودند. کارخانه‌ها و کارگاه‌ها از کار بازمانده و تولید بسرعت روبه کاهش نهاد. قسمت مهمی از نیروی کار ماهر کارخانه‌ها بسوی جبهه‌ها سرازیر شده و نیروی کار غیرماهر که جایگزین آنها گردیده بود اختلالات زیادی در کارها پدید آورد. از سوی دیگر واردات ماشین‌آلات و مواد اولیه مورد نیاز کارخانه‌ها کاهش یافت و بسیاری از کارخانه‌ها بعلت نداشتن مواد اولیه یا ماشین‌آلات لازم از کار بازماندند.

ارمن روسیه در آغاز جنگ به پیروزی‌هایی نائل آمد، ولی عمر این پیروزیها

بسیار کوتاه بود و نیروهای روسیه که هم از نظر تجهیزات و هم از نظر فرماندهی ضعیف بودند متحمل شکست‌های سخت و خسارات و تلفات فراوانی شدند. مسئولیت این شکست‌ها هم مستقیماً متوجه شخص تزار میشد و ناراضائی عمومی از رژیم روزبروز افزایش می‌یافت.

در آغاز جنگ دوما وحدت و هم‌آهنگی بیسابقه‌ای برای حمایت از دولت در برابر دشمن خارجی نشان داد و لیبرال‌ها که نیروی مهمی را در دوما تشکیل میدادند اعلام کردند که بخاطر جنگ اختلاف‌نظر با دولت را کنار گذاشته و صمیمانه برای پیروزی در جنگ تلاش خواهند کرد. ولی حسن‌نیت لیبرال‌ها و آمادگی اکثریت مردم برای همکاری با حکومت بمنظور پیروزی در جنگ، با ضعف و بی‌تصمیمی تزار نیکلای دوم و نقش مخرب و مرموز کشیش مکاری بنام راسپوتین که ملکه آلکساندرا و گروهی از اطرافیان تزار را تحت نفوذ خود قرار داده بود خنثی گردید.

نفوذ راسپوتین در ملکه که با قدرت هیپنوتیزم و نقش او در معالجه بیماری ولیعهد آغاز شد، بتدریج به اطرافیان تزار و شخص تزار هم سرایت کرد. راسپوتین کم‌کم خود را بمقام رابط بین خدا و ملکه ارتقا داد و در هر کاری مورد مشورت قرار میگرفت. بعضی از پیشگوئی‌های او هم تصادفاً با با مقدماتی که چیده شده بود و راسپوتین از آن اطلاع داشت درس از آب درآمد و تزار هم عملاً در دام او افتاد و در بسیاری از تصمیمات و انتصابات خود راسپوتین را مورد مشورت قرار میداد. با نفشی که راسپوتین در سقوط امپراطوری روسیه و شکست این کشور از آلمان بازی کرد خیلی‌ها او را جاسوس آلمان میدانستند، ولی دلیل قطعی و قانع‌کننده‌ای در این مورد بدست نیامده است.

یکی از مهمترین نقش‌های راسپوتین در سقوط امپراطوری تزار تحریکات او علیه دوما بود. راسپوتین چه از طریق ملکه و چه بوسیله اطرافیان تزار و گاه در تماس‌های مستقیم خود با تزار نیکلای دوم این فکر را در او القاء میکرد که قدرت یافتن دوما برای سلطنت او خطرناک است و باید آنرا منحل یا تضعیف نمود. در نامه‌ای از ملکه آلکساندرا خطاب به تزار که در اوائل تابستان ۱۹۱۵ نوشته شده آمده است: "از قرار معلوم تاریخ تشکیل اجلاسیه آیفنده، دوما برای ماه اوت درنظر گرفته شده است، در حالیکه دوست ما (۱) چندبار به

۱- ملکه آلکساندرا در مکاتبات خود از راسپوتین بیشتر بعنوان "دوست ما"

شما تذکر داده است که بهتر است افتتاح این مجلس به تعویق بیفتد."

شکست‌های پی‌درپی ارتش روسیه در جبهه گالیسیا تزار را وادار کرد که علیرغم خواست ملکه و راسپوتین دوما را افتتاح کند، ولی در سوم سپتامبر ۱۹۱۵ مجدداً جلسات دوما برای مدت نامعلومی تعطیل شد. نمایندگان دوما، حتی گروه محافظه‌کار و طرفدار رژیم هم از این وضع ناراضی بودند و طرد راسپوتین را از دربار تزار تقاضا میکردند.

شش گروه از نمایندگان محافظه‌کار و لیبرال دوما برهبری "میلیکوف" ائتلافی بنام "جبهه مترقی" تشکیل دادند تا مگر بتوانند با ایجاد هماهنگی در فعالیت طرفداران رژیم و نزدیکتر ساختن نظریات طبقه متوسط و آزادیخواهان با اشراف و دربار تزار به یک رشته اصلاحات سیاسی و اجتماعی دست بزنند. برنامه این جبهه و تقاضاهایی که از دولت داشتند بسیار معقول و قابل قبول بود، ولی حکومت تزار در برابر این تقاضاها واکنش مساعدی نشان نداد.

از سوی دیگر لنین به نطق‌ها و مقالات آتشین خود برای تحریک و تهییج طبقه کارگر ادامه میداد و با صراحت، هرگونه شدت عمل و اعمال خشونت را برای سرنگونی رژیم تجویز و ترغیب مینمود. در تابستان ۱۹۱۵ در یکی از نوشته‌های او میخوانیم "برای آزادی طبقه کارگر، بنیادهای گذشته باید ویران شود و تخریب جز با آتش و آهن امکان‌پذیر نیست. هرگونه سستی و نومیدی در چنین شرایطی محکوم است. اگر سازمانها و تشکیلات موجود با شرایط انقلاب تطبیق نمیکند، سازمانهای تازه‌ای بوجود آورید و با سلاح تخریب و مرگ، بیرحمانه به جنگ حکومت و بورژوازی بروید..."

در بحبوحه جنگ اول جهانی، در فاصله سپتامبر ۱۹۱۵ و آوریل ۱۹۱۶ دو کنفرانس مهم از احزاب سوسیالیست جهان در سویس تشکیل شد. کنفرانس نخستین روز پنجم سپتامبر ۱۹۱۵ در "زیمروالد" تشکیل گردید و سی و پنج نماینده از احزاب سوسیالیست روسیه و آلمان و فرانسه و ایتالیا و سویس و لهستان و کشورهای بالکان و سوئد و نروژ و هلند در آن شرکت کردند. قبل از تشکیل این کنفرانس لنین پیشنهاد تشکیل انترناسیونال جدیدی را در برن مطرح کرده و از سربازان همه کشورهای درحال جنگ دعوت کرده بود سلاحهای خود را بر زمین گذاشته به یک "اعتصاب عمومی" برصد جنگ دست بزنند.

لنین که بانفای زیوویف در کنفرانس زیمروالد شرکت کرده بود این

پیشنهاد خود را تکرار نمود و از نمایندگان کنفرانس خواست که آنرا بصورت قطعنامه‌ای به تصویب برسانند. پیشنهاد لنین با مخالفت‌های شدیدی مواجه شد و نمایندگان بسیاری از کشورهای شرکت‌کننده در مخالفت با آن اظهار داشتند امضای چنین قطعنامه‌ای موجب بازداشت همه آنها به اتهام خیانت در کشورشان خواهد شد در حالیکه لنین راحت در کشور بیطرف سویس نشسته و بیمی از عواقب امضای چنین بیانیه‌هایی ندارد. "مرهایم" نماینده فرانسه با اصل پیشنهاد مخالفت کرد و گفت سربازان که بیشتر بخاطر وطن خود می‌جنگند به این دعوت اعتنا نخواهند کرد و بی‌ثمراندن قطعنامه کنفرانس به حیثیت و اعتبار احزاب سوسیالیست لطمه خواهد زد.

پیشنهاد دیگر بلشویکها درباره دعوت از کارگران و نیروهای انقلابی به آغاز جنگ داخلی نیز با مخالفت روبرو شد. بیشتر نمایندگان ضمن ابراز مخالفت با جنگ و محکوم ساختن آن، با قید مطالبی در قطعنامه کنفرانس که موجب گرفتاری آنها در کشورهای خودشان بشود موافق نبودند، در حالیکه بلشویکها همچنان بر اتخاذ روش قاطعی از طرف کنفرانس و دعوت به تشدید مبارزه نیروهای انقلابی و جنگ داخلی و بالاخره تشکیل یک انترناسیونال انقلابی جدید پافشاری میکردند. این کنفرانس سرانجام تقریباً بدون اخذ نتیجه و با تصویب قطعنامه‌ای که پرولتاریای اروپا را به "مبارزه برای صلح بدون انضمام خاک کشوری بکشور دیگر و بدون پرداخت غرامت" دعوت میکرد و بر "حق حاکمیت خلقها بر سرنوشت خود" تاکید مینمود بی‌پایان رسید. لنین به این قطعنامه رای مخالف داد.

لنین با اینکه عملاً در میان سوسیالیست‌های جهان منزوی شده بود به تلاش خود ادامه میداد. یکماه پس از کنفرانس زیمروالد در مقالهای بقلم لنین در روزنامه "سوسیال دمکرات" چنین میخوانیم:

"انقلاب در روسیه بدون سرنگوسی سلطنت به ثمر نخواهد رسید و هرگونه تلاش برای ایجاد تحول و اصلاحات اجتماعی در صورت بقای رژیم سلطنتی و مالکیت فئودالی محکوم به شکست است. . . پرولتاریای روسیه باید پیشرو و پیشاهنگ این انقلاب باشد، ولی بدون حمایت قشر وسیع دهقانان از پرولتاریا این انقلاب پیروز نخواهد شد. بانوجه به این واقعیت است که محورای اجتماعی انقلاب آینده روسیه باید یک دیکتاتوری پرولتاریائی و دهقانی سرمسای دمکراتیک باشد!"

قسمت آخر نوشته لنین یعنی دیکتاتوری دمکراتیک! ممکنست عجیب بنظر برسد، ولی این اصطلاح عینا از نوشته لنین ترجمه شده است.

قبل از تشکیل دومین کنفرانس سوسیالیست‌ها در سوئیس، لنین که از نظر تامین هزینه زندگی خود در برن دچار مشکلاتی شده بود باتفاق همسرش عازم زوریخ شد و زندگی خود را در این شهر محدودتر کرد. در زوریخ لنین تلاش زیادی کرد تا عده‌ای از رهبران سوسیالیست اروپا را با افکار و عقاید خود همراه کند. کافه "زوم - آدلر" که در نزدیکی محل اقامت لنین در زوریخ قرار داشت پاتوق لنین و مرکز بحث و جدل او با سوسیالیست‌های اروپائی شده بود، در یکی از این جلسات بحث و گفتگو یک سوسیالیست جوان سوئیسی به لنین گفت "بیهوده سر خود را به سنگ میکوبی، این افکار خریداری ندارد!". واقعیت هم در آن شرایط چنین بود، زیرا پس از مدتی فقط چند نفر از دوستان قدیم روسی و لهستانی در این کافه نزد لنین می‌آمدند و دیگر کسی حاضر به بحث با مردی که فقط میخواست افکار و معتقدات خود را به دیگران بفولاند نبود.

تشکیل کنفرانس تازه‌ای از طرف کمیته انترناسیونال سوسیالیست فرصت تازه‌ای برای تحرک و خودنمایی به لنین داد. این کنفرانس در چهاردهم آوریل ۱۹۱۶ در شهر "کینتال" سوئیس تشکیل شد و چهل و سه نماینده در آن شرکت کردند. از جمله شرکت‌کنندگان در این کنفرانس میتوان از سه نماینده سوسیالیست مجلس فرانسه نام برد.

در کنفرانس کینتال لنین نطق شدیدالحنی ایراد کرد و این بار نه فقط سوسیالیست‌های معتدل و منتویک‌ها، بلکه بعضی از طرفداران سابق خود را هم مورد حمله قرار داد. لبه تیز حملات او متوجه سیاست احزاب سوسیالیست در مسئله جنگ و نعره‌های "صلح" آنها بود. لنین شعارهای صلح را پوچ و توخالی خواند و تاکید کرد که "جنگ هرگز در سیستم سرمایه‌داری پایان نخواهد یافت و امپریالیسم که پیشرفته‌ترین مرحله کاپیتالیسم است خود عامل ایجاد رقابت و اختلاف بین رژیم‌های سرمایه‌داری و بروز جنگ‌های تازه است". لنین در این کنفرانس در تز قبلی خود پافشاری کرد که طبقه کارگر باید از جنگیدن بخاطر حفظ رژیم‌های سرمایه‌داری خودداری کند و تاکید کرد "شعار ما باید این باشد: پرولتاریا را برای در دست‌گرفتن قدرت مسلح کنید و بورژوازی را خلع سلاح نمائید!"

کنفرانس کینتال هم بدون اخذ نتیجه، مشخص به کار خود خاتمه داد و لنین بازم با افکار خود تنها ماند. در پائیز سال ۱۹۱۶ و در بحبوحه جنگ او عملاً خود را در کتابخانه‌اش زندانی کرده بود و از ساعت ۹ صبح تا شش بعد از ظهر به جمع‌آوری مدارک و نوشتن کتاب معروف خود "امپریالیسم، بالاترین مرحله کاپیتالیسم" مشغول بود. در این کتاب لنین علاوه بر تشریح نظریه، خود دایر بر اینکه با پیشرفت سرمایه‌داری و توسعه، رقابت‌های اقتصادی در سطح بین‌المللی، جنگ بصورت یکی از عوامل اجتناب‌ناپذیر حیات سیاسی جهان درمی‌آید نظریه جدیدی هم ارائه می‌دهد و آن اینکه تا زمانیکه سوسیالیسم بر سراسر جهان مسلط نشده خلع سلاح امکان‌پذیر نیست، زیرا سرمایه‌داری فقط با زور اسلحه در برابر سوسیالیسم تسلیم خواهد شد.

سال ۱۹۱۶ برای لنین علاوه بر انزوای سیاسی و نومیدی از پیشرفت حرکت‌های انقلابی غم و اندوه دیگری هم به‌مراه داشت و آن مرگ مادر بود. لنین مادرش را بیش از هرکس دیگری در جهان دوست داشت و هنگامیکه خبر مرگش را شنید بیش از شش سال بود که او را ندیده بود.

در اواخر سال ۱۹۱۶، یعنی کمتر از یکسال قبل از پیروزی انقلابی که او را به قدرت رسانید، لنین ناامیدتر و منزوی‌تر و ضعیف‌تر از همیشه بود. بسیاری از دوستان و پیروانش او را ترک کرده بودند، در محافل سوسیالیست‌های جهان او را بیشتر بعنوان یک ماجراجوی توطئه‌گر می‌شناختند و بعضی‌ها او را تا حد یک آدم "خل" و خیالپرداز تحقیر می‌کردند.

لنین از داخل روسیه هم خبر زیادی نداشت، بیشتر آدمها و طرفداران او در زندان یا تبعیدگاه‌های سیبری بودند و کسانی که هنوز گرفتار نشده بودند بعلت تضییقات شدید پلیس تزاری و مزیقه مالی کاری از پیش نمی‌بردند. لنین فکر میکرد که اگر بتواند وضع مالی افراد خود را بهبود بخشد فرصت‌های تازمائی برای ایجاد حرکت‌های انقلابی در روسیه بدست خواهد آمد و بهمین جهت کسانی را مامور تهیه پول کرد. یکی از آنها بنام "سولومون" به دیدن کراسین همکار سابق لنین و کارگردان برنامه‌های سرقت از بانکها و جعل اسکناس رفت و مشکل لنین را با او درمیان گذاشت. کراسین که از فعالیت‌های انقلابی کناره گرفته و زندگی راحتی داشت به فرستاده لنین گفت "سولومون، تو وقت خودت را تلف میکنی، تو ایلچ را مثل من نمیشناسی، بگذار برود گورش را کم بکند!

بهبتر است برویم ناهاری باهم بخوریم!"

ضمن صرف غذا سولومون تقاضای خود را از کراسین تکرار کرد. کراسین گفت "حالا که اصرارداری بخاطر تو کمکی به لنین میکنم" و دو اسکناس پنج روبلی از جیب خود درآورده بطرف سولومون دراز کرد... سولومون با عصبانیت دست کراسین را پس زد و کراسین در حالیکه پولش را درجیب میگذاشت گفت: "رفیق عزیز عصبانی نشو. از لنین جز خرابکاری و دوبهم‌زنی کاری ساخته نیست و اجری هم برای خدمت تو نخواهد داد."

فقط کراسین نبود که در آن زمان از لنین روگردان شده بود. یکی از پیروان و همکاران پیشین او "منژینسکی" که بعد از پیروزی انقلاب مدتی رئیس پلیس مخفی شوروی شد در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۶ در نشریه تبعیدیان روسی در پاریس چنین نوشت:

"... لنین این فرزند نامشروع روحیه، استبدادی روسیه امروز در قالب مارکسیسم خواب فرمانروایی بر روسیه و تصاحب تاج و تخت تزارها را می‌بیند. اوتشه، قدرت است و میخواهد بر روی دوش کارگران و دهقانان روسیه خود را به مسند قدرت برساند، ولی پرولناریای روسیه در دوران فرمانروایی احتمالی این تزار جدید روزگاری بهتر از گذشته نخواهند داشت..."

در ژانویه سال ۱۹۱۷ هنوز نام لنین جز در میان انقلابیون حرفه‌ای و رهبران اتحادیه‌های کارگری برای اکثریت قریب باتفاق مردم روسیه نامی ناآشنا بود. رهبران سوسیالیست اروپا هم که تا چند سال قبل برای او ارزش و احترامی قائل بودند عملاً او را از میان خود طرد کرده و بفراموشی سپرده بودند... هیچکس نمیتوانست تصور کند که این مرد مطرود و فراموش شده بفاصله چند ماه به یکی از نیرومندترین و پراوازمترین رهبران انقلابی جهان تبدیل خواهد شد و پیش از پایان سال بر مسند قدرت تزارها خواهد نشست.

"آزادترین کشور جهان"

در مقابل هریک از مغازه‌ها و فروشگاه‌های مواد غذایی در هر شهر روسیه جمعیت کثیری صف میکشیدند، مواد سوختی کمیاب شده و کار شبکه‌های برق و آب در شهرها مختل گردیده بود.

رئیس بخش سیاسی پلیس مخفی روسیه در اکتبر ۱۹۱۶ در گزارشی به ریاست پلیس دولتی درباره این وضع اعلام خطر کرده و نوشت: "مواد غذایی بقدری کمیاب است که خیلی‌ها موفق به تهیه حداقل مایحتاج روزانه خود نمیشوند و گرسنگی میکشند... صف‌های طولی که در برابر مغازه‌ها و فروشگاه‌های مواد غذایی بوجود می‌آید هرکدام باندازه یک میتینگ سیاسی از طرف مخالفان رژیم اثر میگذارد و سخنان تلح و زندهای که نسبت به حکومت در این صف‌ها ردوبدل میشود بیش از هزاران اعلامیه و روزنامه مخالف زیان‌بخش است... وضعی که اکنون در شهرها مشاهده میشود بمراتب از آنچه قبل از انقلاب ۱۹۰۵ وجود داشت خطرناکتر است".

در ژانویه ۱۹۱۷ پلیس در گزارشی برای دولت نوشت: "اگر مردم هنوز دست به شورش نزده‌اند دلیل براین نیست که در آینده نزدیک با طغیان عمومی در شهرها مواجه نشویم. تبلیغات ضد دولتی در میان مردم هم روزبروز شدیدتر میشود و این فکر در میان مردم قوت میگیرد که اگر دولت نمیتواند غذای مردم را تامین کند بهر قیمتی شده، ولو با دادن امتیازاتی به دشمن به جنگ خاتمه دهد..."

اما گوش دولت به این اخطارها و هشدارها بدهکار نبود.

سربازگیری در میان دهقانان و اعزام جوانان روستائی به جبهه‌ها از میزان محصولات کشاورزی بشدت کاست. در ژانویه ۱۹۱۷ قیمت بعضی از مواد غذایی و مایحتاج عمومی تا شش برابر افزایش یافته بود. در بسیاری از مغازه‌های

نانوائی مسکو این اعلان دیده میشد "امروز نان نداریم، فردا هم ممکنست نداشته باشیم!". نیروی برق در شهرهای بزرگ به کمتر از نصف تقلیل یافته بود و موسساتی که با برق کار میکردند بحال نیمهتعطیل درآمدی بودند.

دهقانان هم که با وعدههای تقسیم اراضی پس از جنگ جوانان خود را به جبهه فرستاده بودند با ادامه جنگ و تلفات روزافزون خسته و حسمگین شدند. ناممهای سربازان از جبههها حاکی از این بود که اسلحه کافی در اختیار آنها نیست و بعضی از سربازان را بدون اسلحه و بعنوان سیاهی لشکر به جبهه جنگ میفرستند. وضع تدارکات در جبههها بسیار بد و جیره غذایی خیلی کم بود و سربازان بعضی روزها با نان خشک سدجوع میکردند. چندی نگذشت که انبوه افراد زخمی و معلول به دهات و شهرها سرازیر شدند و بجای آنها افراد سالم در سنین بالاتر به خدمت احضار گردیدند.

سو، شهرت راسپوتین به روستاها هم رسید و شایعات زشتی درباره روابط او با درباریان انتشار یافت. این اخبار و شایعات از طریق سربازان جدید یا ناممهایی که بین سربازان و خانوادههای آنها ردوبدل میشد در میان سربازان و افسران هم منتشر گردید و برنارضائی افسران و سربازان افزود.

در گزارشی از پلیس که در اواخر سال ۱۹۱۶ داده شده آمده است "در ارتش علاوه بر عوامل نارضائی داخلی، عناصری نفوذ پیدا کردهاند که با انتشار اخبار و شایعات و تحریک افسران و سربازان زمینه را برای تمرد و طغیان در نیروهای مسلح فراهم میکنند و اگر این وضع دوام پیدا کند ممکنست ارتش از داخل از هم بپاشد و نیروئی برای ادامه جنگ یا دفاع از حکومت در برابر حرکت‌های انقلابی باقی نماند..."

اما واقعیت این بود که قبل از اینکه ارتش از هم بپاشد دولت از هم پاشیده بود. ترکیب حکومت تزار در آخرین سال سلطنت رومانوفها واقعا رقت‌انگیز بود: وزیران کابینه عبارت بودند از یک عده مردان فاسد و مختلس یا فرصت‌طلب و پشت‌هم‌انداز و چند پیرمرد بیکاره و نالایق ولی ظاهرا خوشنام که برای پوشاندن مفاسد دیگران انتخاب شده بودند. بعضی از آنها وزارت خود را مستقیم یا غیرمستقیم مدیون راسپوتین بودند و بدیهی است که برای اخذ تصمیمات خود با او مشورت میکردند. حتی وزیر کشور نسبتا موجه کابینه "پروتوپوف" هم مردی خرافی بود و برای اتخاذ تصمیمات مهمی از قبیل روز

افتتاح جلسات دوما به جدول بخت و طالع خود مراجعه میکرد! در آخرین ماههای سلطنت رومانوفها فرمانروای واقعی روسیه ملکه الکساندرا بود، ولی حتی ملکه هم اعضای این کابینه را که کم و بیش وابسته به خود او بودند جمعی "احمق و دیوانه" میخواند! راسپوتین هم آنها را مسخره میکرد و با اسم‌هایی که روی بعضی از آنها گذاشته بود وزیران تزار را اسباب مسخره و مضحکه مجالس و محافل درباری کرده بود.

درچنین اوضاع وخیم و خطرناکی، دوما که جمعی از لایق‌ترین رجال روسیه در آن عضویت داشتند بکلی فلج شده و از کار بازمانده بود. در اواخر سال ۱۹۱۶ چندتن از رهبران جبهه مترقی دوما با بعضی از فرماندهان ارتش تماس‌هایی برقرار کرده و برای یک اقدام مشترک بمنظور نجات کشور فعالیت‌هایی آغاز کردند. الکساندر رگوجکوف رئیس سابق دوما که به جبهه مترقی پیوسته بود با ژنرال "کریموف" که از فرماندهان برجسته و وطن‌پرست ارتش تزاری بود ارتباط برقرار کرد و طرح یک کودتا درمیان گذاشته شد. یکی از پیشنهادات این بود که ملکه الکساندرا ربوده شود و با یک کشتی به انگلستان اعزام گردد (۱). ژنرال کریموف عقیده داشت که بدون برکناری تزار کاری از پیش نخواهد رفت و پیشنهاد میکرد که قطار سلطنتی دربین راه از طرف ارتش متوقف گردد و تزار و وادار به استعفا از مقام سلطنت بشفح پسرش آلکسیس بشود. کریموف که طرفدار بقای رژیم بود گراندوک میخائیل برادر تزار را برای نیابت سلطنت پیشنهاد میکرد و معتقد بود که با کوتاه‌کردن دست تزار و ملکه الکساندرا و شیطان مورد حمایت آنها راسپوتین از کارها میتوان روسیه را نجات داد.

روز سی‌ام دسامبر ۱۹۱۶، در آستانه سال نو گروهی که خود وابسته به دربار و طرفدار سلطنت بودند برای نجات سلسله رومانوفها راسپوتین را کشتند، ولی دیگر برای نجات تزار نیکلا و حفظ تاج و تخت او خیلی دیر شده بود.

در ژانویه سال ۱۹۱۷ ژنرال کریموف ضمن گزارشی از وضع اسفناک نیروهای روسیه درجبهه‌ها علنا خواهان یک تغییر بنیادی در حکومت شد و از دوما خواست

۱- ملکه الکساندرا سوه، دحسری ملکه، ویکتوریا امپراتریس انگلیس بود و بیسهاد فرسادن او به انگلستان هم بخاطر نسب سردیک او با خانواده سلطنتی انگلیس عنوان شد.

که برای نجات روسیه قیام کنند. جلسات دوما طوفانی بود و انتقاد از تزار و دربار و دولت روز بروز لحن تندتر و زنده‌تری پیدا میکرد. در اواخر ژانویه ژنرال "بروسیلوف" فرمانده نیروهای روسیه در جبهه جنوب غربی هم به جمع معترضین پیوست و گفت "اگر قرار باشد بین روسیه و تزار یکی را انتخاب کنیم من روسیه را انتخاب میکنم".

روز سوم فوریه ۱۹۱۷ گراندوک میخائیل برادر تزار بدیدن رودزیانکو رئیس دوما رفت و از او پرسید آیا فکر نمیکنند که روسیه در آستانه انقلاب تازهای است؟. رودزیانکو گفت که بی تردید چنین است ولی افزود که اگر بتوان ملکه را از صحنه سیاست دورکرد و دولت مسئول و لایقی برسر کار گذاشت هنوز میتوان کشور و رژیم را حفظ کرد. رودزیانکو تاکید کرد که اگر ملکه دست از حکومت و اعمال قدرت بردارد انقلاب اجتناب‌ناپذیر است.

گراندوک میخائیل سخنان رئیس دوما را تایید کرد و گفت "سرجرج بوکانان (سفیر انگلیس) هم همین عقیده را دارد. تمام افراد خانواده ما میدانند که دخالت‌های ملکه در امور مملکت تا چه اندازه زیانبار است، ملکه و برادرم را یکعده خائن احاطه کرده‌اند... ولی چه کار میتوان کرد؟"

رودزیانکو گفت "واقعیت را به تزار بگوئید... به او بگوئید که مردم روز بروز بیشتر از رژیم روگردان میشوند و درباریان را به خیانت متهم میکنند". گراندوک وعده داد که این مطالب را با تزار در میان بگذارد. یک هفته بعد، روز پانزدهم فوریه خود رودزیانکو برای نخستین بار این مطالب را با صراحت به تزار گفت و ملتسمانه از او خواست که فکری برای مملکت بکند و بهتر ترتیبی شده ملکه را از دخالت در امور سیاسی برحذر دارد و دولت مسئول و توانائی روی کار بیاورد.

رودزیانکو پس از این ملاقات با تزار نقل کرد که "وقتی به تزار گفتم اطرافیان او یکعده دزد و خیانتکار هستند و حتی یکنفر آدم باشرف و وطن پرست هم در میان اطرافیان او دیده نمیشود، تزار خشمگین شد و گفت این حرفها را ثابت کنید، بی دلیل نمیتوان همه را متهم کرد!"

روز بیست و هفتم فوریه ۱۹۱۷ دوما اجلاس تازه خود را آغاز کرد. در نخستین جلسه دوره جدید "گرنسکی" نطق شدیدالحنی ایراد کرد و ضمن آن گفت "بعضی‌ها گناه اوضاع نابسامان کنونی را بگردن دولت و وزیران میندازند،

ولی ما میدانیم که این آقایان وزیران آلت بلااراده و سایمهای زودگذری بیش نیستند. مسئول بدبختی‌های ما کسانی هستند که آنها را به اینجا میفرستند. . . برای اینکه از فاجعه جلوگیری شود باید خود تزار برکنار شود، حتی اگر لازم باشد با زور. . ."

این نخستین باری بود که در دوما تقاضای برکناری تزار، آنهم از طرف کسیکه معروف به تعالیات لیبرالی و معتدل بود عنوان میشد. وقتیکه ملکه نطق او را در دوما خواند با خشم فریاد کشید این مرد باید بجرم خیانت بدار آویخته شود!

گروه‌های لیبرال دوما پس از این نطق پرسروصدا به تغییر دولت و تشکیل کابینه‌ایکه در برابر دوما مسئول باشد رضایت دادند، ولی بلشویکها با این راه‌حل مخالفت کردند و گفتند که به تلاش خود برای یک تغییر بنیادی در کشور ادامه خواهند داد.

در تظاهرات عظیمی که بطرفداری از دوما برپا شد عده‌ای از افسران و نظامیان به صف تظاهرکنندگان پیوستند و برای نخستین بار علائم نافرمانی و تفرقه در صفوف نیروهای مسلح پدیدار گردید.

یکهفته پس از آغاز اجلاس جدید دوما اعلام شد که تزار با تشکیل دولتی که در برابر دوما مسئول باشد موافقت کرده است. "گولیتسین" نخست‌وزیر جدید شخصا این موضوع را به رودزیانکو رئیس دوما اطلاع داد و گفت تزار نیکیلا در نظر دارد شخصا در دوما حضور یافته مراتب را به اطلاع نمایندگان برساند. رودزیانکو و نمایندگان لیبرال دوما که تصور میکردند راه نجاتی برای مملکت پیدا شده از این خبر خوشحال شدند، ولی خوشحالی آنها زیاد بطول نیانجامید، زیرا ملکه و اطرافیان تزار بازم توانستند افکار و نظریات خود را بر او تحمیل کرده وی را از این تصمیم عاقلانه منصرف سازند.

در اوائل مارس بحران وارد مراحل وخیم‌تری شد. روز هشتم مارس کارگران پتروگراد دست به اعتصاب زدند. اعتصاب بتدریج به خشونت و تظاهرات انجامید و ژنرال "خابالوف" فرمانده پادگان نظامی پتروگراد به تزار که در این موقع در خارج از پایتخت و در مرکز ستاد فرماندهی نیروهای روسیه بود تلگراف کرد که اعتصاب کم‌کم به شورش مبدل میشود و اوضاع از کنترل خارج میگردد. تزار پاسخ داد "بهرترتیبی شده به این اغتشاش خاتمه دهید!" خابالوف در اجرای این دستور بروی کارگران اعتصابی آتش گشود.

ملکه که در این روزهای بحرانی در پاینخت بود هر روز برای تزار اوضاع را گزارش میکرد و براساس اطلاعات غلطی که از اطرافیان و متملقین درباری میگرفت و خامت اوضاع را خیلی کمتر از آنچه بود جلوه میداد. در پیام روز نهم دسامبر ملکه به تزار آمده است: "باوجود اغتشاشاتی که در بعضی نقاط شهر روی داده ژنرال خابالوف بر اوضاع مسلط است". در پیام روز دهم مارس او میخوانیم "اغتشاشکنندگان و اعتصابیون امروز جسورتر و بی پروا تر از روز پیش بودند. عامل اغتشاش بیشتر اوباش و بیکاره‌ها هستند. جوانها و دانشجویانی که تابحال یکروز گرسنگی نکشیده‌اند به فقا و کارگران پیوسته فریاد گرسنگی سر میدهند و دیگران را تحریک به اغتشاش میکنند. من یقین دارم اگر هوا سرد بود اینها در خانه میماندند و آتش اغتشاش را دامن نمیزدند!"

ملکه آلکساندرا در همین پیام به شوهرش اطمینان میدهد که این اغتشاش در صورتیکه به ژنرال خابالوف اختیارات کافی داده شود سرکوب خواهد شد و تاریخ این پیام با تلگراف خابالوف به تزار تطبیق مینماید و تزار ظاهرا تحت تاثیر تلقینات همسرش به ژنرال اختیارات کافی برای سرکوب اغتشاش میدهد.

نکته مهم دیگری که در پیام روز دهم مارس ملکه آلکساندرا به تزار دیده میشود حمله، شدید او به دوما است. ملکه مینویسد "در دوما حملات شدید و جسورانه‌ای علیه سلطنت و حکومت میشود. البته این نطق‌های زننده را در روزنامه‌ها منعکس نمیکنند، ولی برای جلوگیری از ادامه، این وضع باید برای کسانی که علیه رژیم و خانواده سلطنتی سخن میگویند مجازات‌های جدی و شدیدی وضع شود".

در پیام روز یازدهم مارس ملکه آمده است "بیشتر اغتشاشات از ناحیه آدمهای بیکاره و دختران و پسران دانشجو و بعضی از این آدمهای شیکپوش و مرفه که هیچوجه مشترکی با کارگران اعتصابی ندارند دامن زده میشود. اینروزها عدما‌ی از سربازان زخمی هم در میان تظاهرکنندگان دیده میشوند، آنها را برای تحریک سایرین مخصوصا افسران و سربازان وارد میدان کرده‌اند..."

در آستانه انقلاب ملکه پیامی برای تزار فرستاد که خواندنی است. او در این پیام مینویسد "من فکر میکنم که همه چیز بزودی درست خواهد شد و هیچ جای نگرانی نیست. امروز خورشید میدرخشد و من احساس میکنم که دوست فقید ما هم در کور خود آرام خوابیده است. او بخاطر ما جان خود را از دست داد!"
- مقصود ملکه از "او" راسپونین است که روح شیطانی‌اش چند ماه پس از مرگ هم

روح و قلب ملکه را مسخر کرده بود.

اما در همان روزهایی که ملکه این پیام‌های امیدبخش و تسکین‌دهنده را برای همسرش میفرستاد رودزیانکو رئیس دوما تلگراف‌های هشداردهنده‌ای برای تزار میفرستاد. در تلگراف روز یازدهم مارس او به تزار میخوانیم:

"وضع بسیار حدی و خطرناک است. پایتخت در هرج و مرج کامل بسر میرد. دستگاه دولت فلج شده. سوخت و مواد غذایی کمیاب و بلکه نایاب است. وسائط نقلیه عمومی از کار افتاده. نارصاتی رورافزون است. نیروهای نظامی در برابر اعمتات و ظاهرات لایکلیف مانده‌اند و بعضی از آنها طرف افراد خودشان سلیک میکند. اگر امپراطور تصمیم عاجلی نکیرد و دولت مستول و صالح و مقتدری بر سر کار سیورد فاحعه احساب‌ناپذیر خواهد بود."

روز بعد - دوازدهم مارس - رودزیانکو پیام تلح‌تری برای تزار فرستاد و از خشم و ناراحتی شدید بین نمایندگان دوما خبر داد. تزار که قبلا پیامی از ملکه درباره تحریکات دوما برضد دربار و مقام سلطنت دریافت کرده بود در پاسخ کوتاهی به تلگراف رودزیانکو همان روز دسنور انحلال دوما را صادر کرد.

رودزیانکو در پاسخ تزار تلگرافی فوری به این مضمون فرستاد "در اجرای دسنور اعلیحضرت جلسات دوما را تا ماه آوریل بتعویق ایداختیم. با تعطیل دوما آخرین سنگر حفظ نظم و قانون درکشور فرو میریزد و دولت هم قادر به استقرار نظم و آرامش نیست. برای حفظ نظم و جلوگیری از اغتشاش دبگر روی ارتش و حتی گارد امپراطوری هم نمینوان حساب کرد، زیرا بین خود آنها هم اختلاف و چنددستگی بروز کرده، انضباط نظامی مفهوم خود را از دست داده و حتی بعضی از امسران بدست سربازان خود کشته شده‌اند. جنگ داخلی عملا آغاز گردیده و عوامل فتنه و آشوب در همهجا رخنه کرده‌اند. در چنین شرایطی من دستور تعطیل موقت جلسات دوما را صادر کردم تا شاید شما در تصمیم خود برای انحلال دوما تجدیدنظر کنید. من از شما استدعا میکنم ضمن دستور تجدید فعالیت دوما دولت تازه و مسئولی تعیین کنید. اگر در این کار تاخیر شود ارتش ار هم خواهد پاشید و با پیشرفت و پیروزی ارتش آلمان سقوط روسیه و سلسله شما اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. ساعت تصمیم برای تعیین سرنوشت خودتان و سرنوشت روسیه فرا رسیده است. فردا خیلی دیر خواهد بود."

باوجود دستور انحلال دوما از طرف تزار و تعطیل موقتی آن از طرف رودزیانکو، نمایندگان دوما تصمیم گرفتند از ساختمان دوما خارج نشوند و یک جلسه غیررسمی تشکیل دهند. روز سرنوشت‌ساز دوازدهم مارس با حوادث بسیار دیگری شروع شد: افراد یک هنگ از نیروهای نظامی در "ولینسکی" شورش کردند و فرمانده خود را کشتند. گروهی از قزاق‌ها به مردم پیوستند و جمعیتی بیش از سی‌هزار نفر از طبقات مختلف کارگران و دانشجویان و سربازان و زنان بسوی دوما بحرکت درآمدند.

در حالیکه جمعیت در خیابانها بسوی دوما درحرکت بود سران گروههای مختلف در دفتر رئیس دوما گردآمدند و تقاضای تشکیل جلسه را کردند. تشکیل جلسه دوما پس از صدور فرمان انحلال آن از طرف تزار بمنزله انقلاب و رویارویی با تزار بود و رودزیانکو اصرار داشت که جلسه همچنان بطور غیررسمی ادامه یابد. در این جلسه نطق‌های شدیدالحنی علیه تزار ایراد شد و عده‌ای از نمایندگان پیشنهاد کردند دوما دستور تزار را نادیده گرفته خود را جانشین دولت یا مجلس موسسان بخواند. نماینده دیگری پیشنهاد کرد دوما اعلامیه‌ای صادر کند و اعلام نماید که دوما بین تزار و ملت، ملت را انتخاب میکند.

در جریان این مباحثات ناگهان در سالن باز شد و رئیس گارد محافظ دوما سراسیمه وارد جلسه گردید و فریاد زد "آقایان جمعیت کثیری که بیشترشان سرباز و مسلح هستند دوما را احاطه کرده و عده‌ای قصد ورود به ساختمان را دارند. من قادر به جلوگیری از آنها نیستم، بمن کمک کنید!" در این موقع صدای شلیک از بیرون بگوش میرسید. کرنسکی درمیان بهت و حیرت نمایندگان پشت تریبون رفت و گفت "وضعی که پیش آمده جای تردیدی باقی نمیگذارد که دیگر جای تامل نیست. من میخواهم به میان سربازان بروم و از طرف شما به آنها بگویم که دوما در کنار آنها است. ما خودمان مسئولیت را بعهده میگیریم و دولت را تشکیل میدهیم!"

یکی از نمایندگان دوما بنام "شولگی" بعدها در خاطرات خود نوشت "درمیان بهت و تشنجی که بر دوما حکمفرما بود کسی حرفهای کرنسکی را تایید یا تکذیب نکرد، ولی او منتظر تایید دوما نماند و برای سخنرانی درمیان جمعیت از جلسه خارج شد."

وقتیکه کرنسکی درمیان جمعیت ظاهر شد، سربازان باغی در صف مقدم جمعیت فرار داشتند. کرنسکی آنها را "نخستین گارد انقلابی روسیه" خواند و

از طرف خود پیوستن دوما را به انقلاب اعلام کرد. جمعیت ساختمان دوما را اشغال کردند و در واقع دوما در انقلاب هضم شد!

در همین روز - دوازدهم مارس - کارگران پتروگراد شورای جدیدی تشکیل دادند که از روی نمونه شورای نمایندگان کارگران در انقلاب ۱۹۰۵ اقتباس شده بود، این شورا که خود را قائم مقام دولت میدانست "چخیدزه" را بریاست و کرنسکی را به نیابت ریاست خود انتخاب کرد. از سوی دیگر سربازان شورشی به زندان پتروگراد حمله کردند و کلیه زندانیان سیاسی را بدون مقاومت زیادی از طرف گارد زندان آزاد کردند.

بدنبال پخش اعلامیه‌هایی در شهر و کلیه واحدهای کارگری نمایندگان کارگران همان شب برای تشکیل یک جلسه عمومی اجتماع کردند. ریاست جلسه را "خروستالف" رئیس نخستین شورای کارگری سن پترزبورگ در ۱۹۰۵ بعهده گرفت و هیئت اجرائی شورا در این جلسه برگزیده شدند. چخیدزه و کرنسکی در راس منتخبین بودند و "اسکولف" نماینده دیگر دوما و چندتن از رهبران اتحادیه‌های کارگری نیز به آنها افزوده شدند.

در جریان این جلسه پرشور و هیجان مرتبا بر تعداد نمایندگان شرکت کننده افزوده میشد و حضور نمایندگان واحدهای نظامی در این جلسه که ابتدا از نمایندگان کارگران تشکیل شده بود بتدریج رنگ دیگری به آن داد. افسران و سربازان با اونیفورم‌های نظامی خود یکی پس از دیگری پشت تریبون قرار گرفته و به نمایندگی هنگ یا واحد خود پیوستگی خویش را به ملت اعلام میدانستند و اعلام نامه هریک از این واحدها در پشت تریبون با صدای رعد آسای کف زدن‌ها استقبال میشد.

کثرت نظامیان شرکت کننده در جلسه و اعلام پیوستن واحدهای مختلف نظامی به انقلابیون موجب شد که شورای نمایندگان کارگران و ارتش انقلابی در یکدیگر ادغام شود و شورای واحد نمایندگان کارگران و سربازان بوجود بیاید. در پایان این جلسه اعلامیه‌های صادر شد که طی آن از مردم دعوت شده بود آرامش خود را حفظ کنند. اعلامیه همچنین مشروعیت حکومت تزاری را نفی کرده و خواهان تشکیل یک مجلس موسسان شده بود.

اعلامیه شورای نمایندگان کارگران و سربازان در نخستین شماره روزنامه "ایزوسنیا" که صبح روز بعد انتشار یافت درج شده بود. ایزوسنیا که زیر عنوان ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان مسخر شد بعد از پیروزی انقلاب نیز

بعنوان ارگان رسمی دولت شوروی به انتشار خود ادامه داد . تعداد نمایندگان شورای کارگران و سربازان که در آغاز کار ۲۵۰ نفر بود در روزهای دوم و سوم به هزار نفر رسید و در نیمه دوم ماه مارس به سه هزار نفر بالغ شد . عضویت در شورا شرایط معینی نداشت و تصمیمات شورا عملاً از طرف هیئت‌رئیس آن اتخاذ میشد . باوجود این شورا عملاً قدرت حکومت را بدست گرفته بود . اعتصاب عمومی بدستور شورا خاتمه یافت و کارخانه‌ها شروع به کار کردند . وسائط نقلیه عمومی براه افتاد و وضع موادغذائی و مایحتاج عمومی اندکی بهبود یافت .

نقش دوما در این میان معلوم نبود . عضویت چندتن از نمایندگان دوما در هیئت‌رئیس شورای نمایندگان کارگران و سربازان موجب شد بین دوما و شورای مزبور نوعی همکاری و ارتباط بوجود بیاید . به پیشنهاد کرنسکی و چخیدزه دوما روز سیزدهم مارس کمیته‌ای برای اداره امور حکومت انتخاب کرد و کرنسکی و چخیدزه هر دو به عضویت این کمیته که در واقع میبایست عهده‌دار وظایف دولت شود انتخاب گردیدند .

گراندوک میخائیل برادر تزار یکبار دیگر برای نجات رژیم دست بکار شد و از رئیس ستاد ارتش ژنرال "آلکسیف" خواست که نزد امپراطور برود و از او بخواهد که با معرفی یک نخست‌وزیر جدید مورد قبول عامه و لغو تصمیم انحلال دوما از راه معقولی با بحران مقابله کند ، ولی تزار که در مرکز ستاد فرماندهی در ترن مخصوص خود از واقعیت اوضاع بی‌خبر بود اعتنائی به پیغام برادرش نکرد . او هنوز تصور میکرد که با استفاده از نیروی نظامی میتواند بر اوضاع مسلط شود و بهمین جهت بدون اینکه به راه‌حل دیگری بیندیشد ژنرال ایوانف را مامور سرکوبی شورش پتروگراد نمود . ایوانف با سربازان خود بسوی پتروگراد حرکت کرد و تزار هم برای اینکه پس از سرکوبی شورش مظفرانه وارد پتروگراد شود دستور داد قطار سلطنتی بطرف "تسارکویه سلو" در نزدیکی پایتخت حرکت کند . در یکی از ایستگاههای بین راه وخامت اوضاع پتروگراد و تسلط کامل انقلابیون را بر پایتخت و اطراف آن به تزار اطلاع دادند . قطار سلطنتی به پسکوف که یکی از قرارگاههای نظامی بود بازگشت تا پس از ورود نیروهای ایوانف به پتروگراد مجدداً بطرف پایتخت حرکت کند .

تزار هنوز امیدوار بود که ژنرال ایوانف بدون برخورد با مقاومت زیادی شورش پتروگراد را درهم بشکند . ملکه هم که هنوز در "تسارکویه سلو" در

نزدیکی پایتخت بود این فکر را در او تقویت میکرد که فقط عده، معدودی از سربازان تمرد کرده‌اند و اکثریت نیروی نظامی به امپراطور وفادار است. ملکه در پیامی بهمین تاریخ به تزار مینویسد "من امروز موفق به تماس با شما نشدم. . . ظاهراً عده‌ای میخواهند تماس مرا با شما قطع کنند و شما را وادار به امضای سندی مانند قانون اساسی یا چیزهای وحشتناک دیگری از این قبیل بنمایند. من بشما تاکید میکنم که زیربار امضای چنین کاغذهایی نروید، اوضاع اینقدرها هم که بعضی‌ها وانمود میکنند ناامیدکننده نیست. . . افسران و سربازان ارتش، بااستثنای معدودی خائن هنوز به شما وفادارند. کافی است در پسکوف و سایر مراکز استقرار نیروهای نظامی درمیان آنها ظاهر شوید خواهید دید که چگونه در کنار شما قرار خواهند گرفت و آماده برای هرگونه فداکاری خواهند شد. . ."

اما ژنرال "روزسکی" فرمانده مرکز نظامی پسکوف نظر دیگری داشت و ارتش را قادر به جنگ در دو جبهه، داخلی و خارجی نمیدید. ژنرال روزسکی پس از گفتگوی زیاد توانست تزار را قانع کند که به راحل پیشنهادی برادرش گراندوک میخائیل تسلیم شود و یک نخست‌وزیر مقتدر و مورد قبول مردم تعیین نماید و قدرت دوما را برای مقابله با شورای نمایندگان کارگران و سربازان احیاء کند. تزار تصمیم گرفت رودزیانکو رئیس دوما را به نخست‌وزیری منصوب کند و ژنرال روزسکی را مامور ابلاغ این تصمیم به رودزیانکو نمود. روزسکی از تزار خواست که ماموریت ژنرال ایوانف را هم برای سرکوب انقلاب لغو نماید، تزار این تقاضا را هم پذیرفت.

تزار نیکیلا این تصمیمات را ساعت سه و نیم بعد از نیمه شب چهاردهم مارس اتخاذ نمود و ژنرال روزسکی بلافاصله مراتب را به رودزیانکو ابلاغ کرد. رودزیانکو گفت اگر تزار این تصمیم را چند هفته قبل گرفته بود راه نجاتی وجود داشت، ولی حالا دیگر مردم استعفای تزار را میخواهند.

ساعت ده صبح روز چهاردهم مارس ژنرال روزسکی در ترن سلطنتی بحضور تزار رسید و متن گفتگوهای خود را با رودزیانکو که حاکی از رد پیشنهاد نخست‌وزیری از طرف وی بود در مقابل تزار گذاشت. تزار از ژنرال خواست که شخصاً آنرا بخواند، و پس از شنیدن متن آن بکنار پنجره رفت و مدتی در سکوت به تفکر پرداخت.

ژنرال روزسکی نقل میکند که "تزار پس از چند دقیقه سکوت، در حالیکه سعی میکرد هیجان و ناراحتی خود را پنهان سازد شروع به صحبت کرد، ولی

سخنان گسیخته، او از پریشانی افکارش حکایت میکرد. نخستین جمله تزار این بود که اگر مصالح روسیه چنین ایجاب میکند و با استعفای من مشکلات حل میشود حاضر استعفا بدهم... سپس گفت اما مردم چه قضاوتی خواهند کرد؟ آیا افسران و قزاق‌های روسی مرا متهم نخواهند کرد به اینکه آنها را در بحبوحه جنگ رها کردم و از جبهه‌گریختم... تکلیف سوگند من در آغاز سلطنتم چه میشود؟... من بدبخت بد دنیا آمدم و برای روسیه بدبختی آوردم."

هنگامیکه تزار با ژنرال روزسکی صحبت میکرد و هنوز در اتخاذ تصمیم مردد بود تلگرافی از ژنرال آلکسیف رئیس ستاد ارتش روسیه بدست او رسید. آلکسیف در این تلگراف نوشته بود که روحیه ارتش بشدت تضعیف شده و فقط استعفای تزار بنفع ولیعهد و نیابت سلطنت گراندوک میخائیل ممکنست به تقویت روحیه نیروهای نظامی و ادامه جنگ کمک کند. ژنرال اضافه کرده بود که هرچه در این تصمیم تاخیر شود خطر افزایش خواهد یافت و انقلابیون ممکنست دیگر به بقای سلطنت هم رضایت ندهند.

تزار تلگراف آلکسیف را بدست روزسکی داد و گفت ژنرال نظر شما چیست؟ روزسکی پاسخ داد "مطلب آنقدر مهم است که من نمیتوانم جواب فوری به اعلیحضرت بدهم. کمی بمن مهلت بدهید تا نظر سایر فرماندهان را هم بپرسم" ساعت دو بعد از ظهر روزسکی مجددا بحضور تزار رسید و این بار دو ژنرال دیگر هم او را همراهی میکردند. روزسکی آخرین خبرها را باطلاع تزار رسانید؛ افراد گارد امپراطوری کاخ را رها کرده و در اطراف دوما جمع شده و آمادگی خود را به خدمت برای حکومت منصوب دوما اعلام نموده‌اند. گراندوک سیریل ولادیمیریویچ در راس نیروهای خود وفاداری خود را به دوما اعلام کرده است. فرماندار نظامی مسکو به کمیته دولتی دوما ابراز وفاداری نموده است. وزیران تزار بازداشت شده‌اند و بالاخره ملکه برای ملاقات و مذاکره با رودزیانکو رئیس دوما اظهار تمایل کرده است.

بدنبال این خبرهای تکان‌دهنده تلگرافی از ژنرال آلکسیف واصل شد. ژنرال آلکسیف در پاسخ به تقاضای روزسکی نظر فرماندهان ارتش روسیه را درباره استعفای تزار استفسار کرده بود. همه ژنرال‌ها بدون استثنا از استعفای تزار استقبال کرده بودند.

وقتی که این تلگراف بدست تزار رسید ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود. تزار پس از چند ثانیه سکوت اعلام کرد "من تصمیم خود را گرفتم. استعفا

میدهم."

ساعتی بعد دو تلگراف یکی بعنوان رودزیانکو رئیس دوما و دیگری بعنوان ژنرال آلکسیف رئیس ستاد ارتش روسیه آماده شده بود.

متن تلگرافی که بعنوان رودزیانکو مخابره شد چنین بود:
 "برای نجات روسیه و درجائیکه مصالح میهن ایجاب میکند من از هیچگونه فداکاری دریغ نمیکنم. بهمین جهت من حاضرم بنفع پسر و با نیابت سلطنت برادرم میخائیل آلکساندروویچ از مقام سلطنت استعفا بدهم، مشروط بر اینکه پسر من تا رسیدن به سن قانونی نزد من بماند."

در تلگراف تزار به ژنرال آلکسیف رئیس ستاد ارتش روسیه هم آمده است "بخاطر سعادت و نجات روسیه، عزیز من تصمیم گرفتهام از مقام سلطنت استعفا بدهم. فرزندم جانشین من خواهد بود و از همه افسران و افراد ارتش میخواهم که نسبت به او وفادار باشند."

ساعت پنج صبح روز پانزدهم مارس ۱۹۱۷ کوچکوف و شولگین نمایندگان دوما با متن آماده شده، استعفای تزار از پتروگراد عازم پسکوف شدند تا این سندر را به امضای او برسانند. شولگین در خاطرات خود از این سفر چنین مینویسد:
 "ما ساعت ۹ شب به پسکوف رسیدیم. نماینده‌های از طرف تزار در ایستگاه مستظر ما بود و بیدرنگ ما را به ترن سلطنتی هدایت کرد. چند دقیقه بعد امپراطور وارد شد. ما ادای احترام کردیم و او دست ما را فشرد. کوچکوف گزارشی از اوضاع پایتخت را به تزار داد و سپس متن استعفانامه را برای امضا تقدیم کرد. تزار گفت پس از ارسال تلگراف تصمیم خود را عوض کرده و از تفویض سلطنت به پسرش آلکسی منصرف شده است. ما از شنیدن این مطلب تکان خوردیم، ولی تزار اضافه کرد که همچنان بر تصمیم استعفای خود باقی است اما میخواهد سلطنت را به برادرش میخائیل تفویض نماید. ما نمیدانستیم چه عکس‌العملی نشان بدهیم، ولی وقتی تزار تاکید کرد تصمیم خود را گرفته است مقاومت نکردیم. امپراطور بیست دقیقه به نیمه شب استعفانامه، جدید خود را بما داد. در حدود نیمه شب قطار ما حرکت کرد و صبح به پتروگراد رسیدیم."

در پتروگراد کمیته دوما و هیئت اجرائی شورای کارگران و سربازان اعضای دولت موقت را تعیین کرده بودند. پرنس "لهوف" برپاست دولت، پروفیسور

میلیکوف به وزارت امور خارجه، آلکساندر رگوچکوف به وزارت جنگ و کرنسکی به وزارت دادگستری منصوب شده بودند. استعفای تزار نیکولا دیر شده بود و شورای نمایندگان کارگران و سربازان حاضر به قبول آن و ادامه سلطنت رومانوف‌ها نشد.

ساعت شش صبح روز شانزدهم مارس کرنسکی به گراندوک میخائیل تلفن کرد و بوی اطلاع داد که اعضای کمیته دوما بریاست رودزیانکو قصد ملاقات او را دارند. در این ملاقات همه اعضای کمیته باستثنای میلیکوف خواهان انصراف میخائیل از احراز مقام سلطنت شدند. پس از چند ساعت گفتگو سرانجام میخائیل تسلیم شد و از سلطنت چشم پوشید.

ملکه آلکساندرا هنوز هم امیدوار بود وقایع سال ۱۹۰۵ تکرار شود و موجبات بازگشت همسرش بقدرت فراهم گردد. او در نامه‌ای بتاريخ شانزدهم مارس بشوهرش چنین مینویسد:

"... همسر عزیز و قهرمان من... من کاملاً علت تصمیم و اقدام شما را در این شرایط درک میکنم... شما با این فداکاری امپراطوری روسیه و ناح و تخت خود را حفظ کردید. من سوگند میخورم که بار دیگر شما را با افتخارات بیشتر بر تخت سلطنت خواهم دید و این بار نه فقط ملت و ارتش بلکه قدرت پروردگار و عنایات الهی تاج سلطنت این سرزمین را بر سر شما خواهند نهاد."

شورای نمایندگان کارگران و سربازان عملاً قدرت را در پایتخت بدست گرفته بود. شورا حکومت موقت را هم پس از پذیرفته شدن شرایطی که پیشنهاد کرده بود برسمیت شناخت. از جمله این شرایط اعلام عفو عمومی زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها، آزادی مطبوعات و اجتماعات و نطق و بیان و اعتماد، لغو کلیه امتیازات طبقاتی و محدودیت‌ها و تبعیضات ملی و مذهبی، انتخابات مجلس موسسان برای تعیین نوع حکومت آینده و جایگزین شدن پلیس با یک نیروی مسلح غیرنظامی (میلیشیا) بود که در برنامه کار دولت موقت فرار گرفت و اولین قدم آن آزادی کلیه زندانیان سیاسی و تبعیدی‌ها و سرازیر شدن آنها به پایتخت بود.

چهره برجسته دولت موقت کرنسکی بود که در مقام وزارت دادگستری و تعقیب و مجازات متهمین به فساد و جنایات گذشته شهرت زیادی کسب کرد.

البته او قبلا هم بعنوان نماینده، سوسیالیست دوما و یک ناطق و وکیل زبردست شهرت داشت و از سوی دیگر بواسطه، عضویت خود در هیئت رئیسه شورای کارگران و سربازان قوی‌ترین چهره، دولت موقت بشمار میرفت. با اینکه دولت موقت بیشتر از عناصر بورژوا و لیبرال تشکیل شده بود ناچار بود به تصمیمات شورای کارگران و سربازان کردن نهد. در هیئت رئیسه این شورا منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی اکثریت داشتند و تصمیمات آنها گاهی با مقاومت دولت موقت روبرو میشد. ولی کرنسکی که نقش رابط شورا و دولت موقت را بازی میکرد نظریات طرفین را بهم نزدیک مینمود و غالبا دولت موقت را به قبول نظر شورا قانع میکرد.

یکی از تصمیمات شورای نمایندگان کارگران و سربازان که به دیسیپلین نظامی ارتش لطمه شدیدی زد دستور تشکیل شوراهای نظامی در هریک از واحدهای ارتش بود که از قدرت فرماندهان ارتش کاست. به نیروهای نظامی دستور داده شد که فرامین نظامی را بدون تأیید آن از طرف شورای نمایندگان کارگران و سربازان اجرا نکنند و باین ترتیب عملا قدرت فرماندهی و اقدام به عملی برخلاف نظر شورا از آنها سلب شد.

باوجود این انقلاب روسیه در آغاز شور و شوق زیادی در مردم برانگیخته بود. پروفسور "تروبتسکوی" که یکی از روشنفکران لیبرال این دوران بود این انقلاب را چنین توصیف میکند:

"انقلاب ما یک انقلاب منحصر بفر داست. در دنیا انقلاب‌های بورژوازی و انقلابات پرولتری روی داده، ولی انقلاب ما با جمع هر دو ایسا، یک انقلاب واقعا ملی و به تمام معنی روسی است. هرکس از کارگر و دهقان و سرباز گرفته تا روشنفکران و بورژواها، و حتی بعضی از نجبا و اشراف نقشی در آن بازی کرده و انقلاب را از خودشان میدانند..."

حتی لنین هم که به مخالف‌خوانی شهرت داشت نمیتوانست موهبت‌های این انقلاب را انکار کند و هم او بود که در شماره بیستم آوریل ۱۹۱۷ روزنامه "پراودا روسیه را "آزادترین کشور جهان" خواند.

بسوی پتروگراد

خبرهای مربوط به وقوع انقلاب در روسیه برای لنین غافلگیرکننده بود. در نیمه اول ماه مارس ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه اتفاق افتاد اکثریت رهبران بلشویک در خارج از روسیه یا در تبعیدگاههای سیبری بودند. بجز خود لنین، زینوویف، لوناچارسکی، لیتونیف، سماشکو، چیچرین، گانتسکی، رادک، ریازانوف، مادام کولونتای و لاریس در سویس یا لندن و پاریس بودند. بوخارین و تروتسکی به نیویورک رفته و روزنامه‌های برای تبعیدیان منتشر میکردند. استالین و کامنف و سوردلف هم در سیبری بودند.

اولین خبرهای مربوط به انقلاب روسیه را یکی از رفقای قدیمی لنین بنام برونسکی به او اطلاع داد. این خبرها بقدری برای لنین غیرمترقبه بود که تا انتشار آن در روزنامه‌های زوریخ آنرا باور نمیکرد. پس از تایید اخبار مربوط به انقلاب، لنین که بتدریج خمود و مایوس میشد ناگهان جنب و جوش و هیجان گذشته خود را بازیافت و از این لحظه ببعد هدفی جز رفتن به پتروگراد و ایفای نقشی موثر در تعیین مسیر بعدی این انقلاب نداشت. زیرا توانائی و قابلیت لازم را برای ایفای این نقش در همکاران و پیروان خود در روسیه ننمیدید.

در نیمه ماه مارس ۱۹۱۷ تبعیدیان و فراریان روسی از چهارگوشه جهان، از اروپا و آمریکا تا سیبری بسوی پتروگراد سرازیر شدند. درمیان هزاران نفری که در آغاز بهار اینسال به روسیه بازگشتند مهاجرین و فراریان و تبعیدشدگان زن و مرد از هر گروه و طبقه‌ای از انقلابیون قدیمی و سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها گرفته تا روشنفکران و دانشجویان که از ترس تعقیب و زندان به خارج از روسیه گریخته بودند دیده میشدند. با اعلام عفو عمومی از طرف دولت موقت کلیه زندانیان و تبعیدیان سیاسی، که از فعال‌ترین عناصر انقلابی بشمار می‌آمدند راه پتروگراد را درپیش گرفتند و در اواخر ماه مارس و اوائل آوریل برجسته‌ترین

چهره‌های انقلابی روسیه در این شهر نمودار شدند.

اولین گروه رهبران تبعیدی بلشویک که در اواخر مارس وارد پتروگراد شدند کامنف، استالین، اسوردلف و مورانف بودند. وقتی که این عده از تبعیدگاههای سیبری به پتروگراد رسیدند روزنامهٔ پراودا با مدیریت و سردبیری مولوتف و شلیاپنیکوف شروع به انتشار کرده و برخلاف روزنامه‌های دیگر نسبت به دولت موقت روش انتقادآمیزی درپیش گرفته بود. رهبران تبعیدی بلشویک که به پتروگراد بازگشته بودند این روش را تایید نکردند و در اولین شمارهٔ پراودا که روز بیست و هشتم مارس تحت نظر کامنف و استالین و مورانف منتشر شد روزنامه روش ملامتری نسبت به دولت موقت و احزاب سوسیالیست دیگر درپیش گرفت. گروه مدیریت جدید پراودا که هنوز نتوانسته بود با لنین تعاس برقرار کند خبر نداشت که لنین روشی کاملاً مغایر با آنها درپیش گرفته و در نطق‌ها و مقالات خود دولت موقت را مورد حمله قرار میدهد. اتفاقاً تروتسکی هم روش مشابه لنین در برابر دولت موقت درپیش گرفته و آندو بیش از هر زمان دیگری بهم نزدیک شده بودند. یک وجه تشابه مهم دیگر نظریات لنین و تروتسکی در این زمان مخالفت هر دو آنها با ادامهٔ جنگ روسیه و آلمان بود، در حالیکه شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد در روز بیست و هفتم مارس باتفاق آراء تصمیم گرفت جنگ با "امپریالیسم آلمان" را ادامه دهد و استالین در شمارهٔ روز ۲۸ مارس پراودا در تایید این تصمیم چنین نوشت:

... شعار "مرگ بر جنگ" که اینروزها بعضی‌ها سر داده‌اند مطلقاً اشتباه و غیر عملی است... ما تصمیم شورای نمایندگان کارگران و سربازان را به ادامه جنگ نا روئیکه ارتش آلمان از فرامین قیصر اطاعت کرده و قصد اشغال خاک ما را دارند تایید میکنیم... دعوت شورا از خلق‌های سراسر جهان برای وادار ساختن دولت‌هایشان به خاتمهٔ جنگ و آغاز مذاکره هم مورد تایید ما است...

تغییر روش روزنامهٔ پراودا نسبت به دولت موقت و احزاب سوسیالیست دیگر روسیه هیجان زیادی در میان بلشویکها بوجود آورد و بعضی از عناصر تندرو در واحدهای کارگری حزب بلشویک خواهان طرد استالین و کامنف و مورانف از حزب شدند. در خارج از حزب بلشویک این تحول بعنوان "پیروزی جناح معتدل حزب بلشویک بر جناح افراطی" تلقی گردید.

روز بیست و نهم مارس استالین در کنفرانس حزب بلشویک در پتروگراد

نطقی ایراد کرد و ضمن آن گفت "دولت موقت هرچند با تردید و تزلزل در جهت انجام خواست‌های توده‌های انقلابی گام برمیدارد، این وضع هم جنبه‌های منفی و هم جنبه‌های مثبتی دارد. در عین حال ضرورتی ندارد که ما دولت موقت را تحت فشار بگذاریم که همه خواست‌های ما را انجام دهد، زیرا عناصر بورژوا که در این دولت وجود دارند سرانجام باید جای خود را به نیروهای اصیل انقلابی بدهند و برنامه‌های موردنظر ما در زمان خود اجرا خواهد شد. در شرایط فعلی ما باید کارهایی را که دولت موقت در جهت انقلاب انجام میدهد تایید کنیم و در برابر اعمال سازشکارانه و ضد انقلابی آن بایستیم. . ." استالین در این نطق همچنین بر ضرورت ایجاد وحدت و هم‌آهنگی با نیروهای دیگر انقلابی تاکید کرد.

مولوتف که بوسیله استالین و کامنف از سردبیری پراودا برکنار شده بود در این جلسه در برابر استالین موضع گرفت، ولی استالین با رد استدلال‌های او بر موضع آشتی‌جویانه خود با دولت موقت و سایر نیروهای چپ که در شورای نمایندگان کارگران و سربازان اکثریت داشتند پافشاری کرد.

موضع مسالمت‌جویانه استالین و کامنف کاملاً با خط مشی لنین در برابر دولت موقت مغایرت داشت. در اولین مقاله لنین پس از انقلاب که از زوریخ به پتروگراد رسید و در شماره سوم آوریل پراودا منعکس شد لنین با قاطعیت در برابر دولت موقت جبهه گرفت و اساس تحولی را که به استعفای تزار و روی کار آمدن دولت موقت انجامید یک توطئه امپریالیستی از طرف انگلیس و فرانسه برای منحرف‌ساختن مسیر انقلاب و ادامه سیاست‌های گذشته حکومت تزاری از طرف فرمانروایان جدید روسیه خواند. لنین در این مقاله دولت موقت را متهم کرد که در اجرای نقشه‌های انگلیس و فرانسه می‌خواهند ارتش شکست‌خورده تزار را تجدید سازمان بدهند و میلیون‌ها کارگر و دهقان روسی دیگر را در این جنگ امپریالیستی قربانی کنند.

نظریات تروتسکی نیز در این زمان کاملاً منطبق با نظریات لنین بود و همزمان با انتشار مقاله لنین در پراودا، تروتسکی نیز در روزنامه‌های بنام "نووی میر" که در نیویورک منتشر میکرد چنین نوشت:

کوچکوف‌ها و میلیکوف‌ها (اعضای دولت موقت) به مردم روسیه می‌گویند حالا که حکومت تزاری سرگون شده خود را بخاطر مافع و مصالح ملی روسیه در جبهه‌های جنگ فریانی کنید. . . اما مافع ملی روسیه هیچ‌ارباطی

با این جنگ امپریالیستی ندارد. دولت موقت هم مثل حکومت تزاری در راه هدف‌های امپریالیستی گام برمی‌دارد و فکر تسخیر لهستان و گالیسیا و قسطنطنیه و ایران و ارمنستان را در سر می‌پرورانند و با ادامه جنگ در مسیر هدف‌های امپریالیستی انگلیس و فرانسه حرکت میکند.

لنین در مقاله دیگری که از طریق کشور بیطرف سوئد برای خواهرش ماریا به پتروگراد فرستاد تقریباً همین کلمات تروتسکی را بکار برد و تشابه عجیب افکار و عقاید آنها بی‌آنکه از مضمون نوشته‌های دیگری خبر داشته باشند در مراحل بعدی موجب همکاری نزدیکی بین آندو گردید. در مقالهای که به آن اشاره شد لنین ضمن حمله به سیاست جنگی دولت موقت از پرولتاریای روسیه خواست که یک نیروی میلیشیای ۷۵۰۰۰۰ نفری بوجود آورند و با گوجکوف‌ها و میلیکوف‌ها و ملاکین و سرمایه‌داران مبارزه کنند...

لنین با همه تلاشی که برای بازگشت سریع به روسیه بعمل می‌آورد تا چند هفته پس از انقلاب در زوریخ بود و نمیتوانست خود را به پتروگراد برساند. دولت موقت با مراجعت این دشمن قسم خورده خود به روسیه مخالفتی نداشت، بلکه انگلیس و فرانسه از دادن ویزای مسافرت و اجازه عبور به لنین از سرزمین‌های تحت تصرف خویش خودداری میکردند.

بجز لنین چند نفر از رهبران سوسیالیست روسیه نیز که بیشتر وابسته به منشویک‌ها و طرفدار دولت موقت بودند در سوئیس مانده و امکان بازگشت به روسیه را بدست نمی‌آوردند. نزدیکترین راه بازگشت به روسیه از سرزمین‌های متصرفی آلمان بود که بعلت حالت جنگ بین آلمان و روسیه عبور از این طریق ممکن نبود. مارتوف که از منشویک‌های تبعیدی مقیم سوئیس بود پیشنهاد کرد که آلمان در ازای گرفتن امتیازی از حکومت انقلابی جدید روسیه با مسافرت انقلابیون تبعیدی روسیه از طریق مناطق متصرفی خود موافقت کند. امتیازی که از طرف مارتوف عنوان شد آزادی اسیران جنگی آلمان در روسیه بود و یکی از رهبران سوسیال‌دمکرات سوئیس بنام "روبرت گریم" نیز حاضر به مذاکره با طرف آلمانی در این باره شد، ولی رهبران دیگر منشویک از شروع هرگونه مذاکره‌ای قبل از موافقت شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد مخالفت کردند.

لنین که میخواست بهر قیمتی شده به پتروگراد مراجعت کند با روبرت گریم وارد مذاکره شد و گفت او و رهبران بلشویک آماده تامین خواستهای آلمانیها برای عبور از مناطق متصرفی آنها هستند و منتظر موافقت شورای پتروگراد

نخواهند شد. ولی با این شرایط فقط ده نفر حاضر بودند بکمک آلمانیها به روسیه مراجعت نمایند.

روبرت گریم حاضر به ادامه مذاکره در شرایطی که پیش آمده بود نشد و لنین یکی دیگر از سوسیالیست‌های "انترناسیونالیست" سوئیس بنام "فرینز پلاتن" را قانع کرد که ترتیب مراجعت آنها را به روسیه با مقامات آلمانی بدهد. پلاتن با سفیر آلمان در سوئیس وارد مذاکره شد و سرانجام موافقت او را با مسافرت مهاجرین روسی جلب کرد. بموجب آنچه تاریخ‌نویسان بلشویک بعدها نوشتند شرایط آلمانیها برای مسافرت آنها خیلی سهل و ساده بوده و به مهاجرین روسی بدون توجه به روش آنها درباره مسئله جنگ اجازه عبور از مناطق متصرفی آلمان داده شده بود، در حالیکه ژنرال هوفمان رئیس ستاد ارتش آلمان در جبهه شرقی بعداً اسرار این ماجرا را افشا کرده و گفت "هدف ما از دادن اجازه عبور به این عده از مناطق متصرفی خود تشدید اختلافات داخلی در روسیه و تضعیف روحیه روسها در جبهه بود. از طریق واسطه‌های مختلف که با این مهاجرین تماس داشتند بما اطمینان داده شد که آنها بمحض مراجعت به روسیه به مخالفت با ادامه جنگ برخوانند خواست و مقدمات امضای قرارداد صلحی را طبق شرایط پیشنهادی ما فراهم خواهند ساخت."

علاوه بر پلاتن واسطه‌های دیگری که در این معامله شرکت داشتند عبارت بودند از "پارووس" رهبر سوسیال دمکرات سابق آلمان که با دولت آلمان همکاری میکرد و "پل‌لوی" سوسیالیست ضد جنگ آلمانی که در آخرین مرحله نقش رابط بین لنین و سفیر آلمان را در سوئیس بازی میکرد. جزئیات قرارومدار لنین با سفیر آلمان هرگز فاش نشد، ولی افشای این خبر که لنین بدون جلب موافقت دولت موقت روسیه و شورای پتروگراد با آلمانیها به توافق رسیده سوئس شدیدی در میان مهاجرین روسی مقیم سوئیس و فرانسه بوجود آورد.

روزیکه لنین و همراهان او از ایستگاه راه‌آهن عازم حرکت بودند عده زیادی برای بدرقه آنها گردآمده و شعارهای انقلابی میدادند و سرود "انترناسیونال" میخواندند. عده کمتری هم در گوشه دیگری از ایستگاه اجتماع کرده و شعار میدادند "جاسوس‌ها!.. جاسوس‌های آلمانی!.. قیصر برای چه خرج مسافرت شما را داده است؟!.."

لنین و همراهان روز سیزدهم آوریل عازم "ترلپورگ" شدند تا از مسیر استکهلم به پتروگراد حرکت کنند. همراهان لنین در این سفر علاوه بر همسرش

کروپسکایا چندتن از رهبران مهاجر بلشویک منجمله زینوویف و رادک و کارپینسکی بودند. بجز بلشویکها در حدود بیست نفر دیگر از مهاجرین روسی هم در میان این گروه مسافرت میکردند و علت موافقت لنین با همراهی این عده کاستن از سوءظنی بود که در مورد ساخت و پیاخت او با آلمانیها بوجود آمده بود. در بندر سوئدی "مالمو" کانتسکی هم به آنها پیوست و در قطاری که لنین و همراهان را به استکهلم میبرد او را در جریان آخرین تحولات انقلاب روسیه گذاشت.

رعدوبرق بهاری

روز شانزدهم آوریل ۱۹۱۷ جمعیت انبوهی در ایستگاه رامآهن فنلاند در پتروگراد اجتماع کرده بودند. نمایندگان کارگران و سربازان و ملوانان و احزاب و گروههای مختلف انقلابی برای استقبال از مهاجرین معروفی که به روسیه بازمیگشتند در ایستگاه حضور یافته و شعارهای انقلابی باخود حمل میکردند. اکثریت قریب باتفاق جمعیت برای استقبال از لنین آمده بودند و درمیان آنها بجز رهبران شناخته شده، بلشویک، چخیدزه رئیس شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد هم دیده میشد. چخیدزه مخصوصا برای تحسین لنین و جلب همکاری او با شورای پتروگراد در مراسم استقبال از لنین حضور یافته بود.

وقتیکه لنین از قطار پیاده شد، چخیدزه اولین کسی بود که به او خیرمقدم گفت و پس از تبریک ورود لنین بنام شورای پتروگراد افزود "ما اعتقاد داریم که مهمترین وظیفه یکایک ما درحال حاضر دفاع از انقلابمان در برابر حملات داخلی و خارجی است و امیدواریم شما هم دراین راه بما کمک کنید! ..."

اما لنین بدون اینکه به سخنان چخیدزه پاسخ دهد، و حتی بدون اینکه ضمن سخن گفتن او را مورد خطاب قرار دهد رو به جمعیت کرده و گفت "رفقا! سربازان، ملوانان، کارگران! من بنام قهرمانان انقلاب پیروزمند روسیه و بنام پیشاهنگان ارتش پرولتاریای بین‌المللی بشما درود میفرستم. . . روزیکه خلق‌های جهان سلاح‌های خود را بسوی استثمارکنندگان کاپیتالیست خود نشانه بگیرند نزدیک است. . . انقلاب روسیه که بدست شما و بهمت شما پیروز شده است عصر تازه‌ای در جهان میگشاید. . . زنده‌باد انقلاب جهانشمول سوسیالیستی!"

لنین از ایستگاه رامآهن مستقیما به مرکز ستاد بلشویکها در قصر "کشه‌سینسکایا" رفت و طی نطقی از بالکن خطاب به گروهی از سربازان و ملوانان و کارگران که در برابر قصر اجتماع کرده بودند گفت که انقلاب روسیه راه را برای

انقلاب جهانی توده‌های زحمتکش خواهد گشود .

لنین سپس به سالنی که رهبران بلشویک در آن اجتماع کرده بودند بازگشت و به نطق‌هایی که از طرف رهبران بلشویک و نمایندگان گروه‌های مختلف ایراد میشد گوش فرا داد . در پایان این سخنرانی‌ها خود او برخاست و در نخستین نطق جامعی که پس از بازگشت به روسیه ایراد نمود بشدت عده‌ای از رهبران بلشویک را که در غیاب او از دولت موقت حمایت کرده بودند مورد انتقاد قرار داد . لبه تیز این حملات متوجه استالین و کامنف بود که روزنامهٔ پراودا را از دست مخالفان دولت موقت گرفته و روش سازشکارانه و مسالمت‌جویانه‌ای نسبت به این حکومت درپیش گرفته بودند .

لنین با صراحت و قاطعیت دولت موقت را بعنوان یک خط‌انحرافی و یک عامل بورژوازی طرد کرد و اکثریت غیر بلشویک شورای نمایندگان کارگران و سربازان را هم مورد انتقاد قرار داد . لنین بطور کنایه بعضی از اعضای این شورا را بعنوان "اپورتونیست‌هایی که حرف‌های فریبنده‌ای می‌زنند ولی در واقع به آرمان سوسیالیسم و طبقه کارگر خیانت میکنند" توصیف کرد و امکان همکاری با آنها را مردود شمرد .

پس از نطق لنین ، کامنف که ریاست این جلسه را به‌عهده داشت و خود مستقیماً مورد انتقاد قرار گرفته بود گفت "ما ممکنست با نظریات ابراز شده از طرف رفیق لنین موافق یا مخالف باشیم ، و مسائلی را که از طرف وی عنوان شد بنحو دیگری ارزیابی کنیم . ولی به‌رحال شخص لنین را رهبر خود می‌شناسیم و در کنار او بسوی پیروزی نهائی سوسیالیسم حرکت خواهیم کرد . . ."

نخستین کار لنین پس از پایان این جلسه رفتن به گورستان و برسر قبر مادرش بود . لنین سپس به‌مرکز ستاد فعالیت بلشویکها در قصر "کشه سینسکایا" بازگشت و یکی از اطاقهای این قصر را برای اقامت خود و همسرش برگزید .

سخنان لنین در نخستین روز بازگشت به روسیه و روش خصمانه‌ای که او نسبت به دولت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان درپیش گرفته بود موج نارضائی شدیدی درمیان سربازان و ملوانان و کارگران و دانشجویان بوجود آورد . روز هفدهم آوریل ملوانان ناوگان دوم بالتیک قطعنامه‌ای صادر نموده و همکاری لنین را با آلمانیها محکوم کردند . در بعضی از اجتماعات کارگری و دانشجویی و نظامی از دولت موقت خواسته شد که تحقیقاتی دربارهٔ چگونگی بازگشت لنین به روسیه و همکاری آلمانیها در ترتیب‌دادن این سفر بعمل آورد و

حتی در پادگان "ولینسکی" موضوع بازداشت لنین با اتهام خیانت مطرح گردید. گروهی از سربازان و ملوانان زخمی هم با شعارهایی که روی آن نوشته شده بود "لنین و رفقایش باید به آلمان برگردند!" دست به تظاهرات زدند.

اوضاع روسیه هنگام بازگشت لنین بسیارآشفته و بحرانی بود. سقوط ناگهانی رژیم سلطنتی نوعی شوک و تکان شدید روحی در روسیه بوجود آورده و مردم را بهت زده کرده بود. آزادی بی حد و حصری که مردم ناگهان به آن دست یافته بودند کارها را بکلی فلج کرده و نظم و انتظام امور را بکلی از هم گسیخته بود. کار در کارخانهها متوقف شده و سربازان دست از جنگ کشیده بودند. اصل اطاعت از رئیس و مافوق در همهجا مفهوم خود را از دست داده و سربازان و کارگران و کارمندان با تشکیل شوراها و کمیتههایی در سربازخانهها و کارخانجات اداره امور را بدست خود گرفته و افسران و مدیران سابق خود را بازداشت کرده و حتی بقتل میرساندند. در جبههها وقت سربازان بیشتر به تشکیل جلسات و استماع سخنرانیها و دادن شعار میگذشت و تعداد فراریان از خدمت روزافزون بود.

در این میان دزدی و چپاول و قتل و جنایت و انواع اعمال خلاف قانون در شهرها در ابعاد وحشتناکی توسعه می یافت و در روستاها هم دهقانان به مصادره املاک و اموال مالکین پرداخته و صاحبان اراضی و ملاکین را فراری داده بودند. دولت موقت نه فقط در سطح کشور، بلکه در پایتخت هم بطور کامل بر اوضاع مسلط نبود.

فردای روزیکه لنین به پتروگراد بازگشت، یک کنفرانس عمومی از احزاب سوسیالیست در قصر "تورید" تشکیل شد. هدف از تشکیل این کنفرانس ایجاد وحدت بین احزاب سوسیالیست و کلیه نیروهای انقلابی برای سروسامان دادن به وضع آشفته کشور بود. سخنرانیهای رهبران همه گروههایی که در این کنفرانس شرکت کرده بودند در جهت تحقق بخشیدن به این هدف بود، مگر لنین که پس از استماع همه سخنرانیها آغاز سخن کرد و با انتقاد شدید از سایر گروهها و حملات مستقیم به رهبران آنها امید هرگونه سازشی را از میان برد. پس از نطق لنین در این کنفرانس، یکی از اعضای سابق کمیته مرکزی حزب بلشویک بنام ژوزف گولدنبیرگ که لنین را بخوبی میشناخت و سالها با او کار کرده بود پشت تریبون رفت و با صدائی که از خشم میلرزید گفت:

"جای خالی آنارشیست معروف باکونین را در این مجلس رفیق لنین پر

کرده است. آنچه ما در اینجا از زبان لنین شنیدیم با هیچیک از اصول مسلم مارکسیسم و دکترین سوسیالدمکراسی تطبیق نمیکرد. لنین مارکسیست و لنین رهبر حزب سوسیالدمکرات یا جناح اکثریت آن (بالشویک) دیگر در میان ما وجود ندارد. امروز لنین تازه‌ای متولد شده است: لنین آنارشیزست که به هیچیک از اصول اخلاقی پای‌بند نیست..."

واکنش نامساعد جامعه روسیه در برابر سخنان لنین و روش ستیزه‌جویانه او حالت اطمینان و امنیت کاذبی در میان رهبران دولت موقت روسیه بوجود آورد. در جلسات روزهای هفدهم و هجدهم آوریل دولت موقت این موضوع با قاطعیت و اطمینان عنوان شد که ارتباطات لنین با آلمانیها و سوءظن مردم روسیه درباره چگونگی بازگشت وی به روسیه بکمک آلمان به موقعیت او لطمه جبران‌ناپذیری زده و در چنین جوی او دیگر خطر عمده‌ای در برابر دولت بشمار نمی‌آید.

"موریس پالئولوگ" سفیر فرانسه در روسیه در آخرین روزهای سلطنت تزار و اوائل انقلاب در یادداشت‌های روزانه خود بتاريخ ۱۸ آوریل ۱۹۱۷ چنین مینویسد:

"امروز میلیکوف (وزیر خارجه دولت موقت) بمن گفت که لنین دیروز در اجتماع نمایندگان شوراها با عکس‌العمل خشم‌آلودی از طرف مردم روبرو شد و وقتیکه با گستاخی و سماجت از لزوم صلح فوری با آلمان سخن میگفت با هو و سروصدای حضار مجبور شد میز خطابه را ترک کند. میلیکوف معتقد بود که دیگر کار لنین تمام شده و اعتماد عمومی از وی سلب گردیده است، ولی من باندازه او خوشبین نیستم و مکر نمیکنم لنین باین سادگی از میدان بدر برود."

از میان اعضای دولت موقت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان فقط کرنسکی بود که خطر لنین را ناچیز نمی‌شمرد و به همکاران خود درباره وی هشدار میداد. یکی از اعضای هیئت اجرائی شورای پتروگراد بنام "زنزینوف" بعدها نوشت که در نخستین روزهای ورود لنین به روسیه و جنجال‌آفرینی‌های او کرنسکی با نگرانی زیادی به من گفت "این مرد انقلاب ما را به تباهی خواهد کشانید..."

چند روز پس از جلسه طوفانی کاخ "تورید" که در آن لنین با مخالفت‌های

شدیدی روبرو شد جلسهای از کلیه رهبران بلشویک در مرکز ستاد عملیاتی حزب تشکیل گردید. لنین که شخصا دستور تشکیل این جلسه را داده بود در آغاز جلسه بطور خلاصه برنامه و خط مشی خود را بیان کرد و با لحنی دیکتاتورانه گفت منظور من از دعوت شما به این جلسه بحث و قانع کردن شما برای پذیرفتن این برنامه نیست. کسانی که نمیتوانند در این راه با ما همراهی کنند میتوانند از ما جدا شوند. بسیاری از بلشویکهای قدیمی مخالفت خود را با روش لنین و برنامههای او اعلام کردند و از جلسه خارج شدند و فقط کسانی در جلسه ماندند که به اطاعت کورکورانه از فرامین لنین گردن نهاده بودند.

دو روز بعد از این جلسه لنین تز خود را درباره جنگ و انقلاب در روزنامه پرودا منتشر کرد. در این مقاله لنین در پاسخ این سؤال که "چگونه میتوان به جنگ خاتمه داد" چنین پاسخ میدهد:

"جنگ نتیجه توسعه سرمایه‌داری در جهان طی پنجاه سال اخیر است. . . باتوجه به ماهیت امپریالیستی این جنگ خاتمه‌دادن به آن و برقراری یک صلح دمکراتیک و پایدار بدون انهدام سرمایه‌داری امکان‌پذیر نیست. برای اینکه جنگ بطور کامل و برای همیشه خاتمه یابد باید پرولتاریا قدرت را بدست بگیرد. در روسیه امکان بقدرت رسیدن پرولتاریا از طریق شورای نمایندگان کارگران و سربازان فراهم شده و انقلاب روسیه میتواند سرآغازی برای تبدیل جنگ‌های امپریالیستی به جنگ‌های داخلی و بقدرت رسیدن پرولتاریا در کشورهای دیگر سرمایه‌داری باشد."

باین ترتیب لنین به یک عقب‌گرد تاکتیکی تازه برای انطباق خود با شرایط جدید دست زد و اصل حکومت شوراهای را بجای پارلمان که قبلا از آن دفاع میکرد پذیرفت. اما در مسئله جنگ او همچنان در اعتقاد خود درباره خاتمه دادن به جنگ بین کشورها و ایجاد جنگ‌های داخلی برای سرنگون ساختن حکومت‌های سرمایه‌داری پابرجا بود.

لنین برای اینکه بکلی حزب را از گذشته خود جدا کند تصمیم گرفت نام حزب بلشویک را که در واقع بمعنی اکثریت حزب سوسیال‌دمکرات روسیه بود، حزب کمونیست روسیه تبدیل نماید. لنین در توجیه این تصمیم نوشت "اکثریت رهبران سوسیال‌دمکرات و روزنامه‌های سوسیال‌دمکرات و نمایندگان سوسیال‌دمکرات در پارلمان‌های اروپا به آرمان سوسیالیسم خیانت کرده و در لاک منافع بورژوازی طی خود خزیدماند. ما دیگر باید راه خود را از آنها جدا کنیم و برای

پایان بخشیدن به جنگ‌های امپریالیستی و استقرار یک صلح واقعی از طریق انقلاب جهانی پرولتاریا تلاش پیگیر و تازهای را آغاز کنیم". تز جدید لنین در واقع انقلاب روسیه را هم بعنوان یک انقلاب بورژوازی مورد سؤال قرار داد و لزوم تکمیل آن را با یک انقلاب سوسیالیستی تجویز مینمود.

پافشاری و سماجت لنین در تحمیل نظریات خود به دیگران و گرایش حزب به روش‌های افراطی در عین حال که موجب رنجش و جدائی عدمای از بلشویک‌های قدیمی از لنین شد، توده مردم را تحت تأثیر قرار داد و تعداد اعضای حزب بتدریج روبفزونی نهاد.

در این میان افشای ماجرای عضویت مالینوسکی، مرد مورد حمایت و مورد اعتماد لنین در سازمان "اوخرانا" یا پلیس مخفی تزار مشکلات و محظورات تازهای برای لنین بوجود آورد، ولی لنین این بحران را هم از سر گذراند. ماجرای عضویت مالینوسکی در پلیس مخفی روسیه پس از انتشار اسناد و پرونده‌های اوخرانا از طرف دولت موقت فاش شد. بموجب این اسناد مالینوسکی که سالها نماینده مورد اعتماد لنین در روسیه و مهمترین مقام حزب بلشویک بود از اعضای رسمی و قدیمی پلیس مخفی تزاری بوده و علاوه بر گزارش تمام اسرار حزب به پلیس در بازداشت اکثر رهبران حزب منجمله استالین و اسوردلف نقش موثری داشته است.

از روز هفتم تا دوازدهم مه ۱۹۱۷ رهبران و فعالین بلشویک در سراسر روسیه کنفرانسی تشکیل دادند تا خط مشی جدید حزب را پس از انقلاب مورد بررسی قرار داده برنامه کارآینده خود را تعیین کنند. در این کنفرانس بعضی از رهبران معروف بلشویک از جمله کامنف و کالینین معارضه و مقابله حزب را با منشویک‌ها و سایر گروههای چپ مورد انتقاد قرار داده و خواهان وحدت کلیه نیروهای چپ برای پیشبرد هدفهای انقلاب شدند. استالین که قبل از بازگشت لنین به روسیه از طرفداران سرسخت وحدت با سایر نیروهای چپ و حتی طرفدار همکاری با دولت موقت بود در این کنفرانس هیچ اظهارنظری نکرد، ظاهراً او متوجه این واقعیت شده بود که مقابله با لنین بیفایده است و با برای حفظ موقعیت خود ترجیح میداد که در مقابل لنین قرار نگیرد.

همانطور که استالین پیش‌بینی میکرد کنفرانس با تسلط کامل لنین برحزب و تأیید نظریات او به پایان رسید. اظهارنظرهای طرفداران ملایمت و اتحاد با نیروهای چپ مورد توجه قرار نگرفت و در قطعنامه کنفرانس منشویک‌ها به

"ملی‌گرائی" و "سازشکاری" متهم شدند. کنفرانس بلشویکها هرگونه همکاری با دولت موقت را هم مردود شمرد و آنرا "دولت ملاکین و سرمایه‌داران" خواند. پس از پایان کنفرانس چندتن از بلشویکهای قدیمی حزب را ترک گفتند ولی کامنف باوجود انتقاد علنی از سیاست‌های لنین در کنفرانس در حزب باقی ماند و خود را در اختیار لنین گذاشت.

بلشویکها بعد از این کنفرانس دست به فعالیت گسترده‌ای در سراسر روسیه زدند. هدف اصلی فعالیت‌های جدید نفوذ در اتحادیه‌های کارگری و صفوف ارتش بود و لنین این فعالیت‌ها را شخصا هدایت میکرد. هدف نهائی این فعالیت‌ها بدست‌گرفتن شوراهای کارگران و سربازان بود. بموازات آن لنین شعار تازه‌ای بر سر زبانها انداخت و آن اینکه "همه قدرتها باید در شوراها متمرکز شود!". شعار همه قدرتها برای شوراها که بعدا مبنای تبدیل نام روسیه به کشور شوراها یا "شوروی" شد برای این منظور عنوان گردید که قدرت حکومت از دست دولت خارج شود و دیکتاتوری پرولتاریا از طریق شوراها تحقق یابد.

اشتباه وزیر خارجه، دولت موقت "میلیکوف" و ارسال یادداشتی از طرف وی به دولت‌های خارجی که مغایر نظر شورای نمایندگان کارگران و سربازان بود به نقشه‌های لنین در تضعیف دولت کمک کرد. میلیکوف در یادداشت خود به دول خارجی بر ادامه اتحاد روسیه با متعین خود ادامه جنگ "تأصول پیروزی نهائی بر آلمان" تاکید کرد. ارسال این یادداشت که با نظریات اکثریت شورای نمایندگان کارگران و سربازان مغایرت داشت با انتقادات شدیدی در شورا مواجه شد و روز هشتم مه هیئت اجرائیه شورا قطعنامه‌ای را تصویب کرد که بموجب آن از ملل کلیه کشورهای درحال جنگ دعوت شده بود دولت‌های خود را برای خاتمه‌دادن به جنگ و آغاز مذاکرات صلح "بدون انضمام خاک یا پرداخت غرامت" تحت فشار بگذارند. در این قطعنامه از احزاب سوسیالیست جهان نیز برای تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای تحقق‌بخشیدن به این هدف دعوت شده بود.

مغایرت آشکار تصمیمات شورای نمایندگان کارگران و سربازان با اظهارات و یادداشت‌های میلیکوف نشان داد که در پتروگراد دو دولت وجود دارد. بدنبال بروز این اختلاف تظاهراتی نیز علیه دولت موقت آغاز شد و شوراهای کارگران و سربازان در نقاط مختلف روسیه، که تعداد آنها روبه فزونی بود و بتدریج تحت نفوذ بلشویکها قرار میگرفتند با ارسال سیل تلگرافات به پتروگراد خواهان استعفای

میلیکوف و سایر عناصر بورژوا - لیبرال دولت موقت شدند .
 روز دوازدهم مه گوجکوف وزیر جنگ دولت موقت که مخالف اصلی سیاست
 شوراها درباره جنگ بود استعفا داد و چند روز بعد میلیکوف از وزارت خارجه
 استعفا کرد . روز هفدهم مه " له وف " نخست‌وزیر از شورای نمایندگان کارگران و
 سربازان خواست برای ایجاد هم‌آهنگی بین شورا و دولت موقت اعضای هیئت
 اجرائیه شورا به کابینه بپیوندند . در کابینه جدید که همچنان بریاست " لوف "
 تشکیل گردید ، کرنسکی وزارت جنگ و نیروی دریائی را بعهده گرفت و پنج نفر
 سوسیالیست منجمله ویکتور چرنف رهبر حزب سوسیالیست انقلابی و " تسرتلی "
 رهبر منشویک‌ها پست‌های مهم دیگر را اشغال کردند .

کابینه جدید از عناصر بورژوا و لیبرال اولین دولت موقت تصفیه شده و
 یک ترکیب سوسیالیستی و انقلابی داشت . با وجود این دولت جدید نه می‌توانست
 برای حل مشکلات داخلی چاره‌ای بیندیشد و نه قادر به اجرای سیاست صلح‌جویانه
 خود بود . شعارهایی که برای خاتمه‌دادن به جنگ و آغاز مذاکرات صلح براساس
 عدم انضمام خاک یا پرداخت غرامت عنوان میشد عملی بنظر نمی‌رسید و با ورود
 آمریکا به جنگ ، متفقین که پیروزی خود را نزدیک میدیدند دیگر حاضر به دادن
 امتیازی به دول متخاصم نبودند .

اوضاع اقتصادی در نتیجه هرج و مرج و کم‌کاری و مشکلات ناشی از جنگ
 روزبروز وخیم‌تر میشد و ناتوانی دولت در حل این مشکلات زمینه مساعدی برای
 پیشرفت برنامه‌های لنین فراهم میساخت . حرفهای ساده و شعارهای تند و انقلابی
 لنین بیشتر از وعده و وعید رهبران شورا و دولت و دعوت آنها به صبر و
 شکیبائی در مردم بخصوص طبقه کارگر اثر می‌گذاشت . حضور قریب یکمده و پنجاه
 هزار سرباز و ملوان در پتروگراد و اطراف آن هم عامل فشاری بر دولت بود و
 لنین با استفاده از ناراضی‌تی و بلاتکلیفی این عده آنها را هم بطرف خود جلب
 مینمود .

تشکیل کنگره شوراها روسیه در شانزدهم ژوئن ۱۹۱۷ نقطه عطف مهمی
 در تاریخ مبارزات سیاسی این دوران بشمار می‌آید . در این کنگره که با حضور
 نمایندگان از سراسر روسیه در پتروگراد تشکیل شد لنین و کرنسکی در برابر هم
 قرار گرفتند و موارد اختلاف نیروهای انقلابی روسیه بیش از پیش نمایان گردید .
 لنین روز هفدهم ژوئن نطقی در این کنگره ایراد کرد و در مقام مقایسه
 انقلاب روسیه با انقلاب فرانسه ، کنگره شوراها را معادل کنوانسیون در انقلاب

فرانسه خواند. شعار اصلی لنین در این نطق انحلال دولت موقت و تفویض کلیه اختیارات و قدرت حکومت به شوراهای بود.

کرنسکی که خود یکی از رهبران شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد و عضو دولت موقت بود پس از نطق لنین در پشت تریبون قرار گرفت و گفت راهی که لنین در پیش پای ما میگذارد، انقلاب روسیه را به بیراهه خواهد کشاند، همه آزادیهای مردم روسیه را از میان خواهد برد و به تجزیه کشور خواهد انجامید. کرنسکی در ادامه نطق خود خطاب به لنین گفت:

"شما به ما توصیه میکنید راه انقلاب ۱۷۹۲ فرانسه را دنبال کنیم. یعنی این کشور را بیش از پیش بسوی آشفتگی و هرجومرج سوق دهیم و در پایان این هرج و مرج و آشوب راه را برای ظهور یک دیکتاتور جدید هموار سازیم، همچنانکه اشتباهات و زیاده‌رویهای رهبران انقلاب فرانسه آنکشور را به دیکتاتوری سوق داد. ما برای آزادی و دمکراسی انقلاب کرده‌ایم و نباید با تکرار اشتباهات تاریخی این آزادی را از دست بدهیم..."

اما واقعیت اینست که سخنان لنین بیش از سخنان کرنسکی مورد استقبال اعضای کنگره قرار گرفت و سربازان و ملوانان که بخش مهمی از اعضای کنگره را تشکیل میدادند بیش از دیگران برای لنین ابراز احساسات کردند، که خود زنگ خطری بشمار میرفت.

در حالیکه کنگره هنوز به کار خود ادامه میداد در و دیوار پتروگراد، بخصوص کارخانه‌ها و سربازخانه‌های شهر از پوستره‌های بزرگ بلشویکها برای دعوت به دموکراسیون و راهپیمایی در روز بیست و سوم ژوئن پر شد. موضوع این راهپیمایی که به اجتماعی در مقابل محل تشکیل کنگره منجر میشد "مقابله با ضد انقلاب" عنوان شده بود.

صبح روز بیست و دوم ژوئن، یک روز قبل از تاریخ تعیین شده برای تظاهرات، چخیدزه رئیس شورای پتروگراد به کنگره، شوراها اطلاع داد که بلشویکها قصد دارند بعضی از واحدهای مسلح نظامی را در این راهپیمایی شرکت دهند و ممکنست برخوردهای خونینی روی دهد. کنگره با اکثریت آراء تصمیم گرفت این راهپیمایی را لغو کند و نمایندگان کنگره بعد از ظهر همان روز به کارخانه‌ها و سربازخانه‌ها و مراکز جمعیت اعزام شدند تا تصمیم کنگره را با اطلاع عموم برسانند.

صبح روز بیست و سوم ژوئن روزنامه پراودا در حالیکه قسمت بزرگی از

بالای صفحه اول آن سفید بود انتشار یافت. کمیته مرکزی حزب بلشویک تمام شب را جلسه داشت و چون در ساعت نزدیک صبح تصمیم به لغو برنامه راهپیمایی گرفت، اعلامیه مربوط به دعوت برای راهپیمایی را در آخرین لحظه از صفحه اول روزنامه برداشته بودند.

کنگره شوراها در این روز صحنه مشاجرات لفظی شدیدی شد، نمایندگان بلشویک به تصمیم کنگره اعتراض کرده و اتهامات مربوط به توطئه برای ایجاد اغتشاش از طرف بلشویکها را رد میکردند، ولی چند تن از نمایندگان کنگره به شدت روش ماجراجویانه بلشویکها را مورد حمله قرار دادند و "تسرتلی" رهبر معروف منشویکها برای نخستین بار بلشویکها را به توطئه علیه انقلاب روسیه متهم ساخت. تروتسکی هم در این جلسه حضور داشت ولی با برنامه‌هایی که برای همکاری با لنین در نظر داشت سکوت اختیار کرد.

اسرار "توطئه ژوئن" بعدها فاش گردید و معلوم شد هدف اصلی بلشویکها در این راهپیمایی حمله به مقر دولت موقت در میدان مارینسکی، بازداشت اعضای دولت موقت و در دست گرفتن قدرت و اختیارات حکومت از طرف کمیته مرکزی حزب بلشویک و سرانجام وادار ساختن کنگره شوراها به تأیید این حکومت جدید بوده است. مقاومت کنگره و شکست توطئه موجب تضعیف لنین و سرافکندگی بلشویکها شد. ولی لنین بیدار نبود که از این بادهای بلرزد و باین سادگی‌ها میدان را خالی کند.

لنین تصمیم گرفت برای مدتی استراحت و تجدید قوا و طرح نقشه‌های تازه از پتروگراد خارج شود و باین منظور چندروز پس از اجرای راهپیمایی یا "توطئه" ژوئن عازم خانه بیلاقی یکی از دوستان قدیمی خود در "نیولا" در مجاورت فنلاند شد. لنین در مدت اقامت خود در این خانه هیچ چیز نمی‌خواند، گاهی پیاده روی میکرد و ساعتها روی یک پتو دراز کشیده و در افکار و اندیشه‌های خود غوطه‌ور میشد.

دوران استراحت لنین ساعت شش صبح روز هفدهم ژوئیه به پایان رسید. در این ساعت لنین با ضرباتی که به شیشه پنجره اطاقش زده میشد از خواب بلند شد و در پشت پنجره یکی از همکاران حزبی خود "ساولیف" را دید. ساولیف گفت که در پتروگراد شورش آغاز شده، تظاهرکنندگان در خیابانها براه افتاده‌اند و احتمال برخوردهای شدیدی بین شورشیان و نیروهای دولتی وجود دارد. لنین دیگر منتظر جزئیات قضیه نشد و گفت "عجله کنیم!"

۱۱ قیام ژوئیه

لنین قبل از حرکت به "نیولا" به اعضای کمیته مرکزی حزب و فعالین بلشویک دستور داده بود که در غیاب او فعالیت خود را برای رخنه کردن در صفوف ارتش و کارگران افزایش دهند و زمینه را برای یک حرکت تازه در زمان مناسب فراهم سازند. ساولیف در بین راه نیولا تا پتروگراد ضمن شرح مقدمات شورشی که در پتروگراد آغاز شده به لنین گزارش داد که فعالین و آشوبگران حزبی در غیاب او در کار خود موفقیت فوق العاده‌ای بدست آورده‌اند، آشوبگران حزبی نه فقط در میان نیروهای مستقر در پتروگراد و ناوگان بالتیک، بلکه در کلیه شهرهای بزرگ و حتی خطوط مقدم جبهه با برنامه منظمی شروع بکار کرده و سربازان را به ترک خدمت و بازگشت به شهرها و روستاهای خود تشویق مینمودند. در روستاها هم تحریکات وسیعی بین دهقانان آغاز شده و آنها را به تصرف و تصاحب زمین‌های زراعتی و اخراج مالکین از روستاها وادار میکردند. روزنامه "پراودا" شماره‌های مخصوصی بنام "سولداتسکایا پراودا" و "اوکوپنایا پراودا" برای سربازان و ملوانان چاپ میکرد و این روزنامه‌ها که پر از مطالب تحریک‌آمیز علیه دولت موقت و دعوت از سربازان و ملوانان به ترک خدمت و پیوستن به صفوف انقلابیون بود بطور آشکار در جبهه‌ها توزیع میشد.

قبل از تشدید فعالیت بلشویکها در میان افراد ارتش روسیه، کرنسکی وزیر جنگ دولت موقت در بیست و نهم ژوئن طرح حمله بزرگی را در جبهه جنوب غربی تهیه کرد و با تصویب این طرح از طرف هیئت اجرائیه مرکزی شوراها فرمان حمله به ژنرال بروسیلوف ابلاغ گردید. حمله روز اول ژوئیه ۱۹۱۷ آغاز شد و نیروهای روسیه در هفته اول جنگ پیروزی‌هایی بدست آوردند. پیشروی این نیروها در هفته دوم متوقف شد و از هفته سوم حمله متقابل نیروهای آلمان آغاز گردید.

طرح حمله کرنسکی از ابتدا در میان سربازان پتروگراد و ملوانان "کرونشتاد" با مقاومت و عدم رضایت روبرو شد و پس از متوقف شدن پیشروی نیروهای روسیه و آغاز حملات متقابل آلمانیها، این ناراضیها زمینه را برای طغیان در میان نیروهای مسلح فراهم ساخت.

کمیته مرکزی حزب بلشویک که زمینه را برای آغاز حرکت تازهای مناسب میدید عصر روز پانزدهم ژوئیه جلسهای برای بررسی این مسئله تشکیل داد. در پایان این جلسه طوفانی تصمیم گرفته شد تظاهرات و راهپیمایی تازهای ترتیب داده شود و حزب بلشویک رسماً رهبری این تظاهرات را بعهده بگیرد. اعلامیه دعوت به تظاهرات تهیه و برای چاپ به روزنامه پراودا فرستاده شد، ولی در ساعات آخر شب خبر رسید که دولت موقت از برنامه تظاهرات و موضوع شرکت سربازان و ملوانان در آن اطلاع یافته و تدابیر شدیدی برای مقابله با آن اتخاذ کرده است. کمیته مرکزی حزب از نیمه شب جلسه دیگری تشکیل داد و چون پیشبینی میشد هیئت اجرائیه شوراها هم تظاهرات را ممنوع کند سرانجام تصمیم به لغو تظاهرات گرفته شد. اعلامیه دعوت به تظاهرات را در آخرین لحظه از زیر چاپ درآوردند و روزنامه پراودا یکبار دیگر با قسمت سفید بزرگی در صفحه اول خود انتشار یافت.

اما قبل از ابلاغ لغو برنامه تظاهرات و انتشار روزنامه پراودا ملوانان کرونشتاد طبق برنامه قبلی از صبح روز شانزدهم ژوئیه در اسکلههای پتروگراد پیاده شده و در صفوف منظم بطرف مرکز حزب بلشویک حرکت کرده بودند.

حرکت هزاران ملوان در خیابانهای پتروگراد و اجتماع آنها در برابر مقر حزب بلشویک منظره شهر را تغییر داد. احتمال آغاز یک قیام مسلحانه و شایعه سقوط قریب الوقوع دولت موقت اضطراب و آشفتگی تازهای در پایتخت بوجود آورد. دولت موقت هنوز عکس العملی نشان نداده بود و رهبران حزب بلشویک هم پس از لغو برنامه تظاهرات نمیدانستند در برابر وضعی که پیش آمده چه روشی درپیش بگیرند. چندی از رهبران حزب پیشنهاد کردند نظر لنین را جویا شوند و ساولیف در اجرای این پیشنهاد عازم "نیولا" شد.

وقتیکه لنین به مقر حزب بلشویک در پتروگراد رسید قریب بیست هزار نفر که اکثر آنها ملوان بودند محوطه وسیع مقابل حزب را اشغال کرده بودند. لنین که هنوز کاملاً در جریان وقایع قرار نگرفته و قادر به اتخاذ تصمیم قاطعی نبود در نطقی که خطاب به ملوانان ایراد کرد جز حملات مستقیم بدولت موقت

و انتقادات غیرمستقیم از رهبران شوراها مطلب تازه‌ای عنوان نکرد. او نه از ملوانان خواست به تظاهرات خود ادامه دهند و نه آنها را به شورش دعوت کرد، زیرا از پیروزی شورش در این شرایط اطمینان نداشت.

لنین که نمیخواست مسئولیت شکست احتمالی حرکت ملوانان را بپذیرد ادامه صحبت با ملوانان را به لوناچارسکی واگذار کرد و از او خواست که هرطور صلاح میدانند این تظاهرات را اداره کند. علت انتخاب لوناچارسکی برای این مأموریت محبوبیت او در میان ملوانان بود و لوناچارسکی هم پس از نطق کوتاهی در پیشاپیش صفوف ملوانان بطرف قصر "تورید" مقر شوراها براه افتاد. در مسیر این راهپیمایی بسوی قصر تورید هزاران کارگر که بیشتر آنها مسلح بودند به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و شورش که کمیته مرکزی حزب بلشویک از تایید رسمی آن خودداری کرده بود عملاً شکل گرفت.

ملوانان و سایر تظاهرکنندگان ساعت پنج بعدازظهر به میدان تورید رسیدند و با لحنی پرخاشجویانه از وزیران سوسیالیست عضو هیئت اجرائیه شوراها خواستند که بدیدن آنها بیایند. ویکتور چرنف رهبر حزب سوسیالیست‌های انقلابی اولین وزیری بود که در برابر جمعیت ظاهر شد. او با ایرادسخنانی در برابر جمعیت که بر اثر ازدحام و سروصدای زیاد شنیده نمیشد سعی کرد جمعیت را آرام کند، ولی سودی نبخشید و چرنف تصمیم گرفت نزد همکاران خود بازگردد. در این موقع چند ناوی قوی‌هیکل که در صف مقدم تظاهرکنندگان بودند او را در میان گرفتند و بزور بداخل اتومبیلی که در مقابل قصر توقف کرده بود بردند. چرنف ظاهراً به گروگان گرفته شده بود.

این واقعه تشنج شدیدی در میان جمعیت بوجود آورد. چندتن از کارگران عضو حزب سوسیالیست انقلابی بداخل قصر رفته به رهبران شوراها گفتند "رفیق چرنف بدست چند نفر از تظاهرکنندگان بازداشت شده است... کمک کنید... ممکن است او را قطعه قطعه کنند!"

با شنیدن این خبر جمله بشدت متشنج شد. رئیس جلسه که بزحمت میتوانست صدای خود را بگوش دیگران برساند از کامنف و مارتوف و تروتسکی خواست که کمک چرنف بشتابند. هر سه آنها در برابر جمعیت ظاهر شدند ولی فقط تروتسکی با جمعیت خشمگین سخن گفت و بالاخره توانست آنها را آرام کند. چرنف آزاد شد و دست در دست تروتسکی به قصر تورید بازگشت.

"راسکولینکوف" رهبر ناویان سرخ بعد از این صحنه نمیدانست چه بکند.

از طرف کمیته مرکزی حزب بلشویک به او دستور صریحی داده نشده و فقط گفته شده بود هرطور که شرایط و جو موجود ایجاب میکند عمل نماید. او هنوز میتوانست به ملوانان دستور حمله به داخل قصر تواریخ و بازداشت کلیه رهبران شوراها را صادر کند، ولی از عواقب این کار بیمناک بود و سخنان تروتسکی و آزادی چرنف از طرف ناویان هم او را بیشتر دچار تردید کرد.

تردید و بی‌تصمیمی راسکولینکوف موجب شد که ملوانان بتدریج از ادامه تظاهرات دست برداشته و میدان را ترک کنند. کمی پس از خالی شدن میدان از طرف ناویان، افراد هنگ ذخیره ۱۷۶ پتروگراد که طرفدار بلشویکها بودند وارد میدان شدند ولی از رهبران بلشویک کسی برای هدایت آنها نمانده بود. در نتیجه افراد این هنگ هم پس از مقداری سروصدا و دادن چند شعار انقلابی میدان را ترک گفتند.

ساعت هفت بعدازظهر سومین موج تظاهرکنندگان که کارگران کارخانه عظیم "پوتیلوف" بودند وارد میدان شدند و نمایندگان آنها بزور وارد تالار جلسه کنگره شدند. یکی از آنان که تفنگی بدست داشت پشت تریبون رفت و پس از شلیک چند گلوله هوایی برای فرونشاندن ازدحام در میان بحت و حیرت نمایندگان شروع به صحبت کرد. چخیدزه که ریاست جلسه را بعهده داشت با خونسردی سخنان او را گوش کرد و در پایان دستور کتبی هیئت اجراییه شورا را که از کارگران میخواست با آرامش متفرق شده و به خانه‌های خود برگردند بدست او داد. ناطق مسلح در برابر این دستور نمیدانست چواکنشی نشان دهد که رفقایش او را از پشت تریبون پائین آورده و از جلسه خارج کردند.

این آخرین مرحله قیام ماه ژوئیه بود که بدون نتیجه به پایان رسید. علت شکست این قیام تردید و عدم قاطعیت رهبران بلشویک منجمله خود لنین در این مرحله و عدم هماهنگی بین نیروهای شرکت‌کننده در این حرکت بود که خود از بی‌تصمیمی و عدم برنامه‌ریزی از طرف رهبری حزب بلشویک ناشی میشد. هر چند بعدها در توجیه این تردید و بی‌تصمیمی گفته شد که در آن زمان شرایط پیروزی قیام فراهم نبوده و نیروهای تحت فرمان دولت موقت و قزاق‌ها که در مقابل بلشویکها قرار داشتند در آن شرایط قدرت سرکوبی این قیام را داشتند.

قیام نافرجام ژوئیه ۱۹۱۷ دو نتیجه بیار آورد: دستور بازداشت لنین و رهبران حزب بلشویک و تغییر نخست‌وزیر دولت موقت.

در تاریخ نوزدهم ژوئیه دولت موقت دستور بازداشت لنین، زینوویف،

گامنف، لونا چارسکی، راسکولینکوف و مادام کولونتای را صادر کرد. اتهام آنها اخلال در صفوف ارتش، تحریک به قیام مسلحانه و دریافت کمک‌های مالی از دشمن (آلمان) بود. لنین وقتیکه این اتهامات را خواند به تروتسکی که در آنموقع با بلشویکها روابط نزدیکی برقرار کرده بود گفت "با این اتهامات ما را تیرباران خواهند کرد!". ولی تروتسکی در پاسخ لنین گفت "من هیچ نگران نیستم. دشمنان ما اراده و جرئت لازم برای این کار را ندارند".

تروتسکی حق داشت. دولت موقت حتی در تعقیب و بازداشت لنین و یارانش هم جدی و قاطع نبود.

روز بیست و یکم ژوئیه پرنس "لئوف" از ریاست دولت موقت استعفا داد و کرنسکی بجان‌شینی وی برگزیده شد.

با تعیین کرنسکی بریاست دولت موقت لنین که پس از صدور حکم بازداشت خود از طرف دولت موقت درخانه کارگری بنام "آلیلیوف" (پدرزن بعدی استالین) مخفی شده بود تصمیم گرفت موقتا از روسیه خارج شود. زینوویف هم دراین خانه همراه لنین بود و اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک که هنوز آزادانه فعالیت میکردند تصمیم گرفتند آندو را بوسیله مردی بنام "شوتمن" از مرز روسیه و فنلاند خارج کنند.

لنین و زینوویف برای خروج از مرز تغییر قیافه داده و بلباس کارگران ملبس شدند. لنین ریش و سبیل خود را تراشید و یک کلاه‌گیس بر سر بی‌موی خود گذاشت و زینوویف برعکس او ریش گذاشت و موهای بلندش را کوتاه کرد. هر دو با اسناد هویت ساختگی بدون برخورد با مشکلی از مرز خارج شدند. لنین به اتفاق شوتمن عازم هلسینکی شد و زینوویف در نزدیکی مرز روسیه و فنلاند در خانه کارگری اقامت گزید تا در اولین فرصت مناسب بروسیه بازگردد.

در هلسینکی شوتمن با همکاری یکی از اعضای پارلمان فنلاند ترتیبی داد که لنین در خانه رئیس پلیس هلسینکی اقامت کند. این مطمئن‌ترین جا برای مخفی شدن یک فراری تحت تعقیب بود!

در این فاصله آپارتمان لنین و خانه‌های خویشان و نزدیکان او درپتروگراد برای یافتن او بازرسی شد و همسر لنین و خواهرش "آنا" را با شوهرش بازداشت کردند تا شاید خبری از محل اختفای لنین بدهند. ولی چند روز بعد که خبر خروج لنین از مرز جسته و گریخته شنیده شد بازداشت‌شدگان را آزاد کردند.

بدنبال فرار لنین و زینوویف و متواری شدن عدمای از رهبران فعال و پرتحرک حزب بلشویک از فعالیت بلشویکها کاسته شد و اعتبار حزب نیز بشدت لطمه خورد. در یکچنین موقعیت بحرانی و دوران افول بلشویکها بود که تروتسکی رسماً به حزب بلشویک پیوست و در خلا موجود از موقعیت ممتازی در حزب برخوردار شد.

موج برمیگردد

از اواسط ژوئیه که طرح بلشویکها برای بدست گرفتن قدرت با شکست مواجه شد، تا سپتامبر ۱۹۱۷ موقعیت حزب بلشویک روز بروز ضعیف تر میشد و لنین که همچنان در فنلاند مانده بود امید بازگشت به روسیه را از دست میداد، اما چندی حرکت اشتباه از طرف کرنسکی و ژنرال های روسی زمینه را برای بازگشت قدرت بلشویکها فراهم ساخت.

روز سی ام ژوئیه کرنسکی "بوریس ساوینکوف" را به معاونت وزارت جنگ منصوب کرد و در همان روز به پیشنهاد وی ژنرال "کورنیلوف" را بفرماندهی کل نیروهای روسیه برگزید. ژنرال کورنیلوف پس از شکست حمله بزرگ در جبهه جنوب غربی بفرماندهی نیروهای روسیه در این جبهه منصوب شده و با وضع مقررات شدید نظامی و اعدام فراریان از جبهه به وضع آشفته این جبهه سرو صورتی داده بود. با وجود این بهترین توصیفی که از او شده این جمله ژنرال بروسیلوف رئیس ستاد ارتش روسیه است که گفته بود "کورنیلوف قلب شیر و مغز گوسفند را دارد!"

مهمترین خصوصیت کورنیلوف که کرنسکی را ترغیب به انتصاب وی به فرماندهی کل نیروهای روسیه نمود اعتقاد سرسختانه او به دیسیپلین نظامی بود که در مدت فرماندهی کوتاهش در جبهه جنوب غربی نتایج چشمگیری داشت. کرنسکی و کورنیلوف هر دو در این امر متفق الرای بودند که برهم خوردن دیسیپلین نظامی در پشت جبهه و فعالیت های سیاسی در خط مقدم جبهه از قدرت نظامی ارتش روسیه کاسته و باید به این وضع خاتمه داده شود.

کورنیلوف همزمان با وضع مقررات شدید نظامی در جبههها درصدد برآمد به نفوذ بلشویکها در شوراها و واحدهای نظامی پتروگراد خاتمه دهد و بهمین منظور روز نوزدهم اوت چند لشکر سواره نظام و قزاق را در نزدیکی پتروگراد متمرکز

ساخت تا در فرصت مناسب بلشویکها را سرکوب نماید. در جریان این نقل و انتقالات کورنیلوف به رئیس ستاد خود ژنرال "لوکومسکی" گفته بود:

"... دیگر وقت آن رسیده است که بحساب این جاسوس‌های آلمانی برسیم. همه این جاسوسان، و در رأس آنها لنین را باید اعدام کرد... شورای کارگران و سربازان پتروگراد هم باید منحل شود. سربازان حق ندارند بحز اوامر فرماندهان خود از دستورات تشکیلات دیگری اطاعت کنند... من ژنرال کریموف را بفرماندهی نیروهای مامور پتروگراد منصوب میکنم و یقین دارم که اگر لازم باشد همه اعضای شورای پتروگراد را بدار خواهد آویخت!"

کرنسکی برای اینکه به دولت موقت قدرت و مشروعیت بیشتری بدهد و از احاطه شوراها که بیشتر تحت نفوذ بلشویکها بودند بکاهد، کنفرانسی از نمایندگان کلیه گروهها و احزاب و طبقات و نهادهای مختلف روسیه تشکیل داد. در این کنفرانس که از روز بیست و هشتم اوت در مسکو تشکیل شد ۲۴۰۰ نفر شرکت کردند که از آنجمله نمایندگان هر چهار دوره دوما و کنگره نمایندگان شوراها و نمایندگانی از ارتش بودند. در هیئت اجرائیه مرکزی شوراها، نمایندگان بلشویک و گروهی از منشویکها برهبری مارتوف با تشکیل این کنفرانس مخالفت کردند، ولی اکثریت پیشنهاد کرنسکی را تایید نمودند.

روز تشکیل کنفرانس در مسکو بلشویکها به نشانه اعتراض به تشکیل این کنفرانس اعلام اعتصاب کردند. این اعتصاب کاملاً موفقیت‌آمیز نبود، با وجود این اکثریت کارگران در این اعتصاب شرکت کردند و بلشویکها یکبار دیگر قدرتی نشان دادند.

در کنفرانس مسکو، کرنسکی طی نطقی از موفقیت‌های حاصله در استقرار نظم و قاطعیت دولت برای جلوگیری از هرگونه توطئه‌ای از طرف "عوامل دشمن" سخن گفت و ژنرال کورنیلوف ضمن شرح مشکلات نیروهای مسلح خواهان قطع فعالیت‌های سیاسی و گروه‌گرایی در ارتش و انحلال کمیته‌های سربازان و استقرار کامل دیسیپلین نظامی در ارتش گردید. کنفرانس پس از استماع چند نطق و گزارش دیگر و تایید آنها به کار خود خاتمه داد، ولی تنها نتیجه‌ای که از این کنفرانس گرفته شد بیدار شدن بلشویکها در برابر خطرات احتمالی و بخواب رفتن طرفداران دولت و عناصر معتدل با وعده‌های شیرین و ادعاهای پوچ کرنسکی درباره موفقیت‌های دولت بود.

روز سوم سپتامبر نیروهای آلمان بندر "ریگا" را به تصرف خود درآوردند و پایتخت را در معرض تهدید قرار دادند. کورنیلوف خواهان اعزام نیروهای خود به پتروگراد و بدست گرفتن کنترل کامل نیروهای نظامی شهر شد. کرنسکی که از بلندپروازیهای کورنیلوف بیمناک بود و از ناحیه ژنرال کریموف فرمانده نیروهای اعزامی به پتروگراد هم احساس خطر میکرد با ورود این نیروها به پایتخت موافقت نکرد. کورنیلوف که از مخالفت کرنسکی با ورود نیروهایش به پتروگراد خشمگین شده بود بدون توجه به نتایج کاری که میکند تقاضای استعفای دولت و استقرار یک حکومت نظامی را کرد.

واکنش کرنسکی در برابر این عمل قابل پیشبینی بود. روز نهم سپتامبر رئیس دولت موقت کورنیلوف را از فرماندهی کل قوای روسیه عزل کرد و دستور داد فوراً به پتروگراد بازگردد. کورنیلوف از این فرمان سرپیچی نمود و در راس نیروهای سواره نظام خود بسوی پتروگراد حرکت کرد.

در اینجا به توصیف ژنرال پروسیلوف از کورنیلوف بپردازیم که گفته بود: او دل شیر و مغز گوسفند را دارد. اگر کورنیلوف بجای "تقاضای استعفای دولت" که خود بمنزله هشدار برای آماده شدن دولت و همه نیروهای انقلابی در برابر نقشه‌های او بود بدون اطلاع قبلی و بطور غافلگیرکننده پایتخت را تصرف میکرد با مقاومت زیادی روبرو نمیشد و چه بسا که استقرار یک حکومت نظامی در روسیه در آن زمان مسیر تاریخ را تغییر میداد و از تحولات بعدی که منجر به استقرار نخستین حکومت کمونیستی در جهان شد جلوگیری بعمل می‌آورد.

نه فقط بلشویکها، بلکه همه نیروهای انقلابی چپ که استقرار حکومت نظامی را خطری برای موجودیت خود میدانستند از روزیکه کورنیلوف تقاضای استعفای دولت و استقرار حکومت نظامی را نمود خود را برای مقابله با حوادث احتمالی آماده میکردند. خبر حرکت نیروهای کورنیلوف بلافاصله با اطلاع دولت و شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد رسید و با مقدماتی که از قبل تدارک شده بود همه نیروها برای مقابله با این خطر دست‌بکار شدند: با توزیع اسلحه بین کارگران نخستین واحدهای میلیشیا یا گارد سرخ بوجود آمدند و سربازان وابسته به نیروهای انقلابی در مواضع حساس مستقر شدند. کارگران راهن قطارها را از کار انداختند تا از حمل و نقل نیروهای کورنیلوف به پتروگراد جلوگیری شود و اپراتورهای مخابرات از ارسال فرامین تلگرافی کورنیلوف به واحدهای دیگر نظامی خودداری نمودند. کورنیلوف که تحت این

شرایط امیدی به موفقیت خود نداشت از حمله به پتروگراد صرفنظر کرد و نیروهای تحت فرمان او هم پراکنده شدند.

روز دوازدهم سپتامبر کرنسکی شخصا فرماندهی کل قوا را به عهده گرفت و کورنیلوف بازداشت شد. روز چهاردهم سپتامبر رسماً استقرار رژیم جمهوری در روسیه اعلام گردید، ولی موقعیت کرنسکی در برابر بلشویکها و سایر نیروهای چپ عملاً تضعیف شده بود، زیرا ماجرای کورنیلوف برآشتگی در صفوف نیروهای مسلح افزود و کرنسکی در مقام جدید فرماندهی کل قوا عملاً نیروی قابل اتکائی در اختیار نداشت. از سوی دیگر بلشویکها دوباره جان گرفتند و یکروز قبل از اعلام استقرار رژیم جمهوری در روسیه اکثریت اعضای شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد برای نخستین بار به یک قطعنامه^۱ پیشنهادی از طرف بلشویکها رای موافق دادند.

لنین در نامهای از فنلاند بعنوان کمیته مرکزی حزب بلشویک که بتاريخ ۱۲ سپتامبر نوشته شده ماجرای کورنیلوف را نقطه عطفی در مسیر تحولات روسیه خوانده و به رفقای خود توصیه کرد که در تاکتیکهای مبارزه علیه کرنسکی تجدیدنظر کنند و در ظاهر از شدت مبارزه علیه وی بکاهند. لنین در این نامه تأکید میکند که در هدف نهائی که سرنگونی حکومت کرنسکی و دولت موقت است تغییری داده نمیشود، ولی در شرایط فعلی فقط به تضعیف دولت و انتقاد از ضعفها و نارسائیهای آن اکتفا میشود تا زمان مناسب برای وارد ساختن ضربه نهائی فرا رسد.

شکست تلاش کورنیلوف برای بدست گرفتن قدرت به انتقامجوییها و کشتار فجیع افسران ارتش روسیه در بعضی شهرها انجامید و عامل این کشتارها هم بیشتر بلشویکها بودند. صحنه^۲ یکی از این کشتارهای فجیع در "ویبورگ" ضمن گزارشی به قسمت نظامی کمیته اجرائی شوراها چنین تشریح شده است: "صحنه^۳ کشتار افسران مرکز نظامی ویبورگ بسیار وحشتناک بود. نخست سه ژنرال و یک سرهنگ را که از طرف کمیته نظامی بازداشت شده بودند از بازداشتگاه خود بیرون کشیده کشان کشان بروی پل بردند و پس از تیرباران بداخل رودخانه انداختند. یازده افسر دیگر را به رودخانه پرتاب کرده و در داخل آب تیرباران نمودند..."

بطور خلاصه ماجرای کورنیلوف ضربه مهلکی بر ارتش روسیه وارد آورد و باقیمانده^۴ توانائی آنها برای مقابله با خطرات داخلی و خارجی از میان برد.

به همه افسران ارشد و فرماندهان ارتش برجسب "ضدانقلابی" زده شد. سربازان از اطاعت اوامر افسران خود سرپیچی کردند و کمیته‌های نظامی هم که میخواستند سربازان را تحت فرمان خود درآورند قادر به برقراری نظم و دیسیپلین نظامی نشدند. دولت برای اینکه بتواند نیروهای مسلح را تحت فرمان خود بگیرد تعدادی "کمیسر نظامی" برای قسمت‌های مختلف ارتش تعیین کرد ولی انتظام امور چنان ازهم پاشیده بود که آنها هم کاری از پیش نبردند و این همان وضعی بود که بلشویکها در پی آن بودند.

همزمان با هرجومرج و آشفتگی در صفوف نیروهای مسلح، فعالیت بلشویکها در میان کارگران روبه افزایش نهاد و چون گروههای دیگر سیاسی فعالیت چشمگیری نداشتند در اوائل ماه نوامبر اکثریت کارگران پتروگراد و مسکو و شهرهای بزرگ دیگر عضو حزب بلشویک یا تحت نفوذ و طرفدار بلشویکها بودند.

دولت موقت روز بیست و پنجم نوامبر را برای انجام انتخابات مجلس موسسان تعیین کرد، ولی قبل از تشکیل این مجلس، کرنسکی تصمیم گرفت یک کنفرانس مقدماتی از نمایندگان احزاب و گروهها و طبقات مختلف تشکیل دهد تا پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری روسیه را بنویسند. بلشویکها دعوت کرنسکی را برای شرکت در این پارلمان موقت پذیرفتند، ولی وقتی که خبر شرکت بلشویکها در این پارلمان با اطلاع لنین رسید در منتهای عصبانیت نامه "شدیداللحنی" خطاب به کمیته مرکزی حزب نوشت و شرکت در پارلمان کرنسکی را خیانت نامید. لنین خطاب به اعضای کمیته مرکزی حزب نوشت "شما نه فقط نباید در این نمایش شرکت کنید، بلکه باید یک حرکت عمومی علیه آن بوجود آورید، و اگر لازم شد این کنفرانس دمکراتیک را محاصره کنید و اعضای آنرا بازداشت نمایید!..."
 بوخارین که در آن موقع یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک بود میگوید "لحن بسیار تند نامه لنین همه ما را شوکه کرد... لنین در این نامه برای اولین بار ما را به مجازات در صورت عدم توجه به دستورات وی تهدید کرده بود. همه اعضای کمیته مرکزی، حتی کسانی که کورکورانه از دستورات لنین پیروی میکردند از لحن تهدیدآمیز و زننده نامه لنین ناراحت شدند و برای اولین بار (و آخرین بار) کمیته مرکزی حزب با اتفاق آراء توصیه‌های رفیق لنین را رد کرد و نامه او را بایگانی کرد". اعضای کمیته مرکزی همچنین تصمیم گرفتند موضوع نامه لنین افشاء نشود و این ماجرا مدتها مخفی نگاهداشته شد.

لنین مجدداً نامه‌هایی به رهبران حزب در پتروگراد و مسکو فرستاد و این بار

جزئیات طرح یک قیام عمومی برای در دست گرفتن قدرت را تشریح کرد. در این نامه‌ها آمده است:

”حال که اکثریت شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پتروگراد و مسکو بدست بلشویکها افتاده است تردید در اقدام برای بدست گرفتن قدرت حکومت جایز نیست.

چرا باید همین حالا برای بدست گرفتن قدرت اقدام کنیم؟ برای اینکه اگر زمان بگذرد و کرنسکی بتواند نیروهای ارتش را جمع و جور کند شانس موفقیت ما صدچندان کمتر خواهد شد...

ما نمیتوانیم تا تشکیل مجلس موسسان صبر کنیم و به امید اکثریت یافتن در این مجلس و بدست گرفتن قدرت از راههای قانونی باشیم. هیچ انقلابی از چنین راههایی به ثمر نرسیده است. ما باید از وضع آشفته کنونی و عدم رضایت عمومی حداکثر استفاده را برای قبضه کردن قدرت بعمل آوریم و اگر این فرصت را از دست بدهیم تاریخ ما را نخواهد بخشید... موقعیت بین‌المللی و مقدمات امضای قرارداد صلح بین انگلیس و آلمان هم بنفع ما است. در چنین شرایطی ما هم باید شعار صلح را با قدرت و پافشاری دنبال کنیم و خلق خسته از جنگ و نومید از پیروزی را بدنبال خود بکشیم...

اما بدست گرفتن قدرت از طریق شورش خود هنری است که طرح آن باید با ظرافت و مهارت پیاده شود، اصل نخست اینست که حرکت باید ناگهانی و غافلگیرکننده باشد و در یک زمان در مسکو و پتروگراد آغاز شود. دیگر اینکه هر لحظه در این برنامه حائز اهمیت است و یک حرکت اشتباه و یک لحظه غفلت ممکنست همه چیز را خراب کند... باید یک ستاد عملیاتی برای هم‌آهنگی برنامه‌های خود تشکیل دهید، نیروهای خود را برای انجام ماموریت‌های مشخص و تصرف نقاط حساس تقسیم کنید. توقیف اعضای دولت و فرماندهان نظامی و اشغال قلعه‌های سن پتر و سن پل، محاصره تآتر الکساندریسکی و تصرف مرکز تلگراف و تلفن باید مقدم بر سایر برنامه‌ها باشد مرکز ستاد عملیاتی باید در سانترال تلفن مستقر شود و از این نقطه باتمام کارخانه‌ها و مراکز نظامی و نقاطی که نیروهای ما در آنجا متمرکز شده‌اند تماس دائم برقرار باشد...

در روزهایی که لنین با چنین اطمینان خاطری مشغول طرح نقشه قیام

مسلحانه برای بدست گرفتن قدرت بود، دولت موقت مقدمات تشکیل مجلس موسسان را فراهم میساخت. روز هشتم اکتبر دولت موقت برای آخرین بار ترمیم شد و وزیرانی از کلیه احزاب سوسیالیست و لیبرال در آن شرکت کردند. فقط بلشویکها در خارج از کابینه و بعنوان تنها نیروی متشکل مخالف دولت باقی مانده بودند.

روزیکه کرنسکی آخرین تغییرات را در کابینه خود داد بلشویکها با انتخاب تروتسکی بریاست شورای کارگران و سربازان پتروگراد ضرب شست تازمائی به او نشان دادند. وقتیکه خبر این موفقیت به لنین رسید تصمیم گرفت فوراً به پتروگراد مراجعت کند و از کمیته مرکزی حزب خواست که ترتیب بازگشت او را به روسیه بدهند. ولی کمیته مرکزی بازگشت او را در شرایط موجود مصلحت ندانست.

لنین که باور نمیکرد کمیته مرکزی حزب جرئت مخالفت با مراجعت او را داشته باشد از هلسینکی بطرف مرز روسیه و فنلاند حرکت کرد و مسیر حرکت خود را به "شوتمن" اطلاع داد. شوتمن که قبلاً ترتیب مسافرت او را از روسیه به فنلاند داده و با مقامات محلی آشنائی داشت لنین را در خانه یک نویسنده فنلاندی بنام "لاتوک" پیدا کرد. لنین از او پرسید که آیا راست است که کمیته مرکزی حزب با مراجعت او به پتروگراد مخالفت کرده است. شوتمن توضیح داد که این تصمیم بخاطر حفظ جان او اتخاذ شده، زیرا هنوز حکم بازداشت وی بقوت خود باقی است. لنین گفت که تصمیم کمیته مرکزی حزب را برای او بنویسد و کاغذی بدست شوتمن داد. شوتمن چنین نوشت:

"من، شوتمن امضاءکننده، این نامه گواهی میکنم که کمیته مرکزی حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (حزب بلشویک) تصمیم گرفته است که ولادیمیر ایلیچ لنین تا اطلاع ثانوی از مراجعت به پتروگراد خودداری نماید." لنین کاغذ را از شوتمن گرفت و بدقت تا کرده در جیب گذاشت و سپس در حالیکه انگشتهای شست خود را در جیب جلیقه گذاشته بود در طول اطاق شروع به قدم زدن نموده و با عصبانیت میگفت "من بحساب اینها خواهم رسید.. اینها حق ندارند چنین رفتاری بامن بکنند.. من نمیگذارم کار باین وضع بماند.."

شوتمن بازهم توضیحاتی درباره علت تصمیم کمیته مرکزی داد و گفت که کمیته جز حفظ سلامت و امنیت او منظور دیگری نداشته است. لنین بتدریج کمی

آرامتر شد و استدلال خود را از سرگرفت که حالا بهترین موقع برای بدست گرفتن قدرت از طرف بلشویکها است و اعضای کمیته مرکزی حزب را متهم ساخت که در این کار تعلل میکنند .

شومن مشکل نداشتن نیروی انسانی متخصص و کاردان را برای اداره امور کشور از طرف بلشویکها عنوان کرد . لنین گفت این مسئله آنقدرها هم که شما میگوئید اهمیت ندارد و افزود "هرکارگری میتواند اداره امور یک وزارتخانه را در چند روز یادبگیرد . تخصص برای این کار لازم نیست . قسمت‌های فنی کار را هم کارمندانی که همکاری با ما را خواهند پذیرفت انجام خواهند داد ، و در صورت لزوم میتوانیم آنها را وادار کنیم برای ما کار کنند ."

لنین در ادامه این بحث گفت کلید موفقیت ما در اینست که مردم روسیه باورکنند اختیار مملکت بدست خودشان افتاده و در اداره امور شریک و سهیم شده‌اند . ایجاد این باور هم خیلی ساده است . زمین‌های تزار و ملاکین را مصادره میکنیم . به جنگ خاتمه‌میدهم و سربازان خسته را از جبهه‌ها برمیگردانیم . دیگر چه کسی با ما مخالفت خواهد کرد؟

کرنسکی تصمیم گرفت کنگره نمایندگان شوراها را مجددا تشکیل دهد و نقش پارلمان موقتی را به آنها واگذار نماید . لنین در نامهای به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۱۷ به کمیته مرکزی حزب بلشویک نوشت که منتظر تشکیل این کنگره نشوند و هرچه زودتر دست به قیام مسلحانه بزنند . لنین در این نامه تاکید کرد که نخست باید کرنسکی را ساقط کنیم و بعد کنگره را تشکیل دهیم . لنین در همین نامه مینویسد "چند هفته صبر کردن برای تشکیل کنگره شوراها بامید اکثریت داشتن در این کنگره مسخره است . ما حق نداریم یک هفته و حتی یک روزمان را هم از دست بدهیم" . لنین سپس دلائل و موجبات پیروزی قیام مسلحانه را تشریح کرده و چنین ادامه میدهد :

" پیروزی یک قیام مسلحانه از طرف بلشویکها در شرایط کنونی بدلائل زیر تضمین شده است : (۱) ما با نیروهایی که در اختیار داریم در آن واحد میتوانیم از سه نقطه دست به حمله بزنیم - پتروگراد ، مسکو و دریای بالتیک که افراد ناوگان آن تحت نفوذ ما قرار دارند . (۲) ما میتوانیم شعارهایی را عنوان کنیم که اکثریت مردم را بطرف ما جلب خواهد کرد مانند شعار برای صلح یا شعارهایی از قبیل "مرگ بر دولتی که قیام دهقانان را برضد ملاکین سرکوب میکند!" (۳) اکثریت مردم ناراضی و

در نتیجه پشتیبان ما هستند (۴) تشکیلات بشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی دستخوش آشفتگی است و در نتیجه نمیتوانند با ما مقابله کنند (۵) ما قدرت کافی برای تسلط بر مسکو را داریم و سقوط مسکو، روحیه دولت موقت را برای دفاع از پتروگراد تضعیف خواهد کرد (۶) در پتروگراد ما میتوانیم هزاران کارگر و سرباز را مجهز کنیم و کاخ زمستانی و ستاد ارتش و مرکز تلگراف و تلفن و چاپخانه‌ها را بتصرف خود درآوریم. ناوگان بالتیک هم در تسلط بر پتروگراد ما را یاری خواهد کرد. . .

لنین در ماه اکتبر رساله خود را زیر عنوان "آیا بلشویک‌ها میتوانند حکومت را برای خود حفظ کنند؟" تکمیل کرد. برای لنین دیگر بدست گرفتن حکومت مسئله نبود، بلکه نگاهداشتن آن مطرح بود.

بلشویک‌ها با وجود فشار و اصرار لنین نتوانستند قبل از تشکیل کنگره سراسری شوراهای روسیه دست به قیام مسلحانه بزنند. کنگره که این بار عنوان پارلمان مقدماتی را داشت روز بیستم اکتبر افتتاح شد. با اصرار و پافشاری لنین نمایندگان بلشویک پس از شرکت در جلسه افتتاحیه کنگره آنرا تحریم کردند و پس از اعلام این مطلب از طرف تروتسکی جلسه را ترک گفتند. تروتسکی در سخنان خود از طرف نمایندگان بلشویک گفت "تشکیل این مجلس توطئه‌ای از طرف بورژوازی برای عقیم کردن مجلس موسسان است. . . ما بلشویک‌ها حاضر به همکاری با این دولت خیانتکار نیستیم. . .". اظهارات تروتسکی مهمه شدیدی در جلسه براه انداخت و تروتسکی با شعار "زنده باد مجلس موسسان" به نطق خود خاتمه داد.

لنین از سوی دیگر مستقیماً با کمیته‌های حزبی در نیروهای مسلح تماس برقرار کرده آنها را برای تدارک یک قیام مسلحانه تشویق و ترغیب مینمود. طی نامه‌ای به "اسمیلگا" رئیس کمیته منطقمای سربازان لنین تاکید میکند که "اگر بخواهیم به شوراهای بدون قدرت و قطعنامه‌های بدون ضمانت اجرائی تکیه کنیم بازی را خواهیم باخت" و سپس به شرح جزئیات سازماندهی واحدهای نظامی و حرکت نیروهای مستقر در فنلاند و عملیات ناوگان بالتیک پرداخته و مانند یک فرمانده نظامی طرح کلی محاصره و تصرف پتروگراد را ترسیم مینماید.

لنین بکمک عوامل "اسمیلگا" در ارتش و پست‌های نگهبانی مرزی روز بیست و دوم اکتبر از مرز گذشت و وارد پتروگراد شد. رهبران بلشویک از خبر حضور لنین در پتروگراد غافلگیر شدند، و تنها توصیه‌ای که میتوانند در این

شرایط به لنین بکنند این بود که فعلا در انظار ظاهر نستود و جز اعضای کمیته مرکزی و افراد خانوادهاش کسی از حضور او در پایتخت اطلاع پیدا نکند .
لنین توصیه اعضای کمیته مرکزی حزب را پذیرفت و خشم خود را نسبت به کسانی که قبلا با مراجعت او به روسیه مخالفت کرده بودند از یاد برد . او دیگر جز به قیام مسلحانهای که می‌بایست بلشویکها را به قدرت برساند به چیز دیگری نمی‌اندیشید .

لنین قدرت را بدست میگیرد

لنین به محض ورود به پتروگراد برای تدارک مقدمات یک قیام مسلحانه دست‌بکار شد. روز بیست و سوم اکتبر ۱۹۱۷ کمیته مرکزی حزب بلشویک یک جلسه محرمانه برپاست لنین تشکیل داد که در آن زینوویف، کامنف، تروتسکی، استالین، اسوردلف، درژینسکی، اوریتسکی، مادام کولونتای، بوبنوف، سولولنیکوف و لوموف شرکت داشتند. در این جلسه لنین تاکید کرد که برای آغاز قیام مسلحانه دیگر نباید منتظر تشکیل مجلس موسان شد زیرا بعقیده او مناسب‌ترین شرایط از نظر داخلی و بین‌المللی برای پیروزی یک حرکت مسلحانه فراهم شده بود هرگونه تاخیری در این کار از شانس پیروزی آن در آینده می‌کاست. بعضی از اعضای کمیته مرکزی هنوز امکانات حزب را برای به ثمر رساندن یک قیام مسلحانه کافی نمی‌دانستند، ولی لنین در پاسخ آنها استدلال میکرد که اگر بلشویکها از آشوب و هرج و مرج کنونی و آمادگی کارگران و نظامیان برای دست‌زدن به قیام مسلحانه استفاده نکنند حکومت کرنسکی کم‌کم پایه‌های خود را محکمتر خواهد کرد و امکان پیروزی قیام بکلی از میان خواهد رفت.

جلسه کمیته تا سحرگاه بطول انجامید و سرانجام اکثریت اعضای کمیته مرکزی تسلیم نظریات لنین شدند. تروتسکی در خاطرات خود از این جلسه مینویسد "وقتیکه لنین مطمئن شد اکثریت از نظر او پیروی میکنند، یک ورق کاغذ از دفتر مشق بچه‌ها پاره کرد و روی آن نوشت (حزب تمام واحدهای تابعه خود را به تدارک یک قیام مسلحانه فرا میخواند) و آنرا به رای گذاشت. پیشنهاد با اکثریت دهرای موافق در مقابل دو رای مخالف بتصویب رسید و لنین به‌درنگ دست‌بکار تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها و سازمان‌دادن یک قیام مسلحانه شد."

چند روز بعد لنین در دستورالعملی خطاب به کمیته‌های حزبی در سراسر

روسیه چنین نوشت "تردید و تعلل برای آغاز حرکت مسلحانه در این شرایط جنایت است... اکثریت کارگران و افراد نیروهای مسلح با ما هستند... شرایط سخت زندگی در روستاها و فشار بر دهقانان وضع قابل انفجاری بوجود آورده است... اوضاع بین‌المللی هم از هر حیث مساعد و آلمان در آستانه انقلاب است... اگر ما فرصت را از دست ندهیم و قدرت را در روسیه بدست بگیریم حرکت‌های انقلابی در نقاط دیگر جهان هم موفق خواهد شد، در غیر اینصورت نیروهای امپریالیستی در سراسر جهان علیه ما متحد خواهند شد..."

از سوی دیگر لنین شعارهای تبلیغاتی فریبندگی برای کارگران و دهقانان و طبقه متوسط و روشنفکران ترتیب داد. شعارهای تبلیغاتی بلشویکها در آستانه قیام مسلحانه بطور خلاصه از این قرار بود که اگر کرنسکی سرنگون شود و بلشویکها قدرت را بدست بگیرند کارخانه‌ها بدست کارگران سپرده خواهد شد، زمین‌ها بین دهقانان تقسیم خواهد گردید و آزادیهای دمکراتیک برقرار خواهد شد، جنگ پایان خواهد یافت و کمبودها از میان خواهد رفت.

در اجرای طرح قیام مسلحانه تروتسکی نقش اول را بعهدده داشت. او در مقام رئیس شورای نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد یک "کمیته" نظامی انقلابی "از بلشویکهای عضو شورا تشکیل داد و طرح یک کودتا را برای بدست گرفتن قدرت در پتروگراد ریخت. روز پنجم نوامبر کمیته مرکزی حزب بلشویک اولین دفتر سیاسی حزب را با عضویت هفت نفر انتخاب کرد. وظیفه عمده این دفتر نظارت بر اجرای نقشه قیام مسلحانه بود، ولی رهبری واقعی قیام را کمیته نظامی انقلابی بعهدده داشت و قبل از تشکیل دفتر سیاسی حزب مقدمات کار را فراهم ساخته بود.

روز سوم نوامبر کمیته نظامی انقلابی جزئیات طرح قیام مسلحانه را تنظیم کرد و در هر یک از واحدهای نظامی پتروگراد نماینده یا کمیسری تعیین کرد تا دستورات کمیته را به واحد مربوطه ابلاغ و عملیات را هماهنگ نماید. به کلیه واحدهای نظامی ابلاغ شد که از این به بعد فقط باید از دستورات کمیته نظامی انقلابی پیروی کنند و هر دستور دیگری "ضدانقلابی" و فاقد اعتبار است. با اجرای این دستور و تمرد بعضی از واحدهای نظامی پتروگراد از اجرای فرامین دولت موقت رویارویی دولت و بلشویکها جدی و علنی شد.

روز ششم نوامبر لنین در نامهای خطاب به اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک چنین نوشت:

" طرح قیام مسلحانه باید بدون قید و شرط همین امروز با امشب بموقع اجرا گذاشته شود. اگر ما امروز دست بکار شویم پیروزی قطعی است، ولی اگر کار را به فردا موکول کنیم ممکنست همه چیز را از دست بدهیم، و تاریخ هرگز این اشتباه و مسامحه را بر ما نخواهد بخشید.

تشکیل جلسه کنگره، شوراها در روز هفتم نوامبر ممکنست مانع تازه‌ای در راه پیروزی قیام مسلحانه بوجود آورد. ما نباید منتظر تشکیل این جلسه و رای نمایندگان آن باشیم، ما باید حرف خود را با زور به کرسی بنشانیم، نمایندگان کنگره هم خودشان پس از پیروزی قیام بدنبال ما خواهند آمد... لنین دربرآورد نیروها و پیش‌بینی پیروزی بلشویکها حق داشت. آزمایش قدرت در فاصله سوم تا پنجم نوامبر نشان داد که دولت موقت نیروی بسیار کمی در پایتخت در اختیار دارد و در صورت غافلگیری نمیتواند نیروهای کمی از نقاط دیگر بهاری خود بطلبد. کمیته نظامی انقلابی بدنبال تاکید و اصرار لنین تاریخ اجرای طرح کودتا یا قیام مسلحانه را برای شب ششم نوامبر و سحرگاه هفتم نوامبر تعیین نمود. نخستین مرحله طرح اشغال کاخ زمستانی و دستگیری اعضای دولت موقت بود و اگر نیروهای مستقر در کاخ دست به مقاومت میزدند رزمناو "اورورا" کاخ را به توپ می‌بست و نیروهای مستقر در استحکامات نظامی سن‌پیترو و سن‌پل بسوی کاخ حمله‌ور میشدند. در جلسه صبح روز ششم نوامبر کمیته نظامی انقلابی تصمیم گرفته شد قبل از شروع حمله به کاخ زمستانی نمایندگان از طرف کمیته به کاخ اعزام شوند و اعضای دولت موقت را دعوت به تسلیم و صدور دستور خلع سلاح نیروهای مستقر در کاخ بنمایند و بیست دقیقه برای اجرای این دستور مهلت بدهند. پس از پایان مهلت و در صورت مقاومت رزمناو "اورورا" بسوی کاخ آتش می‌گشود، ناویان در ساحل مجاور کاخ پیاده میشدند و گارد سرخ به کاخ حمله‌ور میشد.

صبح روز ششم نوامبر کرنسکی اعلام کرد که اطلاعات موثقی درباره تدارک یک قیام مسلحانه از طرف لنین و بلشویکها بدست آورده است. او خطاب به نمایندگان احزاب و گروههای سیاسی گفت که دولت خود را برای مقابله با این توطئه آماده کرده، ولی برای دفع خطری که درپیش است کلیه احزاب و گروههای سیاسی غیر بلشویک باید با دولت همکاری کنند. کرنسکی از پارلمان مقدماتی که در آستانه تشکیل دومین کنگره، شوراها در شرف تعطیل بود خواست که در این شرایط حساس و بحرانی از دولت حمایت نماید.

حکومت کرنسکی در آن هنگام در پارلمان مقدماتی اکثریت قابل اطمینانی نداشت. چهره مسلط پارلمان در آن موقع "تئودور - دان" یکی از رهبران دست‌چپی منشویک بود. دان بدنبال تقاضای کرنسکی قطعنامه‌ای را بتصویب پارلمان مقدماتی رسانید که طی آن ضمن انتقاد شدید از بلشویکها، اعمال دولت در انجام اصلاحات اساسی و تقسیم زمین بین دهقانان و تاخیر در تشکیل مجلس موسسان نیز مورد انتقاد قرار گرفته و تقاضای اقدام فوری در مورد تشکیل مجلس موسسان و تقسیم اراضی بین دهقانان شده بود. دان پس از تصویب این قطعنامه در جلسه دولت حضور یافت و تقاضا کرد دولت بیدرنگ و همانروز اعلامیه‌ای صادر کند و طی آن موارد زیر را اعلام نماید:

۱- تمایل دولت روسیه را به اعلام آتش‌بس و آغاز مذاکرات صلح رسماً اعلام دارد.

۲- کلیه زمین‌های زراعی را در اختیار خود بگیرد و تا اتخاذ تصمیم نهائی درباره اصلاحات ارضی آنها را از طریق کمیته‌های محلی موقتاً در اختیار زارعین قرار دهد.

۳- تصمیم خود را برای تشکیل مجلس موسسان اعلام و تاریخ آنرا تعیین نماید. دان معتقد بود که با اجرای مفاد قطعنامه مصوبه پارلمان و اعلام تصمیمات فوق توطئه بلشویکها برای بدست گرفتن حکومت با شکست مواجه خواهد شد. دان همچنین کرنسکی را متهم کرد که تحت تاثیر "عوامل ارتجاعی" درباره خطر بلشویکها مبالغه میکند و کرنسکی در پاسخ وی با عصبانیت گفت که "شما دارید وقت تلف میکنید، حالا موقع عمل است نه حرف!"

از سوی دیگر بلشویکها برای خنثی کردن اقدامات کرنسکی اعلام کردند که "شایعه" مربوط به توطئه بلشویکها برای بدست گرفتن قدرت ساخته و پرداخته عوامل ضدانقلابی و دنباله توطئه‌های کورنیلوف - کرنسکی برای اعمال فشار بر بلشویکها است" و باین ترتیب کمتر از بیست و چهار ساعت قبل از اجرای نقشه‌های خود هرگونه توطئه‌ای را برای سرنگونی دولت تکذیب کردند!

عصر روز ششم نوامبر نمایندگان از هنگ‌های قزاق مستقر در پتروگراد و اطراف آن با کرنسکی ملاقات کردند و بوی گفتند که اگر دولت تصمیم قاطعی برای سرکوبی توطئه بلشویکها ندارد قزاق‌ها حاضر نیستند جان خود را بخطر بیندازند و به ننگ شکست تن دردهند. پیشنهاد دیگر نمایندگان واحدهای قزاق این بود که کرنسکی شخصاً فرماندهی نیروهای قزاق را بعهده بگیرد، ولی

کرنسکی طی فرمانی به آنها دستور داد که فوراً تحت فرماندهی ستاد منطقه پتروگراد قرار گرفته از دستورات این ستاد اطاعت نمایند .
 نمایندگان واحدهای قزاق مذاکرات خود را با کرنسکی به شورای فرماندهان نیروهای قزاق که همانشب برای تعیین تکلیف خود تشکیل جلسه داده بودند گزارش دادند . این گزارش برای فرماندهان قزاق رضایت‌بخش نبود و افسران قزاق که بیشتر از عناصر دست‌راستی و ضد بلشویک بودند و در صورت موافقت کرنسکی با قبول فرماندهی مستقیم آنها میتوانستند نقش موثری در سرکوبی قیام ایفا کنند ، حاضر نشدند سرنوشت‌خود را در اختیار ستاد منطقه‌ای پتروگراد بگذارند . شورای فرماندهان قزاق در نخستین ساعات بامداد روز هفتم نوامبر تصمیم گرفت در نبرد بین دولت و بلشویکها بیطرفی اختیار کند و باین ترتیب آخرین مانع بزرگ در راه پیروزی بلشویکها از میان برداشته شد .

عملیات برای بدست‌گرفتن قدرت از نخستین ساعات بامداد روز هفتم نوامبر (۱) آغاز شده بود ، ولی روزنامه‌های صبح پتروگراد از این جریان آگاه نبودند . روزنامه "ایزوستیا ارگان کمیته اجرائی کنگره شوراها در سرمقاله‌ای زیر عنوان "دیوانگی یا ماجراجویی" بلشویکها را از دست‌زدن به اقدامات نابخردانه برحذر داشته و نوشته بود اگر بلشویکها دست به قیام مسلحانه بزنند نتیجه‌ای جز هرج و مرج و جنگ داخلی عاید کشور نخواهد شد . در همین روزنامه و روزنامه‌های دیگر صبح هفتم نوامبر پتروگراد هم اخباری درباره مذاکرات کمیته نظامی انقلابی و ستاد منطقه‌ای نیروهای نظامی پتروگراد و "امکان توافق" برای جلوگیری از برخورد بین آنها قبل از تشکیل دومین کنگره شوراها درج شده بود .
 لنین وقتیکه این خبرها را در روزنامه‌ها خواند با ناراحتی از تروتسکی پرسید "این خبرها چه معنی دارد ، مگر شما خیال مصالحه دارید؟" . تروتسکی در پاسخ گفت "خیالتان راحت باشد این خبرها را برای گمراهی کرنسکی و غافلگیر شدن سربازانش به روزنامه‌ها دادیم" .

۱- تاریخ‌هایی که نویسنده در این کتاب ذکر میکند تاریخ جدید روسیه است و بهمین جهت جشن انقلاب بلشویکی روسیه را هم‌ساله روز هفتم نوامبر برگزار میکنند ، درحالیکه براساس تاریخ قدیم روسیه این واقعه روز بیست و پنجم اکتبر روی داده و بهمین جهت انقلاب بلشویکی روسیه بنام "انقلاب کبیر اکتبر" معروف شده است .

تروئسکی در خاطرات خود مینویسد: لنبن بقدری از این تاکتیک تبلیغاتی و سیاسی، خوشش آمد که چندین بار با تکرار عبارت "خیلی خوب" و "خیلی عالی" ما را مورد تشویق قرار داد و در حالیکه دستهایش را بهم می‌مالید و با حالتی مضطرب و هیجان‌زده در اطاق قدم میزد مرتباً از من و استالین جوایز چگونگی پیشرفت عملیات بود.

قیام با سرعتی غیرمنتظره شکل گرفت: در نخستین مرحله عملیات گاردهای سرخ مرکز تلگراف و تلفن و ساختمان پست و سایر ادارات دولتی را تصرف کردند. افراد مسلح بلشویک همزمان با این عملیات کاخ زمستانی (مقر دولت موقت) و ستاد منطقه‌ای نظامی پتروگراد را محاصره کردند و حلقه محاصره طبق برنامه پیش‌بینی شده ساعت بساعت تنگتر میشد. کرنسکی با شروع عملیات گاردهای سرخ و پیش از محاصره کاخ زمستانی خود را به ستاد منطقه‌ای نظامی رسانده و برای اقدام متقابل و سرکوبی قیام بوسیله نیروهای وفادار به دولت با افسران ستاد مذاکره میکرد. ولی افسران ستاد به وی تذکر دادند که نیروهای قزاق خود را از معرکه کنار کشیدمانند و بقیه نیروهای وفادار دولت هم برای سرکوبی قیام کافی نیست. تنها امید به نیروهای خارج از منطقه نظامی پتروگراد و کمک‌گرفتن از نیروهای اعزامی به جبهه‌ها بود. کرنسکی تصمیم گرفت شخصاً خط محاصره را شکسته و برای ملاقات با فرماندهان نیروها از پتروگراد خارج شود. البته این کار خطرکشته شدن یا بازداشت شدن از طرف افراد مسلح بلشویک را نیز دربر داشت، ولی برای کرنسکی راه چاره و امید دیگری باقی نمانده بود. کرنسکی با یک اتومبیل نظامی روباز از میان سربازان مسلح بلشویک گذشت. سربازها با اینکه او را شناخته بودند مانع حرکتش نشدند و کرنسکی شتابان بسوی "گاچینا" براه افتاد.

در داخل کاخ زمستانی وزیران کرنسکی جلسهای تشکیل داده و درباره اقدامات بعدی خود در صورت ادامه محاصره کاخ و هجوم بلشویکها بداخل کاخ مشورت میکردند. وزیر دادگستری دولت موقت "مالیانتوویچ" در خاطرات خود از این جلسه مینویسد "ما پس از گفتگوی کوتاهی باین نتیجه رسیدیم که همچنان در کاخ زمستانی بمانیم و تا زمانیکه امکان مقاومت وجود دارد استقامت کنیم. البته سرنوشت ما بیشتر به میزان مقاومت نیروهای محافظ کاخ بستگی داشت. افسران و سربازان محافظ کاخ با بلشویکها میانه خوبی نداشتند، ولی بنظر میرسید که در دفاع از دولت هم تعصبی ندارند و در صورت افزایش فشار و

اینها را بعد خواهیم رسید. فعلا یک کاغذ بیاورید تا اسامی آنها را بنویسیم."

آنتونوف قبل از همه پرسید کرنسکی کجاست؟ و وقتی که فهمیدند کرنسکی رفته است، ناگهان فریادهای دیگری از جمعیت برخاست که از آن میان این جملات بیادمانده است:

"اینها هم فرار خواهند کرد... مهلتشان ندهید... همین جا باید همه را کشت... تشریفات لازم نیست... احتیاجی به محاکمه نیست..."

ناگهان یک ملوان درحالیکه تفنگی بدست داشت از وسط جمعیت بیرون آمد و درحالیکه بطرف ما پیش میامد فریاد زد "به این مادرقحبه‌ها امان ندهید... وقتمان را تلف نکنیم، کارشان را تمام کنیم... اینها بقدر کافی خون ما را مکیدمانند."

آنتونوف جلو ملوان خشمگین را گرفت و باردیگر جمعیت را به آرامش دعوت کرده و گفت "رفقا آرام باشید! بدستور کمیته همه اینها باید زندانی شوند، تکلیفشان را بعدا تعیین خواهند کرد!..."

اعضای دولت موقت را درمیان فریادهای مسخره و ناسزای جمعیت از کاخ زمستانی خارج کردند و سپس آنها را در دو گروه مجزا در دو قلعه نظامی سن پتر و سن پل زندانی نمودند. هنگامیکه خبر سقوط کاخ زمستانی و دستگیری اعضای حکومت موقت به اسمولنسی رسید لنین گفت حالا وقت آنست که در جلسه کنگره شوراها شرکت کنیم. وقتی که لنین برای شرکت در جلسه کنگره براه افتاد هنوز کلاهکیسی را که از صبح برای شناختنش برسر گذاشته بود برسر داشت، یکی از یارانش "بونج - برویویچ" این موضوع را به او تذکر داد و گفت "حالا دیگر باید این کلاهکیس را بردارید". لنین کلاهکیس را برداشت و سرطاس‌آشنای او نمایان شد. بونج برویویچ کلاهکیس را از دست لنین گرفت و گفت "این کلاهکیس دیگر تاریخی شده است، آنرا برای یادگار بمن بدهید". لنین گفت "مال تو باشد، اما نگاهش‌دار، شاید بازهم روزی بکار آید!"

نمایندگان کنگره شوراها از ساعتها قبل در تالار جلسه اجتماع کرده و هیجان‌زده منتظر تعیین تکلیف بودند. با وضعی که پیش آمده بود تردیدی وجود نداشت که اکثریت مطلق از آن بلشویکها خواهد بود، زیرا همیشه عده کثیری تابع قدرت و شرایط روز هستند و با پیروزی بلشویکها و سرنگونی حکومت کرنسکی بسیاری از کسانی که در شرایط عادی از دولت موقت جانبداری میکردند، این بار

به قدرت مسلط‌روز یعنی بلشویکها گردن مینهادند .

وقتیکه لنین پشت تریبون قرار گرفت ، تالار جلسه از صدای کف‌زدنها بلرزه درآمد ، نه فقط بلشویکها ، بلکه بسیاری از نمایندگان وابسته به گروههای دیگر سیاسی هم در این ابراز احساسات شرکت داشتند و چه بسا که محکمتر از بلشویکها کف میزدند تا از قافله عقب نمانند و از عنایات فرمانروایان جدید برخوردار گردند .

لنین در تمام مدت ابراز احساسات در حالیکه دستهایش را در جیب گذاشته بود سربزر افکنده و منتظر پایان کف‌زدنها بود . با اشارهٔ عدمای از رهبران بلشویک که در پشت‌سر او ایستاده بودند کف‌زدنها قطع شد و لنین سر بلند کرده و چنین آغاز سخن نمود :

” رفقا . انقلاب روسیه امروز به ثمر رسیده و انقلاب کارگران و دهقانان که بلشویکها بارها و بارها از آن سخن میگفتند پیروز شده است .

معنی این انقلاب چیست ؟ . . . معنی آن اینست که ما از این پس یک حکومت از نمایندگان همهٔ زحمتکشان ، یک دولت شوراها خواهیم داشت ، بی‌آنکه بورژوازی کمترین نقشی در این میان داشته باشد . توده‌های محروم خود دولتی برای خویش تشکیل خواهند داد . ماشین حکومتی گذشته ناپود خواهد شد و بجای آن ماشین تازه‌ای براساس حکومت شوراها بوجود خواهد آمد . از امروز صفحه تازه‌ای در تاریخ روسیه ورق میخورد و انقلاب سوم ما مقدمهٔ یک انقلاب جهانی و پیروزی نهائی سوسیالیسم است . اکنون وقت آنست که ما با علاقه و پشتکار به ساختمان نخستین حکومت پرولتاریائی جهان بپردازیم و سرمشقی برای انقلاب پرولتاریائی درجهان بوجود آوریم . . . ”

باین ترتیب لنین باکمال مهارت حکومت بلشویکی خود را حکومت شوراها خواند و در کنگرهٔ شوراها چنین وانمود کرد که هدف قیام مسلحانهٔ آنها تفویض اختیارات حکومت به شوراها بوده است . با این بیان حتی آندسته از نمایندگان کنگره شوراها که در حمایت از انقلاب جدید و حکومت بلشویکها مردد بودند به جمع طرفداران قدرتمندان تازه پیوستند و کنگرهٔ شوراها عملاً در اختیار لنین قرار گرفت . از مجموع نمایندگان کنگره در حدود یکصد نفر که از مخالفان قدیمی و شناخته شدهٔ بلشویکها بودند تشکیل کنگره را در شرایطی غیرعادی و تحت فشار بلشویکها غیرقانونی و بی‌اعتبار خوانده و جلسه را ترک گفتند ، ولی باحضور

اکثریت طرفدار یا تابع بلشویکها اقدام آنها بی‌نتیجه بود و بالعکس شانس هرگونه مقاومتی را در برابر بلشویکها از میان برد و کنگره را کاملاً در اختیار آنها قرار داد.

جلسه کنگره تا ساعت شش صبح روز هشتم نوامبر ادامه داشت و ناطقین یکی پس از دیگری پشت تریبون قرار گرفته و در ستایش از انقلاب جدید و تعریف و تملق از رهبران آن بر یکدیگر سبقت می‌جستند. نمایندگان کنگره بخصوص از اینکه اختیارات حکومت بدست شوراها، یعنی خود آنها داده شده ابراز شادمانی میکردند و در قطعنامه‌ایکه در همین جلسه بتصویب کنگره رسید تاکید شد که "حکومت شوراها صلح را برای کشور به ارمغان خواهد آورد، زمین‌ها را در اختیار دهقانان و کارخانه‌ها را در اختیار کارگران و سربازخانه‌ها را در اختیار سربازان قرار خواهد داد، کمبودها را برطرف خواهد کرد، در تشکیل مجلس موسسان تسریع بعمل خواهد آورد و حقوق ملیت‌ها را در قانون اساسی جدید کشور محترم خواهد شمرد"

لنین پیش از پایان جلسه کنگره به خانه "بونج - برویویچ" رفت تا پس از یک روز پرتحرک و پرهیجان کمی استراحت کند. ولی تمام شب خواب بچشمانش نرفت و سحرگاهان به تنظیم یادداشت‌هایی پرداخت که متضمن برنامه‌های اساسی نخستین حکومت کمونیستی درجهان بود.

در نخستین ساعات صبح لنین کمی خوابید و وقتی که چشم بازکرد تروتسکی را منتظر خود یافت. لنین از برنامه‌ها و یادداشت‌های خود سخن گفت ولی تروتسکی یادآوری کرد که قبل از هرچیز باید شکل حکومت جدید تعیین شود و دولت تازه‌ای قدرت را بدست بگیرد.

لنین براساس گفته‌های خود در کنگره شوراها خواهان یک تغییر شکل اساسی در دولت بود ولی تروتسکی استدلال کرد که تغییر شکل اساسی حکومت مستلزم فرصت زیادی است و فعلاً باید مسئولان تازه‌ای در راس وزارتخانه‌ها و سازمانهای دولتی و نظامی قرار بگیرند تا انتظام امور ازهم گسیخته نشود.

لنین گفت اعضای دولت جدید حداقل نباید القاب و عناوین گذشته را داشته باشند. من از عنوان وزیر متنفرم.

تروتسکی گفت چطور است عنوان آنها را "کمیسر" بگذاریم.. اما کمیسر زیاد داریم، چطور است کمیسرعالی بگوئیم..

لنین گفت از لقب عالی هم خوش نمی‌آید.

تروتسکی گفت "کمیسر خلق" چطور است؟ لنین گفت "بدنیست... خیلی هم خوب است، اما اسم خود دولت را چه بگذاریم؟"
 تروتسکی پیشنهاد کرد بجای دولت هم از کلمه شورا استفاده شود.
 لنین کلمات را پشت سرهم گذاشت "شورای کمیسرهای خلق" و افزود بسیار خوب است. همین اسم را انتخاب میکنیم که رنگ و بوی انقلابی هم دارد.

اعضای نخستین حکومت بلشویکی، یا "شورای کمیسرهای خلق" تا عصر روز هشتم نوامبر تعیین شدند و وظایف و اختیارات این حکومت بشرح زیر در جلسه هشتم نوامبر کنگره، شوراها بتصویب رسید:

کنگره، خزاسری نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان روسیه مقرر میدارد:

برای اداره، امور کشور تا تشکیل مجلس موسسان و ترتیباتی که قانون اساسی تعیین خواهد کرد یک دولت موقت کارگران و دهقانان بنام "شورای کمیسرهای خلق" تشکیل میگردد. اداره، امور بخشهای مختلف کشوری با کمیسریهای مربوطه خواهد بود و پرسنل این کمیسریها که با همکاری کمیتهها و سازمانهای کارگری، دهقانی و نظامی تعیین میشوند موظفند برنامههای اعلام شده از طرف کنگره را تحت نظارت مسئولین مربوط انجام دهند. رئیس شورای کمیسرهای خلق که از طرف کنگره تعیین میشود از اختیارات کامل برای هماهنگی امور برخوردار خواهد بود. کنگره نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان و دهقانان و هیئت اجرایی آن حق نظارت بر کارهای شورای کمیسرهای خلق و تغییر اعضای آنرا خواهد داشت.

رئیس و اعضای نخستین شورای کمیسرهای خلق بشرح زیر تعیین میشوند:

رئیس شورای کمیسرهای خلق - ولادیمیر اولیانوف (لنین)

کمیسر امور داخلی - ریکوف

کمیسر امور خارجی - برونشتاین (تروتسکی)

کمیسر امور کشاورزی - میلیوتین

کمیسر امور کارگری - شلیاپنیکوف

کمیسر امور تجارت و صنایع - سوگین

کمیسر آموزش - لوناچارسکی

کمیسر امور اقتصادی و دارائی - استیانوف
 کمیسر دادگستری - اوپوگوف (لومونف)
 کمیسر تدارکات - تتودور رویچ
 کمیسر پست و ارتباطات - آدی洛夫
 کمیسر امور ملیت‌ها - جوگاشویلی (استالین)
 صما برای اداره، امور ارتش و نیروی دریائی کمیته‌ای مرکب از سه نفر
 (آنووف اوسکو - کریلنکو و دیینکو) تشکیل میشود که مشترکا وظایف
 کمیساریای جنگ را انجام خواهند داد.

لنین پس از بدست گرفتن حکومت و تشکیل دولت دیگر چندان اعتنائی
 به کنگره، شوراها نداشت و حتی درباره، مهمترین مسئله روز روسیه، یعنی
 موضوع جنگ هم بدون مشورت کنگره و راسا وارد عمل شد. مشاورین نزدیک
 لنین در امور نظامی و مسئله جنگ علاوه بر کریلنکو که ریاست کمیته، کمیساریای
 جنگ را بعهدده داشت استالین و تروتسکی بودند. نخستین اقدام درباره، جنگ
 صدور فرمانی خطاب به نیروهای روسیه در جبههها بود که سعی کنند با نیروهای
 آلمانی روابط دوستانه‌ای برقرار کنند و با اعزام نمایندگان برای مذاکره با آنها
 عملا یکحالت ترک مخاصمه بوجود آورند، اما مشکل کار در این بود که هنوز
 بعضی از ژنرال‌ها و افسران ارتش روسیه در جبههها در اطاعت از اوامر
 حکومت تازه تردید داشتند و از ابراز وفاداری نسبت به دولت جدید خودداری
 میکردند.

تروتسکی با اینکه درمقام کمیسر امور خارجه مسئولیت مستقیمی در امور
 نظامی نداشت طی فرمانی خطاب به سربازان روسی از آنها خواست که ژنرال‌های
 مخالف صلح و "فدائقلابی" را دستگیر و خود با تشکیل کمیته‌های فرماندهی از
 سربازان و افسران وفادار به انقلاب ابتکار عمل را بدست بگیرند.

شب بیست و دوم نوامبر لنین و استالین با خط مستقیم تلفن بیسیم با
 ژنرال "دوخونین" رئیس ستاد ارتش روسیه در خط مقدم جبهه تماس گرفته و به
 او دستور دادند فوراً عملیات نظامی را قطع کرده و مذاکرات مربوط به ترک
 مخاصمه را با آلمانیها شروع کند. استالین در خاطرات خود از این ماجرا میگوید
 "گفتگوی ما با ژنرال دوخونین بسیار تند و تلخ بود. دوخونین از اطاعت
 دستورات رئیس شورای کمیسرهای خلق سرباز زد و لنین با خشم و عصبانیتی که

کمتر در چهره او دیده بودم گفت دیگر تردید جایز نیست باید حساب این ژنرال‌ها را برسیم . . ."

روز بعد کریلنکو در راس یک ستون نظامی از گاردهای سرخ و ناویان بلشویک عازم "موگیلیف" مرکز ستاد ژنرال دوخونین شدند و دستورات شورای کمیسرهای خلق را کتبا به وی ابلاغ کردند. دوخونین بازم مقاومت کرد. کریلنکو از دفتر ژنرال خارج شد و ساعتی بعد دوخونین و افسران ستاد او از طرف گاردهای سرخ و سربازان تحریک شده بضرر گلوله و سرنیزه بطرز فجیعی کشته شدند.

پس از قتل دوخونین و افسران ستاد او کریلنکو شخصا فرماندهی نیروها را بعهده گرفت و نمایندگان برای شروع مذاکرات مقدماتی صلح و ترک محاصره به مرکز فرماندهی نیروهای آلمان فرستاد. روز بیست و هفتم نوامبر فرماندهی کل نیروهای آلمان با شروع مذاکرات صلح در "برست - لیتوسک" موافقت کرد.

هیئت نمایندگی که برای مذاکرات صلح عازم برست - لیتوسک شدند مرکب از چند کارشناس نظامی و تعدادی کارگر و ملوان و سرباز ساده و دهقان و یک زن بودند که بیشتر بمنظور بهره‌برداری تبلیغاتی انتخاب شده بودند. ریاست اولین هیئت نمایندگی در مذاکرات صلح را "جوفی" بعهده داشت و لنین قبل از عزیمت هیئت به برست لیتوسک باو دستور داد که بهرقیمتی شده با آلمانیها به توافق برسد.

دیکتاتوری

در سقوط حکومت کرنسکی و روی کار آمدن لنین، علاوه بر ضعف‌ها و تردیدهای خود کرنسکی عوامل دیگری نیز موثر بودند که مهمترین آنها عدم تحرک نیروهای مخالف و امیدهای نابجای افسران سلطنت طلب درباره امکان بدست گرفتن قدرت پس از سقوط کرنسکی بود.

نیروهای مخالف بلشویکها از رقبای منشویک آنها گرفته تا حزب سوسیالیست انقلابی و سایر گروههای چپ و لیبرال با مذاکراتی که در آستانه قیام مسلحانه از طرف بلشویکها برای تشکیل یک حکومت ائتلافی از کلیه احزاب و گروههای سیاسی آغاز شده بود خام شدند و تا قبل از معرفی دولت تمام بلشویک لنین هم تصور میکردند که در حکومت تازه سهمی خواهند داشت. کامنف که نقش اصلی را در این مذاکرات بعهدده داشت و خود نیز معتقد به تشکیل یک حکومت ائتلافی با شرکت کلیه نیروهای چپ و انقلابی بود قبل از معرفی دولت جدید یا شورای کمیسرهای خلق بریاست کنگره، شوراها انتخاب شده و عامل امیدوارکنندهای برای نمایندگان غیر بلشویک کنگره بشمار میرفت. ولی لنین حاضر به انجام وعدههای گذشته نشد و هیچیک از رهبران احزاب و گروههای سیاسی دیگر را بحکومت خود راه نداد.

افسران طرفدار سلطنت هم که نیروهای قابل توجهی در پتروگراد و جبهه شمالی در اختیار داشتند و از نفوذ بلشویکها بداخل واحدهای خود جلوگیری کرده بودند، چون کرنسکی و طرفداران او را عامل اصلی سقوط رژیم سلطنتی میدانستند در برابر عملیات بلشویکها برای سرنگونی کرنسکی عکس‌العملی نشان ندادند، زیرا تصور میکردند که پس از سقوط حکومت کرنسکی و ناتوانی بلشویکها در اداره امور به آسانی موفق به سرنگون ساختن حکومت بلشویکی خواهند شد و رژیم سلطنتی را از نو برقرار خواهند ساخت.

بسیاری از بلشویک‌های قدیمی هم نقشه‌های لنین را برای کودتا و بدست گرفتن قدرت خام و ماجراجویانه میدانستند و پس از بدست گرفتن قدرت از طرف لنین هم بعلت مخالفت او با دادن سهمی به احزاب و گروههای دیگر سیاسی در حکومت علنا زبان به انتقاد گشودند. بوگدانف، کراسین، بازاروف، پروفوروف، روزکف و ماکسیم گورکی از جمله این منتقدین بودند. ماکسیم گورکی روز بیست و یکم نوامبر، یعنی دو هفته پس از استقرار حکومت بلشویکی در روزنامه خود بنام "نوویا ژیزن" چنین نوشت:

عده‌ای ماجراجوی بی مسئولیت و کوردلان متعصب بنام "انقلاب اجتماعی" ما را براهی میکشاند که جر هرح و مرج و ویرانی و نابودی پرولناریا و انقلاب نتیجه، دیگری بیار خواهد آورد.

طبقه کارگر نمیتواند به لنین و دارودسته، او اجازه بدهد که با خون آنها و بغیبت از دست دادن همه آنچه در نتیجه مبارزات گذشته بدست آورده‌اند شیوه، حکومتی را تجربه کند که سرانجام آن برهیچکس معلوم نیست. طبقه کارگر نباید به عده‌ای دیوانه و ماجراجو اجازه بدهد که بنام آنها و با ادعای حفظ منافع آنها دست بحمایاتی برسد که نه فقط شخص لنین و اطرافیان او، بلکه همد کارگران روسیه باید روزی حساب آنرا پس بدهد.

همزمان با انتشار این مقاله تند ماکسیم گورکی که مقدمه، قهر و جدائی او از لنین شد چندتن از رهبران برجسته بلشویک هم بعنوان اعتراض به سیاست خشن و خودکامگی لنین از مسئولیت‌هایی که بعهده گرفته بودند استعفا دادند. از جمله مشهورترین آنها باید از کامنف و ریکوف نام برد که اولی از ریاست هیئت اجرائی کنگره، شوراها و دومی از کمیسری امور داخلی که مهمترین پست کابینه، لنین بود استعفا کردند.

اما هیچیک از این اعتراضات و استعفاها لنین را از ادامه راهی که درپیش گرفته بود بازنمیداشت. او استعفای کامنف را که یکی از نزدیکترین یاران و همکاران او در تمام دوران تبعید و بعد از آن بود با کمال خونسردی پذیرفت و اسوردلف را بجاننشینی او در مقام ریاست هیئت اجرائی کنگره، شوراها برگزید و به وی توصیه کرد که مثل کامنف به نمایندگان احزاب و گروههای غیربلشویک میدان ندهد.

لئونید کراسین، یکی از سران برجسته، دیگر بلشویک که مخارج سنگین

فعالیت‌های لنین را در خارج از روسیه تامین میکرد و زمانی به وزیر دارائی لنین معروف بود در نامهای به همسرش که در سوئد زندگی میکرد، در حدود یکماه پس از بقدرت رسیدن لنین نوشت "فعلا توصیه نمیکنم به پتروگراد مراجعت کنی. زندگی در اینجا وحشتناک است. تمام کارخانهها خوابیده، تولید متوقف شده، وسائل حمل و نقل عمومی از کار افتاده و مواد غذایی کمیاب است. این وضع پتروگراد است، وضع شهرهای دیگر خیلی بدتر است و در جبههها سربازان ما از گرسنگی تلف میشوند. همه رهبران برجسته و قابل احترام حزب مانند کامنف و زینوویف و ریکوف از لنین جدا شدهاند... من آینده را خیلی تاریک میبینم و مهترسم هرج و مرج و کشتار وحشتناکی درپیش داشته باشیم".

"سولومون" دوست و همکار دیگر لنین در دوران تبعید که از استکهلم به پتروگراد بازگشته بود قبل از اینکه به ملاقات لنین برود با دوستان دیگر خود کراسین و "وروسکی" به گفتگو نشست تا عقاید و نظریات آنها را برای لنین بازگو کند. کراسین در این دیدار به سولومون گفت "رفیق عزیز. آنچه لنین بنام سوسیالیسم مردم روسیه عرضه میکند بکلی با آنچه ما در مخیله خود داشتیم فرق دارد. همه آن آرزوها و ایدئال‌ها که ما بخاطر آن به هر کار ناشایست و خلاف اخلاقی تن دردادیم فراموش شده است. در اطراف لنین فقط کسانی باقی ماندهاند که بزرگترین امتیازشان تعلق و اطاعت از اوامر لنین است و دیکتاتوری امروز روسیه به مراتب وحشتناکتر از دیکتاتوری گذشته است".

وروسکی هم نظریات مشابهی داشت و علاوه برآن معتقد بود که حکومت لنین بعلت سپردن کارهای بزرگ بدست اشخاص کوچک و ناتوان محکوم به شکست است و بفرض اینکه دوام بیاورد روسیه را بروز سیاه خواهد نشاند و این کشور را از جرگه ممالک پیشرفته خارج خواهد ساخت.

سولومون از ملاقات خود با لنین با تلخی بسیار یاد کرده و میگوید "وقتیکه نظریات خود و دوستان قدیمی را با لنین درمیان گذاشتم، لنین طبق عادت همیشگی خود به رد نظریات ما و اثبات عقاید و اندیشه‌های خود پرداخت. من گفتم که ما دیگر بحث فلسفی نداریم، قدرت بدست شما افتاده و حاصل حکومت شما جز خرابی و فقر و هرج و مرج و اختناق بیشتر چیز دیگری نیست و اینطور که پیش می‌رود آینده بهتری هم بچشم نمی‌خورد. لنین که در ابتدای گفتگویمان خیلی ملایم و مهربان بنظر میرسید ناگهان بخشم آمد و گفت بلی ما همه چیز را خراب خواهیم کرد تا معبد خودمان را روی این ویرانهها بسازیم، معبد خوشبختی

همه زحمتکشان... بلی ما همه آثار بورژوازی را از میان برمیداریم و به گرد و غبار بدل میکنیم و شما و رفیقان کراسین را هم برای شرکت در مراسم برهاد دادن این گرد و غبار دعوت خواهیم کرد!"

سولومون اضافه میکند وقتیکه من از این طرز صحبت لنین برآشفته شدم و به او اعتراض کردم لنین با خشم و عصبانیت بیشتری گفت "دیگر بس است... فراموش نکنید که من دیگر لنین دهسال پیش که شما او را می شناختید نیستم. او مرده است و من با هر ضد انقلاب و هرکس که با این حکومت مخالفت کند با کمال بیرحمی رفتار خواهم کرد، هرکس که باشد و هر سابقهای که با من داشته باشد..."

یکی از مشکلات بزرگ لنین از آغاز حکومت مسائل مالی و تامین هزینههای دولت بود. ضبط و مصادره اموال مردم رواج کامل داشت، ولی اینها برای تامین هزینههای دولت کفایت نمیکرد. میبایست بانکها را در اختیار گرفت و مخارج حکومت را از موجودی و ذخایر بانکها تامین کرد.

روزیکه لنین حکومت را بدست گرفت ۲۸ بانک در پتروگراد وجود داشت. این بانکها از نظر مقررات تابع بانک دولتی و خزانهداری کل بودند و هرگونه پرداخت به دولت و موسسات دولتی مستلزم تایید آن از طرف بانک دولتی و خزانهداری کل بود. کارکنان بانک دولتی و خزانهداری کل در برابر تغییر ناگهانی حکومت دست از کار کشیدند تا مجبور به پرداخت وجوه دولتی به حکام جدید نشوند زیرا از قانونی بودن این تغییرات و دوام حکام جدید اطمینان نداشتند. لنین خواهان شدت عمل در برابر این اقدام و اشغال بانکها و ضبط موجودی آنها بود، ولی استپانوف نخستین کمیسر دارائی لنین زیربار این کار نرفت و استعفا داد. لنین "منژینسکی" را که تخصص مالی نداشت برای کمیساریای دارائی در نظر گرفت و وقتیکه منژینسکی از عدم آگاهی و ناتوانی خود در انجام این کار سخن گفت لنین پاسخ داد این کار تخصص نمیخواهد فقط جرات و اراده لازم دارد.

لنین "بونچ - برویویچ" را مأمور همکاری با منژینسکی و راهنمایی او در امور مالی نمود و بونچ برویویچ طرح دولتی کردن یا ملی کردن کلیه بانکها را تهیه کرد و قرار شد در روز اعلام این طرح بانکها را اشغال و مدیران آنها را بازداشت و مدیران جدیدی بکار بگمارند. تعداد افراد مورد اعتمادی که اطلاعات محدودی

هم در امور مالی و بانکی داشته باشند خیلی کم بود و بهمین جهت از مدیران بازداشت شده کسانیکه حاضر شدند با حکومت جدید همکاری کرده دستورات دولت را بی چون و چرا اجرا نمایند دوباره بسرکار گمارده شدند .

با کنترل دولت بر بانکها برداشت از حسابهای بانکی تابع مقررات نازمای شد و برای جلوگیری از هجوم مردم برای دریافت وجوه سپرده و پس انداز یا حسابهای جاری، برداشت از حسابهای شخصی به ماهانه هزار و پانصد روبل محدود گردید . البته این " امتیاز " فقط برای اشخاص عادی و آنهم برای مدت محدودی بود ، در مورد کسانیکه ضد انقلاب تشخیص داده میشدند (و البته این عنوان شامل اکثر ثروتمندان میشد) حسابهایشان را مسدود میکردند و پولهایشان را عملاً و " بطور علی الحساب " در اختیار دولت میگذاشتند .

یکی از نخستین اقدامات حکومت بلشویکی محدود ساختن آزادی مطبوعات بود . روز دهم نوامبر ۱۹۱۷ یعنی فقط دو روز پس از استقرار حکومت جدید ، شورای کمیسرهای خلق طی فرمانی مقررات محدودکنندهای درباره مطبوعات وضع کرد ، ولی ضمن اعلام این مقررات تاکید شد که این تضيیقات موقتی است و بمحض اینکه حکومت جدید مستقر گردیده و اوضاع بحال عادی بازگردد آزادی مطبوعات و نشریات تامین خواهد شد .

اما این محدودیتها و تضيیقات نه فقط موقتی نبود ، بلکه روز بروز شدیدتر و خشن تر شد و میدان عمل برای مطبوعات غیر بلشویک (و بعدها برای بعضی مطبوعات وابسته به خود بلشویکها که جرات کمترین انتقادی از اوضاع بخود میدادند) رفته رفته تنگتر و تنگتر شد ، تا جائیکه یکی پس از دیگری مجبور به تعطیل گردیدند .

اولین روزنامههاییکه انتشار آنها متوقف شد مطبوعات مستقل و لیبرال بود بعد نوبت به روزنامههای وابسته به منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی و سایر گروههای چپ رسید . در جلسه روز هفدهم نوامبر هیئت اجرائی کنگره شوراها نمایندگان این گروهها از سانسور و فشاری که به روزنامههای آنها وارد میابد شکایت کردند و گفتند که این فشار و اختناق در حکومت تزاری هم سابقه نداشته است . لنین که در این جلسه حضور یافته بود پاسخ داد ممکنست اینطور باشد ، ولی در حکومت تزاری فشار و سانسور برای جلوگیری از نشر افکار و خواستههای مردم بود ، ولی اگر امروز فشار و سانسوری درکار باشد برای حفظ منافع مردم

است!

پس از انتشار چند مقاله انتقادی در روزنامه، ماکسیم گورکی بنام "نوواپا ژیزن" لنین دستور داد مقررات سانسور را به روزنامه‌های وابسته به بلشویکها تعمیم دهند. در اجرای این دستور برای انتشار مطالب خلاف واقع و تحریک‌آمیز در مطبوعات جریمه‌های تعیین شد، البته تشخیص "خلاف واقع" یا "تحریک‌آمیز" بودن مطلب هم بامامورین دولت بود. یکی از نخستین قربانیان این تصمیم روزنامه، ماکسیم گورکی بود که به پرداخت ۳۵۰۰۰ روبل جریمه محکوم شد.

سه ماه بعد از استقرار حکومت بلشویکها که اکثر روزنامه‌ها تعطیل و توقیف شده بودند یکی از نمایندگان سوسیالیست کنگره، شوراها زبان به اعتراض و انتقاد گشود و گفت "همه روزنامه‌های ما بسته شده و امکان اظهارنظر و عقیده بکلی از ما سلب گردیده است". لنین به تلخی پاسخ داد "متأسفانه هنوز همه روزنامه‌های شما بسته نشده است، ولی ما بزودی این کار را خواهیم کرد. همه روزنامه‌هاییکه در جهت خلاف منافع خلق گام برمیدارند تعطیل خواهند شد. دیکتاتوری پرولتاریا دیگر نمیتواند بوی نفرت‌انگیز افیون بورژوازی را تحمل کند".

لنین به وعده خود عمل کرد و در اوائل ماه مه ۱۹۱۸ سه روزنامه و ماه بعد بقیه روزنامه‌هاییکه در دست در اختیار دولت نبودند توقیف شدند. حتی روزنامه "نوواپا ژیزن" ماکسیم گورکی هم با اینکه رویه احتیاط‌آمیزی در پیش گرفته بود توقیف شد و تا روزیکه لنین با گورکی آشتی نکرده بود اجازه انتشار نیافت.

باین ترتیب عمر آزادی قلم و بیان درکشوری که مردم آن نسلها برای بدست آوردن آن مبارزه کرده بودند طی چندماه بسر آمد. البته خود لنین هم مدعی این نبود که میخواهد بمردم آزادی بدهد. او در همان سالهای تبعید نغمه "دیکتاتوری پرولتاریا" را سر داده بود و کسانیکه بدنبال او راه افتاده بودند اگر نطقها و نوشته‌هایش را میخواندند میتوانند درک کنند که لنین آزادی برای آنها به ارمغان نخواهد آورد.

لنین در یکی از آثار معروف خود بنام "دولت و انقلاب" بصراحت عقیده خود را در این مورد بیان کرده و مینویسد "دولت یک مرحله انتقالی در روند انقلاب برای رسیدن به هدف نهائی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا است. بنابراین دولت در حقیقت مرحله‌ای اعمال قدرت و سرکوبی نیروهای مخالف برای

هموارساختن راه وصول به هدف نهائی است و در چنین مرحلہای تصور اینکه دولت باید آزادی‌هایی بمردم بدهد و یا دولت مردم آزاد باشد مسخره بنظر میرسد."

اولین و آخرین آزمایش دمکراسی

یکی از شعارهای همیشگی لنین و بلشویکها از آوریل تا نوامبر ۱۹۱۷ تشکیل مجلس موسسان برای تعیین شکل حکومت و تدوین قانون اساسی جدید روسیه بود. لنین بکرات دولت موقت را به تردید و تعلل در تشکیل مجلس موسسان متهم کرده و وعده داده بود که بمحض اینکه بلشویکها حکومت را بدست بگیرند مجلس موسسان را تشکیل خواهند داد.

قبل از اینکه بلشویکها برای بدست گرفتن حکومت دست به قیام مسلحانه بزنند دولت موقت روز بیست و پنجم نوامبر را برای انجام انتخابات عمومی تعیین کرده بود. روزیکه بلشویکها قدرت را بدست گرفتند فقط ۱۸ روز به تاریخ تعیین شده باقی مانده بود و لنین میدانست که در یک انتخابات آزاد و بی غل و غش اکثریت نصیب بلشویکها نخواهد شد.

تروتسکی میگوید "مسئله انتخابات مجلس موسسان یکی از مهمترین نگرانی‌های لنین از نخستین روز بدست گرفتن حکومت بود. او مرتبا از لزوم بتاخیر انداختن انتخابات و پائین آوردن سن حق رای تا هجده سال و محروم ساختن عناصر ضد انقلاب از شرکت در انتخابات سخن میگفت و میخواست بهر ترتیبی شده از شانس پیروزی احزاب و گروههای غیربلشویک در این انتخابات بکاهد.

باهمه این تدابیر و محدودیت‌هایی که برای رای دهندگان غیربلشویک در انتخابات بعمل آمد نتایج انتخابات از نظر بلشویکها یک فاجعه بود، زیرا از ۳۶ میلیون روسی که در انتخابات شرکت کردند فقط ۹ میلیون نفر یعنی بیست و پنج درصد رای دهندگان به نامزدهای بلشویکها رای دادند. بیست و یک میلیون نفر، یعنی قریب ۵۸ درصد رای دهندگان به حزب سوسیالیست‌های انقلابی رای دادند و این حزب با ۷۰۷ نماینده در مجلس موسسان اکثریت مطلق مجلس را

نصیب خود ساخت. نمایندگان منتخب سایر احزاب و گروهها در مجلس موسان بترتیب از این قرار بودند: بلشویکها ۱۷۵ نماینده، سوسیالیستهای انقلابی چپ (طرفدار لنین) ۴۰ نماینده، کادتها (لیبرالها) ۱۷ نماینده و منشویکها ۱۶ نماینده. دو نماینده از احزاب سوسیالیست خلق، یازده نماینده غیرحزبی و هشتاد و شش نماینده از ملیت‌های مختلف هم به مجلس موسان راه یافته بودند. باین ترتیب ملت روسیه در اولین انتخابات آزاد دوران حکومت بلشویکها که می‌بایست آخرین آن هم باشد با اکثریت قاطع بنفع سوسیالیست‌های معتدل و علیه لنین و بلشویکها رای داد. ولی لنین که دیگر بهیچ قیمتی حاضر نبود از مسند حکومت پائین بیاید از فردای روزی که نتایج انتخابات مجلس موسان اعلام شد نقشه خنثی کردن آنرا در مخیله خود ترسیم نمود.

نخستین تدبیر برای خنثی کردن مجلس موسان، تاخیر در افتتاح آن بمنظور تحکیم پایه‌های قدرت حزب بلشویک قبل از شروع کار این مجلس بود. گشایش مجلس پس از چندبار تاخیر برای روز ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ در نظر گرفته شد. لنین پس از اینکه مخالفت اکثریت مردم را با بلشویکها دریافت برای تحکیم قدرت خود و وادار ساختن مجلس موسان به تمکین در برابر شرایط و خواسته‌های خود، در فاصله اعلام نتایج انتخابات و افتتاح مجلس موسان از دو جهت دست بکار شد. از یکسو فعالیت منظم و پرمناهای برای کنترل ارتش و نیروی دریائی و پلیس و تصفیه و بازداشت و حتی قتل افسران مخالف آغاز شد و این برنامه بخصوص در منطقه پتروگراد با دقت و جدیت بیشتری اجرا گردید. از سوی دیگر تبلیغات در میان کارگران برای جلب عناصر وابسته و طرفدار گروههای دیگر بطرف بلشویکها با استفاده از امکانات دولتی که در اختیار بلشویکها قرار گرفته بود شدت و وسعت بیشتری یافت، و در این مورد هم پتروگراد بیش از نقاط دیگر مورد توجه لنین بود، زیرا بیش از پانزده درصد کارگران پتروگراد در انتخابات مجلس موسان به بلشویکها رای نداده بودند. تعداد رای‌دهندگان به حزب سوسیالیست‌های انقلابی و منشویکها و گروههای دیگر در حدود پنجاه درصد کارگران را شامل میشد، ولی جمع کثیری بین این گروهها مردد مانده و در انتخابات شرکت نکرده بودند. تبلیغات بلشویکها بیشتر این گروه را هدف قرار داده بود.

بلشویکها در فعالیت‌های خود بین نیروهای مسلح هم با مقاومت‌هایی روبرو شدند و بهمین جهت برای جلوگیری از هرگونه حرکت مخالفی در جریان

افتتاح مجلس موسسان لنین دستور داد تمام محوطه اطراف کاخ تویرید که برای تشکیل جلسات مجلس در نظر گرفته شده بود از نخستین ساعات صبح روز افتتاح مجلس به محاصره نیروهای طرفدار بلشویکها درآید. رزمنان "اورورا" و چند کشتی جنگی دیگر که افراد آن همگی از طرفداران بلشویکها بودند در رود "نوا" موضع گرفتند. علاوه بر این عده زیادی از افراط مسلح بلشویک محوطه داخلی کاخ تویرید و بالکنهای مخصوص تماشاچیان را قبل از افتتاح جلسه اشغال کرده بودند. درهای ورودی کاخ از طرف سربازان و ناویان مسلح بلشویک محافظت میشد و هریک از نمایندگان منتخب مردم که میخواستند وارد کاخ شوند از لحظه ورود به کاخ تا نشستن بر روی صندلیهای خود محیط رعب و وحشت و فشاری را که در اطراف آنان بوجود آمده بود کاملاً احساس میکردند.

سوسیالیستهای انقلابی که اکثریت مجلس موسسان را در اختیار داشتند برای روز افتتاح جلسه در هجدهم ژانویه تظاهرات و راهپیمائی بزرگی را ترتیب داده بودند. از ساعت هفت صبح از نقاط مختلف شهر هزاران کارگر و دانشجو و مردم عادی غیر مسلح با شعارهایی از قبیل "زندهباد مجلس موسسان" و "زمین و آزادی" و "کارگران و دهقانان متحد شوید" بطرف کاخ تویرید براه افتادند. راهپیمائی تا خیابان اصلی که به کاخ تویرید منتهی میشد بدون حادثهای برگزار شد، ولی هنگامیکه صف مقدم تظاهرکنندگان به واسطه این خیابان رسید ناگهان باران گلوله از بالای پشتبام و داخل ساختمانهای مشرف بر خیابان بطرف تظاهرکنندگان سرازیر شد. در عرض چند دقیقه صدها نفر در خون خود غلطیدند و بقیه پابرجا گذاشتند. حداقل یکصد زن و مرد در جریان این تیراندازی بقتل رسیدند و انعکاس صدای گلولهها در کاخ تویرید بر وحشت حاکم بر محیط کاخ افزود.

قرار بود جلسه افتتاحیه مجلس صبح تشکیل شود، ولی تشکیل جلسه را عمداً به ساعت چهار بعدازظهر موکول نمودند تا هم محیط وحشت و اربعابی که بوجود آمده بود تکمیل شود و هم انجام مذاکرات و تصمیمات به شب موکول گردد و دست بلشویکها برای اعمال فشار بر نمایندگان بازتر باشد. بلشویکها و طرفداران آنها سمت چپ تالار جلسه را اشغال کرده بودند، قسمت وسط تالار نمایندگان سوسیالیستهای انقلابی و در سمت راست آنها منشویکها قرار داشتند. قسمت راست تالار تقریباً خالی بود، زیرا بعضی از نمایندگان معدود کادت یا لیبرالها را بعنوانین مختلف بازداشت کرده بودند و بقیه از ترس گرفتار

شدن در حال اختفاء بسر میبردند .

لنین باتفاق همسر و خواهرش کمی قبل از افتتاح جلسه از یک در فرعی واد کاح تورید شد و پیش از اینکه در جلسه حضور یابد در یکی از اطاقهای کاح به گفتگو با دوستان و خوردن چای و عصرانه پرداخت . اسوردلف در این اطاق با لنین ملاقات کرد و نظر او را درباره ترتیب کار مجلس پرسید ، لنین دستوراتی درباره تاکتیک نمایندگان بلشویک به اسوردلف داد و سپس از یک راهرو طولانی که به تالار جلسه منتهی میشد برای حضور در مجلس براه افتاد .

وقتیکه لنین وارد جلسه شد ، مقدمات کار برخلاف نظر و برنامه لنین آغاز شده بود . طبق رسومی که در مجالس رسمی جاری است ریاست جلسه افتتاحیه میبایست به مسن‌ترین نمایندگان واگذار گردد . مسن‌ترین نمایندگان "شوتزوف" از سوسیالیست‌های انقلابی بود ، ولی هنگامیکه وی در پشت میز ریاست قرار گرفت ناگهان نمایندگان بلشویک شروع به کوبیدن روی میزهای خود نمودند و سربازان و ناویان مسلحی که در جای تماشاچیان نشسته بودند چند تیر هوایی بطرف سقف تالار شلیک کردند .

شوتزوف در میان همه و سروصدا فقط توانست این جمله را ادا کند که "جلسه مجلس موسان را افتتاح میکنم . . ." . در این موقع اسوردلف خود را به پشت میز ریاست رسانید و پیرمرد را بکناری زد و با صدای بم و بلند خود گفت "از طرف کمیته اجرائی کنگره شوراها نمایندگان کارگران و سربازان و دهقانان ماموریت دارم که جلسه مجلس موسان را افتتاح نمایم ." اسوردلف سپس متن اعلامیه‌های را که از طرف لنین و استالین و بوخارین تنظیم شده بود زیر عنوان "اعلامیه حقوق توده‌های زحمتکش و استعمار شده" قرائت کرد . در این اعلامیه که بتصویب اکثریت بلشویک یا طرفدار بلشویک کمیته اجرائی کنگره شوراها رسیده بود پیشنهاد شده بود که قدرت حکومت و تصمیم‌گیری به شوراها تفویض گردد و تصویب این اعلامیه از طرف مجلس موسان در واقع تفویض اختیارات این مجلس به کمیته اجرائی کنگره شوراها بود . این بود نقشایکه لنین برای سلب اختیارات مجلس موسان و بلااثر ساختن آن کشیده بود .

اسوردلف در پایان سخنان خود که در مقام رئیس کمیته اجرائی کنگره شوراها ایراد میکرد تقاضا کرد که اعلامیه بیدرنگ بتصویب مجلس موسان برسد . ولی اکثریت نمایندگان مجلس موسان اعتنائی به سخنان وی نکردند و قبل از هرچیز به انتخاب رئیس مجلس اقدام نمودند . ویکتور چرنف رهبر حزب

سوسیالیست انقلابی با اکثریت مطلق بریاست مجلس انتخاب شد . چرنف طی نطقی که با فریادهای اعتراض و سروصدای نمایندگان بلشویک قطع میشد بر وظایف مجلس موسان بعنوان مرکز قانونگذاری و ماموریتی که از طرف ملت روسیه برای تعیین نظام حکومتی آینده کشور به نمایندگان این مجلس محول شده تاکید کرد . سخنان چرنف در زمینه سیاست خارجی و مسئله جنگ هم مخالف نظریات و برنامههای اعلام شده بلشویکها بود ، زیرا چرنف ضمن تایید تلاش برای یک صلح شرافتمندانه "بدون فاتح و مغلوب" تاکید کرد که روسیه نباید به امضای قرارداد صلح جداگانه با آلمان تن دردهد .

در پاسخ اسوردلف و اعلامیه‌ایکه بوسیله او قرائت شد ، چرنف فقط به ذکر این نکته اکتفا کرد که مجلس موسان خواهان همکاری صمیمانه با شوراهاست و تاکید نمود که این همکاری صلح و آرامش و پیشرفت را برای روسیه به ارمغان خواهد آورد و بدون همکاری جنگ داخلی اجتنابناپذیر خواهد بود . چرنف همچنین گفت که مجلس موسان در مورد مسائل مهم و بنیادی به آراء عمومی مراجعه خواهد کرد .

پس از چرنف نمایندگان بلشویک ، بوخارین و اسکورتسف سخنرانی کردند . بوخارین ضمن تاکید مجدد بر لزوم تصویب اعلامیه پیشنهادی کمیته اجرائی کنگره شوراهای گفت "مجلس موسان باید نشان دهد که طرفدار کارگران و دهقانان و سربازان و بقمچرکینها است یا میخواهد منافع صاحبان کارخانهها و بانکها و بازرگانان و ثروتمندان را حفظ کند" . سخنان بوخارین با خنده و تمسخر از طرف اکثریت مجلس استقبال شد ، زیرا در آنموقع صاحب کارخانه و بانکدار و ثروتمند بزرگی در روسیه نمانده بود که کسی از آنها طرفداری کند .

سخنان اسکورتف نماینده دیگر بلشویک تندتر از بوخارین بود و لحن تهدیدآمیزی داشت ، با وجود این نمایندگان سوسیالیست با خونسردی و سکوت به حرفهای او گوش دادند ، ولی هنگامیکه "تسرتلی" برای پاسخگفتن به نمایندگان بلشویک پشت تریبون رفت صدای شلیک چندتیر هوایی آرامش مجلس را برهم زد و چندتن از سربازان و ناویان اسلحههای خود را بطرف او نشانه گرفتند . با وجود این تسرتلی توانست در خطابه کوتاه ولی موثر خود درباره شرایط اختناق حاکم بر مجلس موسان و خطراتی که ادامه این وضع بهار خواهد آورد هشدار بدهد .

لنین در تمام این مدت در گوشهای نشسته و چنین وانمود میکرد که به

جریان گفتگوهای مجلس توجهی ندارد. او گاهی خود را با نوشتن مطالبی بر روی کاغذ یا صحبت با اطرافیانش مشغول میکرد و سرانجام چنین وانمود کرد که در میان آنهمه سروصدا بخواب رفته است! خودداری وی از صحبت کردن در این جلسه خود نوعی توهین و بی‌اعتمادی به مجلس بود، زیرا او می‌بایست بهر حال بعنوان رئیس دولت حاکم در این مجلس سخنانی ایراد کند و شاید هم در صورت تصویب اعلامیه، کمیته اجرائی کنگره، شوراها چنین نظری داشت، ولی وقتیکه مجلس حاضر به تصویب این اعلامیه نشد، او هم بجای سخنرانی در این مجلس مرحله بعدی طرح خود را بموقع اجرا گذاشت.

با وجود تهدید و ارباب حاکم بر محیط جلسه، مجلس موسسان در ساعات آخر شب بحث درباره اعلامیه "حقوق توده‌های زحمتکش و استثمار شده" یا برنامه تفویض اختیارات مجلس موسسان به کمیته اجرائی کنگره شوراها را از دستور کار خود خارج کرد و به بررسی پیشنهادات مربوط به نظام حکومت و اصلاحات ارضی و مسئله جنگ پرداخت. در این موقع لنین جلسه را ترک گفت و نمایندگان بلشویک هم که منتظر چنین علامتی بودند با سروصدا و هیاهوی بسیار از جلسه خارج شدند.

چرنف از خطرات احتمالی تعطیل جلسه و موکول کردن ادامه مذاکرات به جلسه بعد آگاه بود، بهمین جهت با اینکه ساعت از نیمه شب گذشته بود از نمایندگان دعوت کرد جلسه را ترک نکنند و اصول اساسی مربوط به نظام حکومت آینده روسیه با سرعت و با رای اکثریت نزدیک باتفاق نمایندگان حاضر در جلسه بتصویب رسید. بموجب این اصول روسیه یک حکومت جمهوری فدرال اعلام گردید و حق خودمختاری برای ملیتها در چهارچوب این جمهوری به رسمیت شناخته شد. مجلس موسسان همچنین به اصل تقسیم اراضی بین دهقانان و شرایط صلح با آلمان براساس آنچه چرنف در سخنرانی خود گفته بود رای داد. جلسه مجلس تا صبح بطول انجامید، و چون نمایندگان به شدت خسته و خواب‌آلود بودند ادامه مذاکرات به جلسه بعد موکول گردید، ولی دیگر جلسهای تشکیل نشد. زیرا دولت یا شورای کمیسرهای خلق همانروز، یعنی صبح روز ۱۹ ژانویه ۱۹۱۷ مجلس موسسان را منحل کرد و روزنامه‌های صبح آنروز که اخبار مربوط به تصمیمات جلسه شب قبل مجلس را چاپ کرده بودند ضبط و معدوم شدند. باین ترتیب نخستین مجلس موسسان روسیه که محصول قریب یک قرن مبارزه مردم روسیه برای استقرار رژیم دموکراسی در این کشور بود بیش از یک

روز عمر نکرد و کوتاه‌ترین عمر مجالس دنیا را در طول تاریخ به‌یادگار گذاشت .
عصر روز نوزدهم ژانویه لنین در جلسه کمیته‌اجرایی کنگره شوراهای که
تحت تسلط بلشویکها بود حضور یافت و ضمن نطقی درباره دلائل انحلال
مجلس موسان چنین گفت :

"... مردم میخواستند مجلس موسان تشکیل شود و ما آنرا تشکیل
دادیم . ولی مجلس موسان نشان داد که به خواستهای اکثریت واقعی
مردم روسیه توجهی ندارد . ما با انحلال این مجلس به خواست اکثریت
مردم عمل کرده‌ایم و قدرت حکومت و تصمیم‌گیری را از آن شوراهای
میدانیم . . این خواست مردم است و ما هر حرکت مخالف با خواست مردم
و هرگونه خرابکاری را با تمام قوا سرکوب خواهیم کرد .
مجلس موسان نشان داد که نماینده بورژوازی است و تفویض قدرت به
این مجلس به‌دردادن ثمره همه مبارزات توده‌های زحمتکش روسیه بود .
ما خواستهای زحمتکشان روسیه را که در اعلامیه مصوبه کمیته اجرایی
کنگره شوراهای منعکس شده بود برای تصویب به مجلس موسان عرضه
کردیم ، ولی مجلس موسان در برابر این خواست اکثریت مردم مقاومت
کرد و با این بی‌اعتنائی حکم انحلال خود را امضاء نمود .
مجلس موسان اکنون منحل شده است . جمهوری انقلابی شوراهای بهر قیمتی
که شده پیروز خواهد شد . . ."

در پایان این جلسه لنین به تروتسکی گفت "ما با تشکیل مجلس موسان
مرتکب اشتباه بزرگی شدیم و از این تجربه باید عبرت بگیریم . . انحلال سریع
این مجلس بهترین کاری بود که میتوانستیم در این شرایط بکنیم . انحلال مجلس
موسان از طرف دولت شوراهای به افسانه دمکراسی خاتمه میدهد و راه‌دیکتاتوری
پرولتاریا را هموارتر میسازد . . ."

صلح یا تسلیم

لنین برای تحکیم قدرت خود و تثبیت حکومت بلشویکها اصرار داشت که بهر قیمتی شده قرارداد صلح با آلمان امضا شود و باقیمانده ارتش روسیه در خدمت دیکتاتوری جدید بکار گرفته شود. درباره روابط پنهانی لنین با حکومت وقت آلمان که با روسیه در حال جنگ بود شایعات زیادی بر سر زبانها بود و مطبوعات اروپا و آمریکا هم مطالب زیادی در این زمینه منتشر کرده‌اند، لیکن جز این واقعیت مسلم که دولت آلمان موجبات بازگشت لنین را به روسیه برای ایجاد اغتشاش در آنکشور فراهم ساخت، دلیل قاطع و مستندی بر روابط پنهانی لنین با آلمانیها پس از رسیدن بقدرت وجود ندارد. بعضی از مورخین و نویسندگان روس که خط مشی حکومت بلشویکی را منعکس می‌سازند ادعا میکنند که اصرار لنین برای امضای قرارداد صلح با آلمان علاوه بر مشکلات حکومت جدید و لزوم فراغت از جنگ مبتنی بر امیدواریهای لنین برای وقوع انقلابی در آلمان پس از خاتمه جنگ بود، که اگر این نظر را هم بپذیریم خود مبین عدم واقع بینی میباشد.

هیئت نمایندگی روسیه برای مذاکرات صلح در اواخر دسامبر بریاست مشترک تروتسکی و جوفی عازم "برست - لیتوفسک" شدند. روز بیست و هفتم دسامبر روزنامه‌های پتروگراد متن اعلامیه هیئت نمایندگی روسیه را در مذاکرات صلح منتشر ساختند. در این اعلامیه ادعا شده بود که "آلمان و متحدین آن با اصل صلح بدون انضمام اراضی کشورهای دیگر موافق هستند و قصد توسعه طلبی و تجاوز به حق مالکیت دیگران را ندارند..."

اما واقعیت کاملا برخلاف این ادعا بود. وقتیکه اعضای هیئت نمایندگی روسیه شرایط صلح آلمان را شنیدند سخت برآشفته شدند. یکی از اعضای برجسته

هیئت، پروفیسور پوکروفسکی وقتیکه این شرایط توهین آمیز عنوان شد در حالیکه اشک از چشمانش جاری بود گفت "آیا اینست همان صلح شرافتمندانمائی که قرار بود بدون انضمام اراضی کشورهای دیگر برقرار شود؟ با قبول این شرایط ما در حدود هجده ایالت روسیه را از دست خواهیم داد."

یکی دیگر از اعضای هیئت، ژنرال اسکالون که کارشناس ارشد نظامی هیئت روسی بشمار میرفت قبول شرایط آلمانیها را خیانتی نابخشودنی خواند و دست به خودکشی زد.

روش آلمانیها در مذاکرات صلح بقدری خشن و انعطاف ناپذیر بود که اکثریت اعضای هیئت نمایندگی روسیه، منجمله تروتسکی و بوخارین به مخالفت با قبول شرایط پیشنهادی آلمان برخاستند و بروز اختلاف در هیئت نمایندگی روسیه، در هیئت دولت هم اختلافاتی بوجود آورد.

روز بیست و یکم ژانویه ۱۹۱۸، یعنی دو روز پس از انحلال مجلس موسان کمیته مرکزی حزب بلشویک و نمایندگان بلشویک سومین کنگره شوراهای جلسه مشترکی تشکیل دادند تا موضوع شرایط صلح با آلمان را مورد بحث قرار دهند. لنین در این جلسه از لزوم خاتمه دادن به جنگ بهر قیمتی که شده، حتی تسلیم قسمتی از اراضی روسیه به آلمان سخن گفت. تروتسکی گفت که شرایط پیشنهادی آلمانیها تحقیرآمیز و غیرقابل قبول است و در عین حال برای اینکه با نظریات لنین درباره لزوم خاتمه دادن به جنگ مخالفت نکند پیشنهاد کرد بدون امضای قرارداد صلح یک حالت ترک مخاصمه اعلام شود و نیروهای روسیه فقط به عملیات تدافعی در صورت حمله آلمانیها مبادرت نمایند. گروه دیگری هم پیشنهاد کردند که جنگ با آلمان به یک "جنگ انقلابی" تبدیل شود و نیروهای انقلابی و غیرمنظم به جبهه جنگ اعزام شوند. فقط ۱۵ نفر به پیشنهاد لنین برای صلح فوری و تسلیم به شرایط آلمانیها رای موافق دادند. پیشنهاد تروتسکی که مفهوم آن "نه جنگ و نه صلح" بود ۱۶ رای آورد ولی اکثریت، یعنی ۳۲ نفر به پیشنهاد سوم یعنی "جنگ انقلابی" رای دادند.

لنین شروع جنگ انقلابی بر علیه آلمان را عملی نمیدانست و همچنان بر پیشنهاد خود برای صلح بهر قیمتی که شده اصرار میورزید. مسئله جنگ یا صلح مجدداً در کمیته مرکزی حزب بلشویک مطرح شد و تروتسکی و لوموف و اوتریسکی و درژینسکی در مخالفت با شرایط صلح آلمان سخن گفتند و اظهار داشتند که تسلیم شدن به این شرایط به موقعیت حکومت بلشویکی لطمه خواهد زد. لنین

که از شایعات و سوءظن عمومی دربارهٔ روابط خود با آلمانیها اطلاع داشت در این مورد نمیتوانست فشار زیادی بیاورد و بهمین جهت وقتیکه مونیخ به رای گذاشته شد فقط هفت نفر به پیشنهاد لنین و اکثریت (۹ نفر) به پیشنهاد تروتسکی دربارهٔ ترک مخاصمه بدون امضای قرارداد صلح رای دادند.

آلمانیها که در انتظار قبول شرایط صلح خود از طرف روسها و انتقال قسمتی از نیروهای خود در جبههٔ روسیه به غرب بودند در برابر تردید و تعلل روسها واکنش نشان دادند و روز شانزدهم فوریه ژنرال هوفمان فرمانده نیروهای آلمان اولتیماتومی بدولت روسیه داد که در صورت خودداری روسها از امضای قرارداد صلح ارتش آلمان دست به حمله گستردهای خواهد زد. کمیته مرکزی حزب بلشویک روز ۱۷ فوریه برای اتخاذ تصمیم دربارهٔ این اولتیماتوم تشکیل جلسه داد. پنج نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب (لنین - استالین - اسوردلف - سوکولنیکف و اسمیلگا) با قبول شرایط آلمان و امضای فوری قرارداد صلح موافق بودند. شش نفر (بوخارین - تروتسکی - لوموف - اوریتسکی - جوفی و کرسیتینسکی) علیه قبول شرایط آلمان رای دادند و قرار شد منتظر نتیجهٔ حمله آلمانیها باشند. بعضیها تصور میکردند که اولتیماتوم ژنرال هوفمان جدی نیست و برخی هم معتقد بودند که خودداری سربازان روسی از حمله ممکنست سربازان آلمانی را هم از حمله بازدارد و سربازان آلمانی در اجرای فرمان حمله از طرف فرماندهان خود تعلل نمایند.

اما این امیدواریها بیهوده بود. ارتش آلمان سحرگاه روز ۱۸ فوریه دست به حمله زد و لنین اعضای کمیته مرکزی حزب را به تشکیل یک جلسه اضطراری دعوت کرد و پیشنهادات قبلی خود را دربارهٔ امضای قرارداد صلح فوری با آلمان تکرار نمود. بازهم اکثریت علیه این پیشنهاد رای دادند و لنین خشم خود را فرو برده هیچ نگفت. عصر همانروز خبرهای تازه‌ای از پیشرفت آلمانیها رسید و لنین مجدداً اعضای کمیته مرکزی حزب را به تشکیل جلسه فراخواند. اینبار لنین با لحن جدی و خشم‌آلود گفت "صبر و تحمل من دیگر تمام شده است. من از نگرانی شما دربارهٔ تسلیم قسمتی از خاک روسیه به آلمانیها تعجب میکنم، اگر قرار باشد ما بین حفظ قطعهای خاک و حکومت شوروی یکی را انتخاب کنیم بی‌تردید باید حکومت شوروی را انتخاب نمائیم. اگر آلمانیها شرط صلح خود را تغییر حکومت شوروی قرار داده بودند ما حق داشتیم با آن مخالفت کنیم و به جنگ ادامه دهیم، ولی حالا که با دادن قطعهای خاک حکومت خود

را حفظ میکنیم نباید بیش از این بقای خود را در معرض خطر قرار دهیم" (۱)
پس از یک بحث طولانی در ساعات آخر شب نسبت به پیشنهاد لنین اخذ
رای بعمل آمد و این بار هفت نفر از سیزده عضو حاضر در کمیته مرکزی به
پیشنهاد وی رای موافق دادند. بلافاصله تلگرافی بدولت آلمان اطلاع داده شد
که دولت شوروی آماده امضای قرارداد صلح براساس شرایط پیشنهادی در
"برست لیتوفسک" میباشد.

ولی آلمانیها دیگر شرایط قبلی خود را برای امضای قرارداد صلح کافی
نمیدانستند و روز ۲۲ فوریه شرایط تازه‌ای عنوان کردند که نه فقط متضمن تسلیم
اراضی ساحل بالتیک و فنلاند به آلمان بود، بلکه تشکیل یک حکومت بظاهر
"مستقل" و در واقع دست‌نشانده آلمان را در اوکراین نیز شامل میشد. شرایط
جدید آلمان مخالفت‌های تازه‌ای را برانگیخت.

سوسیالیست‌های انقلابی چپ که در آنموقع در دولت شرکت داشتند
پیشنهاد کردند اتحاد با متفقین علیه آلمان تجدید شود و از کمک متفقین برای
مقاومت در برابر آلمانیها استقبال گردد. تروتسکی و سوکولینکوف به گروه
طرفداران جنگ انقلابی و اعزام داوطلبان غیرنظامی به جبهه جنگ پیوستند.
لنین که در جلسه هیئت دولت حاضر نبود یادداشت طنزآلودی به جلسه فرستاد
و در آن نوشت "لطفا رای مرا هم به طرفداران دریافت اسلحه و سیب‌زمینی از
راهزنان امپریالیست انگلیسی و فرانسه اضافه کنید!". در جلسه کمیته مرکزی
حزب بلشویک لنین با عصبانیت گفت "اینهمه با کلمات و جملات انقلابی بازی
نکنید. جنگ انقلابی که اینهمه از آن صحبت میکنید عملی نیست و از اعزام
افراد غیرنظامی بی‌تجربه به جبهه‌های جنگ نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد. ما
باید قرارداد صلح را به‌درنگ امضا کنیم و اگر بیش از این در این کار تعلل شود
من هم از ریاست دولت و هم از عضویت کمیته مرکزی حزب استعفا خواهم
داد!..."

قرارداد ننگین صلح "برست‌لیتوفسک" سرانجام روز سوم مارس ۱۹۱۸ به
امضا رسید. بموجب این قرارداد سرزمین‌های ساحلی بالتیک ضمیمه آلمان شد و
اوکراین تحت سلطه آلمانیها قرار گرفت. نیروهای آلمان در این جبهه آزاد

۱- اصطلاح حکومت "شوروی" یعنی حکومت شوراهای روسیه از این
بعد به‌تدریج مرسوم شد تا اینکه نام رسمی کشور نیز به "اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی" تبدیل گردید.

شده و برای تقویت جبهه غرب اعزام گردیدند، ولی ششماه بعد با حمله گسترده نیروهای آمریکا و انگلیس و فرانسه در جبهه غرب سربازان آلمانی مجبور به عقب‌نشینی شدند. خط دفاعی هندنبرگ شکست و آلمان تسلیم شد. شکست آلمان در جنگ لنین را هم از انجام تعهدات ننگینی که بموجب قرارداد "برست‌لیتوفسک" به روسیه تحمیل شده بود آزاد ساخت.

حکومت وحشت

بلافاصله پس از کودتای بلشویکی در روسیه حکم اعدام در مورد سربازان فراری لغو شد و فرار از سربازخانه‌ها و جبهه‌های جنگ بصورت یک امر عادی و روزمره درآمد.

لنین از صدور این دستور که بدون اطلاع او و از طرف شورای سه نفره نظامی صادره شده بود خشمگین شد و گفت با این تصمیم غلط ما بخش بزرگی از نیروئی را که باید بخدمت خود می‌گرفتیم از دست خواهیم داد. با وجود این لغو دستور صادره واکنش خوبی نداشت و لنین گفت بدون لغو این دستور آنرا نادیده بگیرید و همه فراریها را تیرباران کنید!

تروتسکی میگوید " در این زمان لنین مرتباً این مطلب را تکرار میکرد که دلرحمی و ملایمت در انقلاب خطائی نابخشودنی است و جز با ایجاد وحشت و ارعاب و خشونت و بیرحمی نمیتوان یک حکومت انقلابی را مستقر ساخت. او یکبار که انتقاداتی در مورد خشونت و شدت عمل کاردهای سرخ و تیرباران‌های بدون محاکمه عنوان شد به‌صراحت گفت "پس انقلاب یعنی چه، اگر ما نتوانیم دشمنان خود را بگلوله ببندیم پس چه انقلابی کرده‌ایم؟ موعظه‌های اخلاقی و انقلاب باهم قابل جمع نیستند."

یکبار که گزارشی درباره عملیات گروه‌های ضد انقلابی با اطلاع لنین رسید با عصبانیت گفت: آیا یک "فوکیه" بین ما پیدا نمیشود که به حساب این ضدانقلابی‌ها برسد؟ (۱)

لنین سرانجام فوکیه - تینویل خود را پیدا کرد. او فلیکس - درژینسکی، مردی با قیافه‌ای غیرعادی و چشمانی از حدقه درآمد و ریشی تیز و کوتاه بود.

۱- "فوکیه - تینویل" یکی از بیرحم‌ترین دادستان‌های انقلابی فرانسه بود که هزاران نفر را به تیغ گوتین سپرد.

معمولا تبسمی شیطانی بر لبهای بیرنگش نقش می‌بست ولی خیلی زود جای خود را به چهرهای عبوس و یخزده میداد. کمترین احساس عطوفت و رحم و شفقت در وجود این مرد یافت نمیشد. لنین پس از "کشف" درژینسکی و آزمایش وفاداری و اطاعت او نسبت به شخص خود دستورات مربوط به امحاء دشمنان و مخالفان رژیم جدید را مستقیما و محرمانه به وی ابلاغ میکرد و درژینسکی این دستورات را بدقت و سرعت بموقع اجرا میگذاشت.

درژینسکی فرزند یک ملاک ثروتمند لهستانی بود که هنگام تحصیل به حزب سوسیال‌دمکرات لیتوانی پیوسته و در جریان مبارزه با پلیس تزاری دستگیر و به سبیری تبعید شده بود. درژینسکی بیشتر جوانی خود را در زندان و تبعید بسر برده و هنگام وقوع انقلاب روسیه هم در زندان مسکو بود. درژینسکی پس از رهائی از زندان به بلشویکها پیوست و در جریان فعالیت خود در میان بلشویکها توجه لنین را بخود جلب کرده و بسرعت از نردبان نرفی بالا رفت.

اولین سمت مهم درژینسکی که موجب جلب توجه لنین به توانائی وی در کارهای پلیسی شد ریاست‌گارد مقر حکومت جدید شوروی در اسمولنی بود. در این ساختمان درژینسکی به ابتکار خود مفرقات شدیدی برای شناسائی و کنترل ورود و خروج اشخاص وضع کرد و حتی برای اعضای دولت و کمیته مرکزی حزب و بلشویکهای سرشناس اوراق شناسائی و پرسننامه‌های دقیقی تنظیم کرد که اطلاعات مندرج در آنها برای خود لنین هم سازگی داشت. لنین سپس محرمانه از درژینسکی خواست که فعالیت‌های عده‌ای از رهبران بلشویک و غیر بلشویک را تحت نظر بگیرد و از آن ببعد هر روز گزارش محرمانه‌ای از جریانات روز و ملاقاتها و رفت و آمدهای شخصیت‌های سیاسی بامضای درژینسکی در روی میزکار لنین بود.

روز بیستم دسامبر ۱۹۱۷ لنین درژینسکی را بدفتر کار خود احضار کرد و به او دستور داد کمیته‌ای برای مبارزه با عناصر ضد انقلابی تشکیل داده و فعالیت خود را گسترش دهد. این کمیته نطفه سازمان مخوف پلیس مخفی شوروی بود که نظیر آن از نظر خشونت و شدت عمل در تاریخ معاصر جهان دیده نشده است. سازمان پلیس مخفی شوروی که در آغاز "چکا" نام داشت بعدها چندین بار تغییر نام داده و فعالیت‌های آن بتدریج از داخل شوروی به سراسر جهان گسترش یافته است.

تشکیل سازمان چکا و ماموریت و مسئولیت نامحدود آن در پوشش مبارزه با ضدانقلاب آغاز حکومت وحشت در شوروی بشمار می‌آید که هنوز هم ادامه دارد. مامورین چکا که بنام "چکیست" شهرت داشتند در مدتی کوتاه چنان وحشتی در پتروگراد و مسکو سایر شهرهای بزرگ شوروی بوجود آوردند که دیگر کسی جرات سخن گفتن علیه رژیم و حتی انتقاد از اوضاع را نداشت. زیرا چکیست‌ها که با دقت از میان عناصر بیرحم و پرعقده انتخاب میشدند با کوچکترین بهانه‌های کسانی را که تصور مخالفت آنها با رژیم میرفت بازداشت و سربسته میکردند. در ژینسکی هر روز توطئه تازهای علیه حکومت بلشویکی یا رهبران آن کشف میکرد و کشف این توطئه‌ها که صحت و سقم آن هم بر کسی معلوم نبود براعتبار و اهمیت در ژینسکی و سازمان مخوف او نزد لنین می‌افزود.

مامورین چکا در طول روز خانه‌ها و مراکزی را که در آنها رفت و آمدهای مشکوکی میشد تحت نظر گرفته شناسائی میکردند. حمله به این خانه‌ها و "مراکز توطئه" غالباً شبها صورت میگرفت و بازداشت‌شدگان شبانه مورد بازجوئی قرار میگرفتند. در پتروگراد بازداشت‌شدگان را به مرکز سابق پلیس که فاصله زیادی با کاخ‌مستانی نداشت میبردند و گاهی خود در ژینسکی در بازجوئی‌های شبانه از بازداشت‌شدگان شرکت میکرد. دیوار حیاط این ساختمان قدیمی هرشب شاهد تیرباران کسانی بود که پس از یک بازجوئی کوتاه و بدون محاکمه به جوخه‌های اعدام سپرده میشدند. در جریان تیرباران‌های شبانه چند کامیون با سروصدای زیاد در پشت دیوار حرکت میکردند تا صدای شلیک تیرها و ضجه و ناله تیرباران‌شدگان بگوش کسی نرسد.

از نظر در ژینسکی همه این خشونت‌ها و جنایت‌ها برای تحکیم اساس حکومت نو بنیاد بلشویکی در روسیه لازم بود. دستور صریح لنین به در ژینسکی این بود که دشمنان طبقه کارگر را از میان بردارد و از نظر او همه مخالفان دیکتاتوری بلشویکها دشمنان طبقه کارگر محسوب میشدند.

در ژینسکی بعنوان مسئول امور امنیتی در جلسات هیئت دولت هم شرکت میکرد. در یکی از این جلسات لنین یادداشتی برای در ژینسکی فرستاد که در آن نوشته شده بود "رفیق در ژینسکی چند نفر ضد انقلابی در زندانها هستند؟" در ژینسکی زیر یادداشت لنین جواب داد "در حدود هزار و پانصد نفر" و یادداشت را برای لنین پس فرستاد. لنین پس از ملاحظه یادداشت زیر آن یک علامت بعلاوه گذاشت و اصل یادداشت و جواب آن دوباره نزد در ژینسکی برگشت.

درژینسکی پس از ملاحظه یادداشت و علامتی که لنین زیر آن گذاشته بود از جای خود برخاست و بی سروصدا از اطاق خارج شد. ردوبدل شدن یادداشت بین لنین و درژینسکی و خروج درژینسکی از اطاق توجه کسی را بخود جلب نکرده بود، ولی فردای آنروز خبر وحشتناک اعدام دسته‌جمعی یکهزار و پانصد زندانی سیاسی همه را تکان داد. درژینسکی علامت بعلاوه لنین را در زیر یادداشت خود علامت صلیب و دستور اعدام دسته‌جمعی آنها از طرف لنین تعبیر کرده و شبانه این دستور را بموقع اجرا گذاشته بود.

تنها توضیحی که درباره این فاجعه عظیم داده شد از طرف "فوتیوا" منشی لنین بود که گفت "لنین دستور اعدام زندانی‌ها را نداده و درژینسکی علامت بعلاوه لنین را در زیر یادداشت سوءتعبیر کرده بود. رفیق لنین معمولا زیر مطالبی که خوانده و بخاطر سپرده چنین علامتی میگذارد و منظور وی از این علامت بهیچوجه صلیب و دستور اعدام نبوده است!"

اگر این توضیح منشی لنین را هم بپذیریم معلوم میشود که "سوءتعبیر" درژینسکی و اعدام بیدلیل ۱۵۰۰ نفر انسان آنقدر از نظر لنین حائز اهمیت نبوده است که درژینسکی را بخاطر این اشتباه مجازات و یا حداقل از کار برکنار کند. درژینسکی پس از این جنایت بزرگ بیش از پیش از توجه و عنایت لنین برخوردار شد. پس از انتقال مقر حکومت شوروی از پتروگراد به مسکو، ساختمان عظیم شرکت بیمه روسیه در خیابان لوبیانکا به سازمان چکا اختصاص یافت و از آن ببعد "شماره ۲۲ خیابان لوبیانکا" مشهورترین نشانی در مسکو بود.

۱۸ در کرملین

لنین از اوائل سال ۱۹۱۸ پایتخت را از پتروگراد (لنین‌گراد فعلی) به مسکو پایتخت قدیمی روسیه منتقل کرد و مراسم جشن کارگری اول ماه مه را در این شهر برگزار نمود. در این مراسم لنین بر روی دیوار کاخ کرملین ایستاده و از همان نقطه‌ای که ناپلئون آتش گرفتن مسکو را نظاره کرده بود به جمعیت تظاهرکنندگان و کارگرانی که در میدان کرملین (میدان سرخ فعلی) رژه می‌رفتند نظاره میکرد.

ارباب جدید کرملین، در این بنای باشکوه تاریخی، که سلاطین و فرمانروایان گذشته روسیه طی قرن‌ها زندگی افسانه‌ای و مجللی را در آن بسر آورده بودند زندگی ساده و نسبتاً محقری داشت. لنین و همسرش کروپسکایا و خواهرش ماریا چند اطاق از کاخ را بخود اختصاص داده بودند، ولی کاخ رنگ و بوی گذشته را نداشت و کسانی که در محل اقامت و استراحت لنین بدیدن او می‌رفتند از بوی گربه (حیوان مورد علاقه لنین و همسرش) و غذاهای مانده شمشز می‌شدند.

لنین و همسر و خواهرش از مبلان و تختخواب تزارها و سرویس چینی و نقره آنها استفاده میکردند، ولی سرووضع خودشان و غذائی که می‌خوردند با این مبلان و سرویس غذا مطابقت نداشت. فقط یک خدمتکار در اختیار آنها بود که غذاهای بیمزهای درست میکرد، و لنین بیشتر خود را با خاویار و کره و پنیر و مربا سیر میکرد.

گاهی اعضای دولت یا کمیته مرکزی حزب برای صرف غذا مهمان لنین میشدند و لنین برای توجیه بدی وضع غذائی که به مهمانان خود میداد میگفت که نه میخواهد و نه میتواند خود را با زندگی اشرافی تطبیق دهد و بهمین جهت هیچ تغییری در برنامه زندگی روزانه و وضع تغذیه خود نداده است.

یکبار هم به چند نفر از مهمانان خود گفت "ما انقلابی‌های خوبی هستیم، ولی بعضی‌ها دلشان میخواهد ضمن سخن‌گفتن از انقلاب و پرولتاریا از مزایای بورژوازی هم بهره‌مند شوند و ناخودآگاه تحت تاثیر و نفوذ فرهنگ غربی هستند... اما من هیچ شرم ندارم از اینکه بگویم با همه این آداب و رسوم بیگانگام و وحشی بودن را ترجیح میدهم!"



لنین و همفکران او که در تمامی عمر به انقلاب و تخریب می‌اندیشیدند، مشکلات حکومت و سازندگی را تجربه نکرده بودند و بهمین جهت از نخستین ماههای حکومت خود با چنان مشکلاتی مواجه شدند که برای غلبه بر آنها و جلوگیری از طغیان عمومی چاره‌ای جز توسل بزور و تشدید اختناق نداشتند. کارخانها بر اثر عدم توانائی و نالایقی مدیران جدید و نارضائی و کم‌کاری کارگران و کمبود مواد اولیه از کار افتادند و یا محصول آنها به کمتر از نصف کاهش یافت. دهقانان که جانشین مالکین شده بودند و فشار ملاکین را بر سر خود نمیدیدند تنبل شدند و در کاشت و برداشت محصول جدیدت سابق را از خود نشان نمیدادند. از سوی دیگر چون کارخانها از کار افتاده و مصنوعاتی برای مبادله با محصولات کشاورزی و دامی تولید نمیکردند، دهقانان از تحویل رایگان محصولات خود به ماموران دولت خودداری مینمودند. کمبود مواد غذایی در شهرها دولت را مجبور به صدور فرمانی بتاريخ دهم مه ۱۹۱۸ نمود که بموجب آن ماموران دولت مجاز به ضبط ذخیره، گندم و مازاد دام "دهقانان ثروتمند" شدند. از آنجائیکه همه دهقانان پس از استقرار حکومت بلشویکی کم و بیش وضع مشابهی داشتند اصطلاح "دهقانان ثروتمند" در فرمان دولت به کشاورزانی اطلاق میشد که بیشتر زحمت کشیده و در نتیجه کار و کوشش خود محصول بیشتری بدست آورده بودند.

مشکلاتی که در اجرای این تصمیم بروز کرد روز یازدهم ژوئن به صدور فرمان دیگری منجر شد و کمیته‌ای بنام "کمیته فقرا" با اختیارات کافی مامور اجرای فرمان قبلی شد. این کمیته که نمایندگان آن از "چکا" پلیس مخفی شوروی هم در آن شرکت داشتند در هر منطقه کشاورزی یک کمیته، منطقهای بوجود آورد و همه روستاها و مناطق کشاورزی را زیر پوشش خود گرفت. فعالیت این کمیته‌ها در روستاها محیط وحشت و ارباب و سوءظن و دشمنی بیسابقهای در میان کشاورزان بوجود آورد. هرکسی سعی میکرد محصول خود را پنهان کند، همسایه

جاسوسی همسایه را میکرد و بسیاری از دهقانان ترجیح میدادند احشام خود را بکشند و از کشت و زرع و برداشت محصول خودداری کنند و احشام و محصولات خود را به ماموران دولت تحویل ندهند. این ظلم و فشار در بعضی از مناطق کشاورزی به شورش‌های دهقانی منجر شد که با گاردهای ضربت بیرحم چکا سرکوب گردید.

محو کامل آثار آزادی در روسیه که با سرکوبی احزاب و گروههای سیاسی و تعطیل و توقیف مطبوعات و انحلال مجلس موسسان و ترور سازمان چکا شکل گرفته بود با سرکوب بیرحمانه شورش‌های دهقانی به نقطه اوج خود رسید. قرارداد ننگین صلح برست‌لیتوفسک که روسیه را از حاصلخیزترین مناطق خود یعنی دشت اوکراین محروم ساخته بود علاوه بر واکنش‌های روانی آن مردم را از تامین حداقل مواد غذایی مورد نیاز خود محروم کرد و زمینه را برای شورش‌ها و حرکت‌های انقلابی تازمائی فراهم ساخت.

کلیه احزاب و گروههای سیاسی، بااستثنای جناح چپ سوسیالیستهای انقلابی که با لنین همکاری میکردند در برابر حکومت بلشویکها جبهه گرفته بودند، حتی سربازان و ناویانی که در سقوط حکومت کرنسکی و بقدرت رساندن لنین نقش موثری داشتند از اینکه میدیدند آنچه درمخيله خود از این انقلاب داشتند سراب و فریبی بیش نبوده بشدت ناراضی بودند. بطوریکه لنین مجبور شد درژینسکی را مامور تشکیل کمیته ویژه‌ای برای مبارزه با عناصر "ضدانقلاب" در نیروهای مسلح بنماید و به تصفیه خونینی درمیان آنها دست بزند.

از بهار سال ۱۹۱۸ دو گروه مهم سیاسی در روسیه برای جلب کمک خارجی بمنظور سرنگون‌ساختن حکومت لنین دست به فعالیت زدند. یکی از این دو گروه تلاش میکرد از آلمانیها برای سرنگونی این رژیم و استقرار مجدد رژیم سلطنتی کمک بگیرد و گروه دیگر که به "اتحاد برای تجدید حیات روسیه" معروف شده بود سعی میکرد از انگلیس و فرانسه و آمریکا برای مبارزه با استبداد بلشویکی کمک بگیرد و رسماً از متفقین درخواست کرده بود که جبهه تازمائی در روسیه بگشایند.

متفقین از تاریخ امضای قرارداد "برست‌لیتوفسک" درصدد مقابله با حکومت جدید شوروی بودند. تقاضای سازمان "اتحاد برای تجدید حیات روسیه" که با پیشنهاد مشابهی از طرف یک گروه سیاسی جدید بنام "مرکز ملی" دنبال شد در آمریکا و انگلستان و فرانسه مورد استقبال قرار گرفت و مقدمات

اعزام نیروهائی از این سه کشور برای کمک به مبارزین روسی در جنگ علیه آلمان و رژیم بلشویکی فراهم گردید .

عامل دیگری که موجب تسریع در اجرای این تصمیم شد پیاده شدن نیروهای ژاپنی در شرق سیبری بود . نیروهای آمریکا و انگلیس و فرانسه در ژوئیه سال ۱۹۱۸ در بنادر ولادیوستک و مورمانسک و آرخانگل پیاده شدند . دلیل و بهانه رسمی پیاده شدن این نیروها در شرق سیبری مقابله با عملیات نظامی ژاپنیها بود ، ولی متفقین در واقع تضعیف حکومت جدید شوروی را هم در مدنظر داشتند .

واقعه مهم دیگری که در این زمان روی داد حرکت لژیون نیروهای داوطلب چکاسلواکی در روسیه برای پیوستن به نیروهای متفقین بود . آلمانیها اخطار کردند که خروج این نیروها از روسیه یا پیوستن آنها به نیروهای متفقین نقض قرارداد "برست-لیتوفسک" تلقی خواهد شد . تروتسکی که در آن ایام وزیر جنگ بود دستور خلع سلاح نیروهای داوطلب چک را صادر کرد . نیروهای چک از این دستور تمرد کردند و روز بیست و ششم مه در منطقه ولگا با ماموران اعزامی حکومت شوروی درگیر شده آنها را خلع سلاح و بازداشت کردند .

خبر این واقعه بشدت لنین را خشمگین کرد و دستور اعزام نیروی کافی برای سرکوبی لژیونرهای چک را صادر نمود . پیش از رسیدن این نیروها به منطقه ولگا کارگران و سربازان مخالف بلشویکها به نیروهای داوطلب چک پیوستند و کمیتهای بنام "کمیته طرفداران مجلس موسسان" تشکیل دادند . این کمیته برای تشکیل یک ارتش داوطلب ملی دست بکار شد و نخستین واحدهای ارتش داوطلب بسرعت سازمان یافتند . نیروهای قزاق منطقه، اورال هم به این نیروها پیوستند و طولی نکشید که منطقه وسیعی از "سامارا" در کرانه ولگا تا ولادیوستک بدست نیروهای مخالف بلشویکها افتاد . در منطقه "دون" ژنرال آلکسیف و ژنرال کورنیلوف فرماندهان سابق ارتش روسیه نیروی بنام "ارتش سفید" بوجود آوردند . در اوائل سال ۱۹۱۸ تعداد سربازان این ارتش به ۳۰۰۰ نفر بالغ میشد . بلشویکها یک نیروی ۱۰۰۰۰ نفری برای مقابله با ارتش سفید فرستادند و آنها را بسوی استپها عقب راندند . در جنگی که در گرفت ژنرال کورنیلوف بقتل رسید .

دو ماه بعد باقیمانده ارتش داوطلب که تعداد آنها از هزار نفر تجاوز نمیکرد دست به یک حمله غافلگیر کننده زده و پیشرفت‌هایی بدست آوردند. این پیروزی موجب پیوستن داوطلبان تازه‌ای به این نیروها شد. تعداد افراد این ارتش در ماه ژوئن ۱۹۱۸ به دوازده هزار، در ماه ژوئیه به ۳۰۰۰۰ و در اکتبر همانسال به قریب ۱۰۰۰۰۰ نفر رسید. فرماندهی این نیروها که منطقه وسیعی را هم بتصرف خود درآورده بود با ژنرال "دنیکن" بود.

در تابستان سال ۱۹۱۸ سوسیالیست‌های انقلابی چپ که تا آنوقت لنین را تحمل کرده بودند به مخالفت با روش‌های خشونت‌آمیز او برخاستند و یک طرح پنج ماده‌ای به کنگره شوراها تسلیم کردند. اصول این طرح از این قرار بود:

- ۱- انحلال پلیس مخفی چکا
- ۲- احضار گروه‌های ضربت از روستاها
- ۳- انحلال ارتش سرخ (ارتش غیررسمی از عناصر وفادار به بلشویکها که در کنار ارتش رسمی بوجود آمده بود).
- ۴- اقدام برای صلح و آشتی با نیروهای باغی
- ۵- آغاز جنگ پارتیزانی با آلمانیها.

لنین بیدرنگ این پیشنهادها را رد کرد و دستور بازداشت رهبران سوسیالیست‌های انقلابی چپ را صادر نمود. رهبران سوسیالیست‌های انقلابی مخفی شدند و دست به یک مبارزه زیرزمینی علیه بلشویکها زدند. روز ششم ژوئیه ۱۹۱۸ یکی از اعضای سوسیالیست‌های انقلابی چپ که عضو پلیس مخفی چکا بود با استفاده از موقعیت خود به سفارت آلمان در مسکو راه یافت و کنت میرباخ سفیر آلمان را بقتل رساند.

سوسیالیست‌های انقلابی که در ارتش و چکا هم طرفدارانی داشتند متعاقب این ترور یک شورش مسلحانه براه انداختند و بعضی از موسسات دولتی منجمله مرکز سازمان چکا و ساختمان اداره تلگراف مسکو را اشغال کردند. در زینسکی بازداشت شد و از تلگرافخانه مسکو پیام‌هایی به سراسر کشور برای قیام علیه بلشویکها مخابره گردید. ولی تلفنخانه و مرکز ارتباطات بیسیم در اختیار دولت بود و لنین با استفاده از این وسیله بیدرنگ نیروهای برای سرکوبی شورش کرد آورد. شورش در مسکو پیش از آنکه بتواند توسعه پیدا کند سرکوب شد و در زینسکی آزاد گردید.

نگرانی لنین از طغیان در شهرها و مناطق دیگر روسیه کمتر از اوضاع مسکو و پتروگراد نبود. لنین ضمن پیامی به استالین که در این هنگام مامور مبارزه با شورشیان در تزاریتسین (استالینگراد فعلی) بود نوشت "شورش باید بیرحمانه و

بدون فوت وقت سرکوب شود. . . کمترین تعلل و ملامت نابخشودنی است" و استالین پاسخ داد "اطمینان داشته باشید که کمترین ارفاقی در مورد دشمنان نخواهد شد".

قتل کنت میرباخ اعتراض شدید دولت آلمان را بدنبال داشت و لنین برای جلب رضایت آلمانیها و جلوگیری از واکنش احتمالی آنها وعده داد که قاتل بهرقیمتی شده دستگیر و مجازات خواهد شد. ولی قاتل که بلومکین نام داشت متواری شد و لنین برای تسکین آلمانیها دستور داد بیست نفر از سوسیالیست‌های انقلابی چپ را که در زندان بودند بتلافی قتل سفیر آلمان تیرباران کنند!

* * *

در اواسط ژوئیه سال ۱۹۱۸ حکومت بلشویک جز مسکو و پتروگراد و چند شهر بزرگ دیگر برنقاط دیگر روسیه تسلط کامل نداشت و در چهارگوشه کشور نیروهای متخاصم که هریک وابسته به دسته وگروهی بودند با بلشویکها می‌جنگیدند. ارتباط مسکو با بسیاری از نقاط مرکزی روسیه و سیبری و اوکراین و کریمه و قفقاز قطع شده بود و در چنین شرایطی لنین بفکر افتاد که وجود تزار نیکلا امپراطور تبعیدی و زندانی ممکنست خطری برای حکومت او ببار آورد. زیرا زمزمه بازگشت به رژیم سلطنتی در گوشه و کنار شنیده میشد و با افزایش تعداد طرفداران سلطنت این خطر وجود داشت که گروههای مخالف سرانجام در وجود تزار و بازگشت به رژیم سلطنتی هدف مشترکی بیابند.

تزار نیکلا و خانواده‌اش پس از انقلاب روسیه در ماه مارس ۱۹۱۷ در "تسارسکویه - سلو" در نزدیکی پتروگراد تحت نظر بودند. در ژوئیه همانسال دولت موقت تصمیم گرفت خانواده سلطنتی را به "توبولسک" در سیبری منتقل کند. در ماه مارس ۱۹۱۸ مقامات بلشویک منطقه اورال پیشنهاد کردند خانواده سلطنتی را به "اکاترینبورگ" منتقل نمایند تا از خطر فرار دادن آنها بوسیله شورشیان و نیروهای ضدانقلابی جلوگیری شود. پس از انتقال خانواده سلطنتی به اکاترینبورگ، شورای منطقمای که بلشویکها در آن اکثریت داشتند پیشنهاد اعدام تزار را که از طرف چندتن از اعضای بلشویک شورا مطرح شده بود مورد بررسی قرار داد. ولی اکثریت اعضای شورا با اعدام تزار قبل از کسب موافقت مسکو مخالف بودند. شورای اکاترینبورگ سرانجام تصمیم گرفت "گولوشوکین" رهبر بلشویک منطقه را برای تعیین تکلیف تزار و خانواده او به مسکو بفرستد.

کمیته مرکزی حزب بلشویک ابتدا موضوع محاکمه علنی تزار نیکلا را در اکاترینبورگ مورد بررسی قرار داد و اکثریت اعضای کمیته هم با این فکر موافق بودند، ولی لنین تشکیل جلسه محاکمه برای تزار را کاری زائد و حتی خطرناک میدانست. لنین میگفت باترتیب چنین محاکمهای ما باردیگر اذهان را متوجه تزار خواهیم کرد و در دسر تازهای برای خودمان بوجود خواهیم آورد.

گسترش فعالیت‌های شورشیان و نزدیک شدن لژیونرهای چک به اکاترینبورگ هرگونه تردیدی را درباره سرنوشت خانواده سلطنتی از میان برداشت و لنین ضمن صدور دستور قتل تزار نیکلا و خانوادهاش تاکید کرد تزار و خانواده رومانوف‌ها را طوری از میان ببرند که "ضدانقلاب حتی استخوانهای آنها را برای سوءاستفاده از جهالت کسانی که خواب بازگشت سلطنت را می‌بینند در اختیار نداشته باشد"!

هیئتی که مامور اجرای این دستور شده بود شب ۱۶ ژوئیه وارد اکاترینبورگ شد و اعضای آن بیدرنگ باتفاق مقامات محلی در محل اقامت خانواده سلطنتی و همراهان آنها حضور یافتند. بطوریکه "بایکوف" یکی از کمیسرهاى منطقه اورال نقل میکند ". . . کسانیکه مامور اجرای حکم اعدام خانواده سلطنتی بودند نیمه شب به محل اقامت آنها وارد شدند و دستور دادند اعضای خانواده تزار و همراهان آنها را که در اطاقهای طبقه بالا خوابیده بودند به زیرزمین بیاورند. قبل از همه تزار و ملکه الکساندرا را که بیمار بود از خواب بیدار کردند و سپس نوبت آلکسی پسر تزار و چهار دخترشان رسید. علاوه بر اعضای خانواده سلطنتی دکتر بوتکین پزشک خانواده و سه نفر خدمه آنها هم همراه خانواده سلطنتی بودند که همگی را از خواب بیدار کرده و به زیرزمین بردند.

"تزار و اعضای خانواده او و همراهانشان تا لحظهای که وارد زیرزمین شدند از سرنوشتی که در انتظار آنها بود خبر نداشتند، زیرا به آنها گفته شده بود که چون نیروهای ضدانقلاب قصد حمله به اکاترینبورگ را دارند میخواهند آنها را شبانه به نقطه دیگری منتقل بکنند. ولی هنوز چند دقیقه از تجمع آنان در زیرزمین نگذشته بود که صدای پاهای سنگینی از پلهها بگوش رسید و لحظاتی بعد چند نفر همراه عدهای افراد اسلحه بدست وارد زیرزمین شدند. حکم اعدام که چند جمله بیش نبود قرائت شد و بلافاصله با اشاره کمیسر مامور اجرای حکم بارانی از گلوله بسوی تزار و افراد خانواده او و همراهانشان سرازیر گردید. تمام این مراسم بیش از دو دقیقه بطول نیانجامید و هر یازده نفر درجا

کشته شدند".

بدستور "یوروسکی" کمیسر مامور اجرای حکم اجساد را در حالیکه هنوز خون از آنها جاری بود لای پتوهائی که از رختخواب خودشان جمع‌آوری کرده بودند پیچیدند و رویهم در کامیون ریختند. اجساد شبانه به یک معدن متروکه در چند کیلومتری شهر انتقال یافت و بقیه کار به صبح روز بعد موکول شد. یوروسکی میخواست دستور لنین را بی کم‌وکاست بموقع اجرا بگذارد و بقایای خانواده، سلطنتی را طوری از میان بردارد که حتی استخوانی از آنها هم برای استفاده ضدانقلاب برجای نماند.

در اجرای این دستور اجساد را قطعه قطعه کردند و در اسیدسولفوریک ریختند و پس از اطمینان از حل گوشت و استخوان در اسید محلول آنرا در چاهی که قبلاً آماده شده بود ریختند و آنرا پر کردند. دستور لنین درباره اعدام و احیاء رومانوف‌ها فقط مربوط به خانواده، سلطنتی بود، ولی مامورین اجرا پزشک و خدمه، خانواده را نیز مشمول اجرای این دستور کردند و اجساد آنها هم به سرنوشت اجساد خانواده، سلطنتی دچار گردید.

خبر رسمی اعدام تزار نیکلا روز ۱۸ ژوئیه در جلسه شورای کمیسرهای خلق (هیئت دولت شوروی) اعلام گردید. شورا در حال مذاکره درباره طرح‌بهداشت عمومی بود که "اسوردلف" رئیس کمیته اجرائی کنگره شوراها وارد جلسه شد و مطلبی درگوش لنین گفت. لنین صحبت کمیسر بهداری را قطع کرد و گفت رفیق اسوردلف میخواهد مطلبی را به اطلاع اعضای شورا برساند و اسوردلف چنین گفت:

"میخواهم به اطلاع اعضای شورا برسانم که ما امروز گزارشی از اکاترینبورگ درباره اعدام نیکلای دوم دریافت داشتیم. نیکلا همزمان با نزدیک‌شدن لژیونرهای چک به اکاترینبورگ قصد فرار داشته است. کمیته اجرائی کنگره شوراها این اقدام را تایید میکند".

در سخنان اسوردلف اشارهای به اعدام سایر اعضای خانواده، سلطنتی نشده بود. روزنامه "ایزوستیا" هم روز ۱۹ ژوئیه ۱۹۱۸ خبر دروغی در این زمینه منتشر کرده و نوشت "همسر و فرزندان نیکلا رومانوف به نقطه امنی انتقال یافتند" و بدینوسیله چنین وانمود کرد که فقط خود تزار نیکلا اعدام شده است. لنین ظاهراً از انعکاس سوء خبر اعدام همسر و فرزندان تزار نگران بود و بهمین جهت خبر رسمی اعدام آنان هرگز منتشر نند.

پس از اعدام تزار نیکلا و همسر و فرزندان هفت نفر دیگر از اعضای خانواده رومانوف هم که در اورال زندانی بودند اعدام شدند. گراندوک میخائیل برادر تزار قبلا در شهر "پرم" تیرباران شده بود.

بموازات افزایش فعالیت مخالفان و شورش‌های مسلحانه در نقاط مختلف خشونت و شدت عمل حکومت نسبت به مخالفین هم روبه افزایش نهاد. لنین در تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۸ تلگرافی خطاب به مسئولین بلشویک در سراسر کشور مخابره کرده که بیانگر افکار و عقاید او در مورد چگونگی مبارزه با مخالفین است. متن دستور تلگرافی لنین چنین است:

"لارم است فوراکاردهای فوق‌العاده از افراد برگزیده و قابل اعتماد تشکیل دهید. وظیفه این گاردها سرکوبی بیرحمانه عناصر ضدانقلاب، کولاک‌ها کشیش‌ها و گاردهای سفید است. افراد مشکوک را هم دستگیر کرده در اردوگاه‌های خارج شهر بارداشت کنید. چگونگی اجرای این دستور گزارش شود.

رئیس شورای کمیسرهای خلق، لنین

از آغاز استقرار حکومت شوروی شایعاتی درباره توطئه قتل لنین و سران حکومت جدید برسر زبانها بود. با رواج این شایعات تدابیر امنیتی برای حفظ جان لنین و سران دیگر رژیم شدیدتر میشد. در ژانویه سال ۱۹۱۸ به اتومبیل حامل لنین تیراندازی شد و پس از آن لنین تحت مراقبت شدید ماموران چکا قرار گرفت.

روز ۳۰ اوت ۱۹۱۸ لنین در یک اجتماع کارگری در مسکو مشغول سخنرانی بود. در میان مستمعین این سخنرانی زنی هم دیده میشد که در ردیف مقدم نزدیک یکی از درهای سالن نشسته و مرتبا سیگار میکشید. وقتیکه لنین سخنرانی خود را تمام کرد و به طرف در خروجی براه افتاد آن زن هم از جای خود بلند شد و بدنبال لنین حرکت کرد و در بین راه سئوالاتی از لنین میکرد که لنین هم جوابش را میداد. هنگامیکه لنین میخواست سوار اتومبیل خود شود آن زن با یک حرکت سریع طپانچهای از زیر لباس خود بیرون کشید و سه تیر پیاپی بطرف لنین شلیک کرد. تیرها از فاصله یک متری شلیک شده بود و وقتیکه لنین بزمین افتاد همه فکرکردند کشته شده است. ولی لنین چند لحظه بعد از زمین بلند شد و بکمک اطرافیان روی صندلی اتومبیل قرار گرفت. اتومبیل بسرعت بطرف

گرمین براه افتاد و معاینات اولیه پزشکی نشان داد که باوجود اصابت یکی از گلوله‌ها به استخوان ترقوه و خراشی که گلوله دیگر برگردن او وارد کرده هیچگونه خطری وی را تهدید نمی‌کند.

ضارب لنین تیراندازی بلند نبود وگرنه از چنان فاصله کمی تیر یک تیرانداز متوسط و تازه‌کار هم به خطا نمی‌رود. او را در حال فرار از صحنه دستگیر کردند و همانشب در مرکز چکا در خیابان لوبیانکا مورد بازجوئی قرار دادند. جوابهای وی به سئوالات مأمور چکا از این قرار است:

" اسم من فانی کاپلان است... من بطرف لنین تیراندازی کردم... من خودم این کار را کردم و از طرف کسی مأمور این کار نشده بودم... من حاضر نیستم بگویم رولور را از کجا تهیه کرده‌ام... من از مدتی قبل تصمیم به قتل لنین گرفته بودم چون او را خائن به انقلاب میدانم... من بخاطر فعالیت‌های انقلابی پانزده سال در زندان و تبعید بسر برده‌ام... من طرفدار مجلس موسسان بودم ولی لنین آنرا منحل کرد و همه آرزوهای ما را بباد داد... من چهار برادر و دو خواهر دارم که همه آنها کارگر هستند... همه ما در فعالیت‌های انقلابی شرکت کرده‌ایم ولی لنین به انقلاب ما خیانت کرده است..."

روزیکه "فانیا - کاپلان" در مسکو به لنین سوء قصد کرد، یک دانشجوی جوان یهودی در پتروگراد "اوریتسکی" رئیس چکای پتروگراد را بقتل رسانید. تقارن این دو واقعه موجب خشونت بیسابقه‌ای از طرف پلیس و گاردهای سرخ شد، هزاران نفر در مسکو و پتروگراد فقط بعلمت اینکه سابقاً از طبقه مرفه بوده یا مقام و موقعیتی داشته‌اند بازداشت شدند. صدها نفر از روشنفکران و نویسندگان نیز بدلیل خودداری از همکاری با بلشویکها که دلیل مخالفت آنها با دولت محسوب میشد دستگیر و بدون بازجوئی و محاکمه زندانی شدند.

زینوویف در اجتماعی خطاب به سربازان بلشویک گفت "اگر بورژوازی تگتک افراد ما را هدف قرار میدهد، ما طبقه آنها را نابود خواهیم کرد!..." و تحت تاثیر چنین شعارهایی بود که هزاران نفر بدون دلیل و بدون محاکمه قتل‌عام شدند. وحشیانه‌ترین این کشتارها تیرباران دسته‌جمعی قریب پانصد نفر "بورژوا" در زندان استحکامات بالتیک از طرف ناویان "کرونشتاد" بود. این عده جز انتساب به طبقه مرفه و بورژوا در گذشته هیچگونه جرم و اتهامی نداشتند. حتی قبل از سوء قصد به جان لنین که موجب افزایش فشار و کشتار

مخالقان شد دستوراتی برای شدت عمل نسبت به مخالفین رژیم صادر شده بود. روزنامه پراودا در روز چهارم اوت ۱۹۱۸ در پیامی خطاب به کارگران و بینوایان چنین نوشت:

کارگران و زحمتکشان بینوا . اسلحه بدست بگیرید و تیراندازی را بیاموزید . در برابر دشمنان انقلاب و حکومت شوراها قدامت کنید . همه کسانی را که بر علیه قدرت شوراها سمپاشی و خرابکاری میکنند پای دیوار بگذارید و بگلوله ببندید . . .

بورژوازی دشمن بی‌امان و قسم خورده است . خطر سرمایه‌داری فقط بنا آخرین نفس آخرین سرمایه‌دار و اشراف و نجیب‌زاده و حامیان آنها ، کشیش‌ها و امسزان ارتش از میان خواهد رفت . . .

مامورین چکا در پتروگراد بفاصله چند روز پس از قتل اوریتسکی ۵۱۲ نفر را در این شهر تیرباران کردند . روزنامه ایزوستیا در شماره روز ۱۹ اکتبر ۱۹۱۸ خود ضمن گزارشی از وضع زندانیان و مجرمین سیاسی در پتروگراد نوشت که از تاریخ انتقال پایتخت بمسکو ۶۲۲۰ نفر در پتروگراد دستگیر و ۸۰۰ نفر اعدام شده‌اند . البته این یک گزارش رسمی و مربوط به مدت زمان محدود و فقط در منطقه پتروگراد میباشد .

وظیفه اعلام شده پلیس مخفی و گاردهای سرخ "محو بورژوازی بعنوان یک طبقه" بود ولی بورژوازی لفظ کشداری بود و مامورین چکا و گاردهای سرخ هر غیرپلشویک و هرکسی را که مظنون به مخالفت با رژیم تشخیص میدادند بنام ضدانقلاب یا بورژوا بازداشت و سربهنیست میکردند . یکی از روسای چکا بنام "لاتسیس" در دستورالعملی خطاب به ماموران پلیس مخفی شوروی مینویسد "هدف از میان‌بردن بورژوازی بعنوان یک طبقه است . برای دستگیری اشخاص ضروری نیست دلیل و مدرکی درباره فعالیت آنها علیه حکومت شوروی ، یا اظهار مطلبی برضد حکومت داشته باشید . اولین سؤال شما از بازداشت‌شدگان باید این باشد که از کدام طبقه است ، فرزند کیست ، کجا تحصیل کرده و چه شغلی داشته است . پاسخ به این سئوالات برای تعیین سرنوشت شخص کافی است" .

لنین در برابر انتقاداتی که از خشونت چکا میشد خیلی حساسیت نشان میداد . او در یکی از سخنرانی‌های خود در اواخر ۱۹۱۸ گفت " . . من از

شنیدن اینهمه شکایت و انتقاد از چکا متحیرم و نمیدانم چرا بعضی‌ها ناخودآگاه تحت‌تاثیر تبلیغات بورژوازی قرار گرفته لزوم چنین شدت عملی را در یک جامعه انقلابی درک نمیکنند. . . ممکنست چکا مرتکب اشتباهاتی هم شده باشد، ولی این اشتباهات در مقابل خدمات چکا در راه استقرار دیکتاتوری پرولتاریا که هدف نهائی ماست ناچیز بنظر میرسد. . ."

با وجود این لنین انتقادات خارجی از خشونت و ترور در روسیه شوروی را رد میکرد و آنها تبلیغات دروغ سرمایه‌داری جهانی علیه نخستین حکومت سوسیالیستی در جهان می‌نامید. او در یکی از نطق‌های خود در اکتبر ۱۹۱۸ و همچنین طی سخنرانی در هفتمین کنگره، شوراها گفت "تروریسم و خشونت بما تحمیل شده و شدت عمل ما واکنش تحریکات و تهاجم سرمایه‌داری جهانی برای سرنگونی حکومت شوروی است. . ."

کمینترن (بین الملل کمونیست)

لنین در تمام دوران تبعید خود در فکر یک انقلاب جهانی بود و پس از بدست گرفتن قدرت در روسیه هم این فکر را رها نکرد. در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۷، یعنی کمتر از دو ماه پس از بقدرت رسیدن بلشویکها دولت شوروی با وجود همه گرفتاریهای داخلی خود دو میلیون روبل برای کمک به نهضت‌های انقلابی در جهان اختصاص داد. دو روز بعد بیانیهای بامضای لنین، تروتسکی، بونچ برویویچ و "گوربونوف" در روزنامه "ایزوستیا بچاپ رسید که طی آن بر لزوم کمک و همبستگی حکومت جدید شوروی با حرکت‌های انقلابی در کشورهای دیگر، اعم از کشورهاییکه با روسیه در حال جنگ هستند، یا متفقین و ممالک بیطرف تاکید شده بود.

با وجود اینکه روسیه خود در آتش جنگ داخلی میسوخت، لنین یک لحظه هم از فکر صدور انقلاب خود به کشورهای دیگر جهان و استفاده از موقعیت‌های مناسب برای برآمانداختن انقلاب مارکسیستی در ممالک دیگر جهان غافل نبود. آشفتگی و هرج و مرج پس از جنگ در کشورهای اروپا بخصوص در ممالک شکست خورده، سقوط رژیم‌های سلطنتی در آلمان و اطریش، تجزیه و ازهم پاشیدگی امپراطوری اطریش - هنگری، تشنج و بحران‌های داخلی در لهستان و کشورهای بالکان همه از عواملی بودند که زمینه را برای کمونیسم و انقلاب مارکسیستی فراهم میساختند.

اولین کشوریکه لنین برای صدور انقلاب خود در نظر گرفت آلمان بود. اوراق و نشریات تبلیغاتی بزبان آلمانی با استفاده از پیک سیاسی و بوسیله دیپلمات‌های روسی به آلمان سرازیر شد و هیئتی مرکب از پنج نفر از رهبران بلشویک (بوخارین - رادک - جوفی - راکوسکی و ایگناتوف) برای برقراری تماس با سوسیال دمکرات‌های آلمان و برآمانداختن حرکت‌های انقلابی راهی آلمان

شدند. نظامیان آلمانی از ورود این هیئت به آلمان جلوگیری کردند، ولی رادک توانست با اوراق هویت جعلی از مرز دیگری وارد آلمان شود و خود را به برلین برساند.

رادک ابتدا با حزب سوسیالیست مستقل آلمان تماس برقرار کرد و از طرف دولت شوروی حکومت سوسیالدمکرات "ابرت و شیدمان" را نفی کرده خواهان تشکیل یکحکومت انقلابی واقعی از طرف سوسیالیست‌ها شد. رادک گفت که در صورت تشکیل چنین حکومتی در آلمان، دو کشور سوسیالیست روسیه و آلمان میتوانند باهم متحد گردیده علیه کشورهای امپریالیست وارد جنگ شوند.

حزب سوسیالیست مستقل آلمان از پیشنهاد رادک استقبال نکرد و رادک بدستور لنین با "کارل لیبخت" رهبر نهضت اسپارتاسیست آلمان وارد مذاکره شد. لنین به این گروه وعده کمک‌های مالی و تدارک اسلحه و مهمات داد و کارل لیبخت را بعنوان رئیس "جمهوری شوروی آلمان" برسمیت شناخت. اسپارتاسیست‌ها با این وعده‌ها و کمک‌ها در ژانویه سال ۱۹۱۹ در برلین دست به شورش زدند. ولی این شورش بسرعت سرکوب گردید و کارل لیبخت و روزالوگزامبورگ رهبران آن کشته شدند.

دو ماه بعد در مجارستان هم یک انقلاب کمونیستی روی داد و دولت شوروی بهدراغ حکومت کمونیستی "بلاکون" را برسمیت شناخته با آن رابطه برقرار کرد، ولی حکومت بلاکون بیش از ۱۳۳ روز دوام نیاورد و یک رژیم خشن دست‌راستی جای آنرا گرفت.

رادک روز ۱۲ فوریه ۱۹۱۹ در مرکز تبلیغات کمونیستی در برلین بازداشت شد و اسناد و مدارکی که در این مرکز بدست آمد از نقشه یک انقلاب کمونیستی در اروپای مرکزی در بهار همانسال حکایت میکرد. همزمان با شروع حرکت‌های انقلابی ارتش سرخ از طریق لهستان وارد آلمان میشد و کمونیست‌های آلمان به کمک آنها قدرت را بدست میگرفتند.

در ژانویه ۱۹۱۹ لنین نامه سرکشاده‌ای خطاب به احزاب کارگری اروپا و آمریکا منتشر کرد و آنها را به تشکیل انترناسیونال سوم دعوت نمود. روز بیست و چهارم ژانویه "چیچریس" وزیرخارجه شوروی نامه‌هایی به روسای احزاب سوسیالیست و کارگری جهان فرستاد و آنها را برای شرکت در اجلاس انترناسیونال سوم در مسکو که برای ماه مارس پیش‌بینی شده بود دعوت کرد. اولین کنگره انترناسیونال کمونیست (کمین‌ترن) روز دوم مارس ۱۹۱۹ در مسکو گشایش یافت.

"آنزلیکا - بالابانوف" که در جریان تدارک انترناسیونال کمونیست شرکت داشته مینویسد بیشتر شرکت‌کنندگان در کنگره انترناسیونال از اشخاص گمنامی که مقیم روسیه، شوروی بوده و از دستورات رهبری حزب بلشویک اطاعت میکردند انتخاب شده بودند. بعضی از نمایندگان حتی ملیت کشوری را که نمایندگی آنها بعهد گرفته بودند نداشتند، که از آنجمله میتوان از یک مهندس هلندی بنام "روتجرز" نام برد که علاوه بر نمایندگی هلند، نمایندگی حزب کمونیست ژاپن را هم داشت و تنها دلیل این نمایندگی اقامت چندماهه او در ژاپن بود. نمایندگی انگلستان هم به یک مهاجر روسی بنام "فین برگ" تفویض شده بود که خود در وزارت خارجه شوروی خدمت میکرد. چند تن از نمایندگان نیز از میان اسرای جنگی و سربازان فراری کشورهای دیگر انتخاب شده بودند که کمترین اطلاعی از فعالیت‌های حزبی و مسائل ایده‌ئولوژیک نداشتند و دلیل انتخاب آنها برای شرکت در کنگره انترناسیونال افزایش تعداد هیئت‌های نمایندگی و استفاده از آراء آنها بود که کورکورانه بنفع پیشنهادهای حزب بلشویک داده میشد.

در کنگره انترناسیونال سوم ۳۵ نماینده از سی و پنج کشور و ۱۵ نماینده مهمان شرکت کردند که بموجب یادداشت‌های آنزلیکا منشی ایتالیائی‌الاصل این کنگره بیش از بیست نفر آنها نمایندگان "ساختگی" کشور خود بودند. آنزلیکا با لابلانوف بطور نمونه درباره هیئت نمایندگی ایتالیا در این کنگره چنین می‌نویسد:

"از ایتالیا دو اسیر جنگی بنام نمایندگان حزب کمونیست ایتالیا شرکت کرده بودند. من وقتیکه با آنها صحبت کردم متوجه شدم که نه سابقه فعالیت‌های حزبی دارند و نه به ایده‌ئولوژی مارکسیستی آشنا هستند. البته این دو نفر بقدر کافی حراف و زبان‌باز و پشت‌هم‌انداز بودند و بهمین ترتیب توانستند اعتماد لنین را جلب کرده با معرفی نامهای از طرف لنین و مبلغ قابل توجهی پول برای فعالیت عازم ایتالیا شوند. من وقتیکه از جریان اطلاع یافتم به لنین گفتم که اینها اشخاص قابل اعتمادی نیستند، ولی لنین گفت که آنها را برای کاری که درنظر دارد مناسب میدانم و معلومات سیاسی هم برای این کارها اهمیت زیادی ندارد... ولی لنین اشتباه کرده بود و چند هفته بعد از ایتالیا خبر رسید که این دو نماینده، حقه‌باز تمام پولها را بالا کشیده و در میخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌های میلان خرج کرده‌اند!"

باوجود این انترناسیونال سوم به هدفهای لنین از تشکیل آن، که از میان بردن انترناسیونال دوم و تسلط بر احزاب کارگری جهان بود جامه عمل پوشانید. هرچند این هدف بتدریج و در جریان کنگره‌های بعدی انترناسیونال سوم تأمین شد. لنین خود درباره انترناسیونال سوم و تفاوت آن با انترناسیونال اول و دوم چنین میگوید:

انترناسیونال اول (۷۲-۱۸۶۴) نخستین سازمان بین‌المللی کارگری را برای مبارزه علیه سرمایه‌داری پایه‌گذاری کرد.

انترناسیونال دوم (۱۹۱۴-۱۸۸۹) در تعقیب هدف‌های انترناسیونال اول یک سازمان بین‌المللی پرولتری بوجود آورد، ولی بر اثر نفوذ عناصر محافظه‌کار و فرصت‌طلب از مسیر اصلی خود منحرف شد و با آغاز جنگ بین‌الملل اول از میان رفت.

انترناسیونال سوم برای تعقیب هدف‌های اصلی انترناسیونال دوم پا به عرصه وجود نهاده و با قطع نفوذ اپورتونیست‌ها (فرصت‌طلبان) و سوسیال‌شوونیست‌ها (وطن‌پرستان متعصب و ملی‌گرایان مدعی سوسیالیسم) و بورژواها و پتی‌بورژواها به بستر اصلی حرکت خود در جهت تأمین منافع کارگران و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا باز می‌گردد.

لنین عقیده داشت که حکومت شوروی بدون روشن کردن آتش انقلاب در کشورهای دیگر اروپا دوام نخواهد آورد و بهمین جهت با وجود وضع وخیم اقتصادی و هرج و مرج و جنگ داخلی بودجه قابل ملاحظه‌ای برای صدور انقلاب خود به نقاط دیگر اروپا اختصاص داده بود و دفتر انترناسیونال سوم یا "کمینترن" بیشتر به کار برنامه‌ریزی برای ایجاد آشوب و انقلاب در نقاط دیگر جهان اشتغال داشت.

دومین کنگره کمینترن در ژوئن ۱۹۲۰ در پتروگراد تشکیل شد و جلسات آن تا ماه اوت در مسکو ادامه یافت. در این کنگره نمایندگان احزاب کارگری و سوسیالیست ۳۷ کشور شرکت داشتند.

کنگره دوم کمینترن طرحی را که از طرف لنین درباره چگونگی فعالیت احزاب کمونیست در کشورهای مختلف پیشنهاد شده بود تصویب کرد. بموجب این طرح احزاب کمونیست در عین حال که میبایست به فعالیت علنی خود در چهارچوب قوانین هر کشور ادامه دهند موظف شدند یک سازمان مخفی انقلابی

هم بوجود آورند و فعالیت‌های انقلابی و غیرقانونی خود را در این سازمان متمرکز سازند. در این طرح به موضوع شرکت کمونیستها در مبارزات پارلمانی هم اشاره جالبی شده و ضمن آن آمده است "هیچ پارلمانی در کشورهای سرمایه‌داری نمیتواند صحنه یک مبارزه جدی و ثمربخش برای تامین منافع طبقه کارگر و اصلاحات بنیادی بسود پرولتاریا باشد، ولی کمونیستها باید برای استفاده از نهادها و تشکیلات بورژوازی برای انهدام آن، در این قبیل پارلمانها نیز شرکت نمایند..."

دومین کنگره کمینترن برای احزاب شرکت‌کننده در این سازمان شرایطی تعیین کرد که عملاً آنها را در چهارچوب خط مشی حزب بلشویک محدود میساخت. بموجب دستور صادره از طرف کمیته اجرائی کنگره سوم در ژوئیه ۱۹۲۱ احزاب کمونیست موظف شدند پس از هر اجلاس کنگره کمینترن خط مشی و برنامه‌های خود را با تصمیمات کمینترن تطبیق دهند و بالاخره کنگره چهارم مقرراتی وضع کرد که بموجب آن نمایندگان "احزاب برادر" میبایست بدون دستورالعمل و خط مشی تعیین شده قبلی در کنگره حضور یابند و بعبارت دیگر تابع خط مشی تعیین شده از طرف حزب بلشویک بوده و اظهار وجودی ننمایند!

باین ترتیب لنین بتدریج احزاب کارگری و سوسیالیست کشورهای دیگر را که قبل از تشکیل کمینترن استقلال رای داشتند در یک تشکیلات متمرکز بصورت اقمار و توابع حزب بلشویک خود درآورد و برهمه آنها، از جمله حزب بلشویک نام حزب کمونیست گذاشت. رهبری این احزاب نیز بدست عده‌ای از انقلابیون حرفه‌ای سپرده شد که قبلاً مورد تائید کمیته اجرائی مرکزی کمینترن، یعنی رهبران حزب کمونیست شوروی قرار میگرفتند.

کمینترن پس از مرگ لنین فعالیت خود را توسعه داد و احزاب کمونیست همه کشورهای را تحت سلطه و پوشش خود گرفت، تااینکه در زمان جنگ جهانی دوم بعنوان امتیازی از طرف استالین به متفقین منحل شد، بدون اینکه عملاً در نحوه ارتباط مسکو با احزاب کمونیست کشورهای دیگر یا هدف انقلاب جهانی شوروی تغییری حاصل شده باشد.

شورش بزرگ

تمام وعده‌های بلشویکها برای تامین یک زندگی بهتر برای مردم ، بخصوص کارگران و دهقانان و سربازان طی سه سال پس از بقدرت رسیدن آنها بوج از آب درآمد ، با افزایش نارضائی و شورشها و اعتصابات برفشار حکومت و خشونت پلیس افزوده میشد ، بطوریکه در اواخر سال ۱۹۲۰ سازمان مخوف پلیسی چکا بر تمام زندگی مردم سایه افکنده و شبکه وسیع آن از شهرها فراتر رفته و روستاها را هم دربر گرفته بود .

چکا کم کم از صورت یک سازمان پلیسی بصورت یک تشکیلات نظامی درآمد و کاردهای ضربت این سازمان علاوه بر شرکت در عملیات پلیسی و سرکوبی تظاهرات و اعتصابات در موارد لزوم در عملیات نظامی هم شرکت کرده قساوت و بیرحمی عجیبی از خود نشان میدادند . چکا در تعقیب و تفتیش و مجازات عناصری که در اصطلاح "ضدانقلاب" خلاصه میشدند اختیارات وسیعی داشت و بسیاری از بازداشت شدگان را پس از یک بازجویی سریع و بدون محاکمه اعدام میکرد . تعداد کسانیکه طی سه سال اول عمر چکا بدست مامورین این سازمان کشته شدند بین ۲۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ نفر تخمین زده شده که رقم دوپست هزار نفر حداقل آنست .

فشار و اختناق و ناامنی و کمبود مواد غذایی و مایحتاج عمومی در اوائل سال ۱۹۲۱ بحد اعلی رسید و بزرگترین قیام برضد حکومت بلشویکی نیز در این زمان شکل گرفت .

روز اول مارس ۱۹۲۱ ناویان بزرگترین پایگاه نیروی دریائی شوروی در "کرونشتاد" دست به شورش زدند . کرونشتاد همان پایگاهی بود که ناویان آن با حمایت از بلشویکها در انقلاب اکتبر موجبات بقدرت رسیدن لنین را فراهم ساختند و بدون آنها موفقیت لنین و بلشویکها در قبضه کردن قدرت بسیار دشوار

بنظر میرسید .

قیام کرونشتاد دنباله یک سری اعتصابات کارگری در پتروگراد و شورش‌های دهقانی در نقاط مختلف روسیه بود . اقتصاد روسیه در این تاریخ به مرحلهٔ فلج رسیده ، کارخانه‌ها از کار افتاده و محصولات کشاورزی بر اثر فشار روزافزون به دهقانان به حداقل رسیده بود . قیمت‌ها بطور سرسام‌آوری ترقی میکرد و روبل سرعت ارزش خود را از دست میداد . در ژانویهٔ سال ۱۹۲۱ قیمت یک روبل طلا به ۲۶۵۲۹ روبل کاغذی رسیده بود !

اولین مرحلهٔ قیام کرونشتاد اجتماع بیش از ۱۵۰۰ نفر از ناویان و کارکنان کشتی‌های جنگی و خانواده‌های آنها و صدور قطعنامه‌ای خطاب به دولت شوروی بود . در مقدمهٔ این قطعنامه ضمن اشاره به فشار و اختناق و مشکلات و کمبودها آمده بود که حکومت انقلابی بجای انجام وعده‌های خود دربارهٔ تامین حقوق و آزادیهای خلق آنها را در جنگال یک دستگاه پلیسی بمراتب خشن‌تر و بیرحم‌تر از پلیس تزاری گرفتار کرده و کارگران و سربازان و دهقانان را از حقوق و امتیازات دوران تزار هم محروم ساخته است . در این قطعنامه ناویان کرونشتاد خواهان انجام انتخابات آزاد (با رای مخفی) برای انتخاب شوراها ، تامین آزادی مطبوعات و اجتماعات سیاسی ، انحلال سازمانهای کنترل حزبی در ارتش و نیروی دریائی ، اجازهٔ تشکیل اتحادیه‌های آزاد کارگری و دهقانی و لغوبرنامهٔ جمع‌آوری و ضبط محصولات کشاورزی و تامین آزادی فروش محصولات کشاورزی برای دهقانان شده بودند .

واکنش شدید دولت در برابر تقاضاهای ناویان کرونشتاد آنها را از ادامهٔ مبارزه و مقاومت بازداشت . روز پنجم مارس ۱۹۲۱ ناویان کرونشتاد اجتماع پرشور دیگری تشکیل داده و یک کمیتهٔ انقلابی مرکب از پانزده نفر انتخاب کردند . روز ششم مارس لنین ژنرال "نوخاچفسکی" را مامور سرکوب شورش کرونشتاد نمود . کمیتهٔ انقلابی کرونشتاد که مرکب از ۹ ملوان و چهار کارگر و یک پرستار و یکمدیر مدرسه بودند تصمیم به مقاومت گرفتند و "پترشنکو" رئیس کمیته فرمان آماده‌باش جنگی صادر کرد .

شورشیان کرونشتاد امیدوار بودند که کارگران و سربازان پتروگراد هم به قیام بپیوندند ، ولی زینوویف رئیس کمیتهٔ حزب بلشویک در پتروگراد بیکار ننشسته بود ، او بمحض آغاز شورش کرونشتاد تدابیر فوق‌العاده‌ای در پتروگراد بموقع اجرا گذاشت و بکمک گروههای ضربت بیرحم چکا هرگونه حرکتی را در

نطفه خفه کرد. تظاهرات پراکنده‌ای که در فاصله اول تا ششم مارس ۱۹۲۱ در پتروگراد برپا شد با رگبار مسلسل‌ها و کشتار هزاران نفر خاموش شد و راههای ورودی شهر نیز بشدت تحت کنترل قرار گرفت.

روز ششم مارس چند تن از افسران پایگاه کرونشتاد به ناویان عضو کمیته انقلابی پیشنهاد کردند پیش از حمله سربازان توخاچفسکی به کرونشتاد، ملوانان کرونشتاد پیشدستی کرده به پتروگراد حمله کنند، تعداد سربازان و گاردهای ضربت چکا در پتروگراد هنوز آنقدر زیاد نبود که بتوانند در برابر حمله افراد کرونشتاد مقاومت کنند و در صورت تصرف پتروگراد اکثریت کارگران و سربازان شهر هم به شورشیان پیوسته و نیروی بزرگی در برابر دولت بوجود می‌آوردند، ولی اکثریت اعضای کمیته انقلابی بعنوان اینکه شورشیان قصد خونریزی ندارند با این پیشنهاد مخالفت کردند.

توخاچفسکی یک نیروی شصت هزار نفری مرکب از سربازان و نیروهای داوطلب و گاردهای سرخ و عوامل چکا را برای سرکوبی شورش کرونشتاد گرد آورد. پیش از آغاز حمله این نیروها بطرف کرونشتاد تروتسکی پیامی برای شورشیان فرستاد و اخطار کرد که اگر تسلیم نشوند همه آنها را مثل اردک خواهد کشت، ولی کمیته انقلابی کرونشتاد پاسخ داد که از این تهدیدها نمیهراسد و تا تامین خواستهایشان به مقاومت ادامه خواهند داد.

حمله به کرونشتاد با پرواز چند هواپیما و بمباران خانه‌ها و بندرگاه کرونشتاد آغاز شد و بدنبال آن حمله به استحکامات کرونشتاد از طرف سربازان ارتش سرخ و گاردهای چکا در سحرگاه روز هفتم مارس آغاز گردید. ولی این حمله از طرف ناویان کرونشتاد دفع شد و نیروهای توخاچفسکی پس از شلیک توپهای کشتی‌های جنگی ناچار به عقب‌نشینی گردیدند.

روز هشتم مارس ۱۹۲۱ لنین در دهمین کنگره، حزب کمونیست شوروی نطقی ایراد کرد و ضمن آن شورش کرونشتاد را محصول تحریکات ضدانقلاب و بورژوازی خواند و گفت چهره آشنای ژنرال‌های گارد سفید در پشت این شورش دیده میشود. لنین گفت این شورش بهر قیمتی که شده طی چند روز آینده سرکوب خواهد شد.

روز شانزدهم مارس ژنرال توخاچفسکی با تدارکات کامل نظامی عملیات نهائی سرکوب شورش کرونشتاد را آغاز کرد. در این عملیات از کلیه هواپیماهای

موجود ارتش سرخ استفاده شد و بارانی از گلوله بوسیله توپهای سنگین بسوی کرونشتاد سرازیر گردید. مقاومت کرونشتاد پس از بیست و چهار ساعت به پایان رسید و توخاچفسکی روز هفدهم مارس خبر خاموشی کرونشتاد را به مسکو مخابره کرد. وعده لنین و تروتسکی جامعه عمل پوشیده بود و در پایان روز هفدهم مارس اجساد هزاران ملوان و سرباز در سطح خیابانها و کنار بندرگاهها و عرشه کشتیها افتادند یا "مثل اردک" روی آب شناور بودند. بسیاری از ملوانان و افسران کرونشتاد که زنده دستگیر شده بودند بوسیله گاردهای ضربت چکا تیرباران شدند، عده کمی توانستند به فنلاند فرار کنند و افراد خانوادهمای ناویان مقتول و معدوم نیز به اردوگاههای کار در نقاط دوردست اعزام گردیدند.

* * *

فاجعه کرونشتاد و شورشها و اعتصابات که قبل از آن روی داده بود زنگهای خطر را در گوش لنین بصدا درآورد و او را مجبور به تجدیدنظر در سیاستهای خشک و تعصب آمیز اقتصادی آغاز حکومتش نمود. لنین در جلسه روز پانزدهم مارس ۱۹۲۱ کنگره دهم حزب کمونیست ضمن اعتراف به کاهش تولیدات صنعتی و کشاورزی و عدم رضایت کارگران و دهقانان لزوم انعطاف در سیاستهای اقتصادی و قبول مالکیتهای محدود را عنوان کرد، در حالیکه در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ بهیچ قیمتی حاضر نبود وجود مالکیت خصوصی را ولو بصورت محدود در یک جامعه کمونیستی بپذیرد.

در بهار سال ۱۹۲۱ لنین با وجود مخالفت جناح چپ رهبری حزب اصول سیاست اقتصادی جدیدی را اعلام کرد. بموجب این سیاست جدید اقتصادی سیستم حقوق و دستمزد دوباره برقرار شد، حق مالکیت محدود اراضی برای دهقانان و آزادی تولید و فروش محصولات کشاورزی تحت شرایط و ضوابطی برقرار گردید و جنگ داخلی در روستاها پایان یافت. اصل کارائی و تولید بیشتر بر اجرای تئوریهای خشک مارکسیستی مقدم شمرده شد و ارزش کار و خدمات کارگران مبنای پرداخت حقوق و دستمزد آنها قرار گرفت.

لنین طی نطقی در کنفرانس سازمان حزب کمونیست مسکو در اکتبر ۱۹۲۱ اذعان کرد که پیاده کردن اصول کمونیسم در شرایط موجود امکان پذیر نیست. او در مقابل اعتراضات کسانی که از خطر بروز اختلاف طبقاتی و بازگشت سرمایه داری به روسیه صحبت میکردند گفت مالکیتهای خصوصی بطور محدود و فقط در مورد زمینهای زراعتی و کارگاههای کوچک پذیرفته شده و صنایع پایه و سیستم حمل و

نقل و تجارت خارجی کاملاً در دست دولت باقی خواهد ماند. لنین این سیستم را "سرمایه‌داری دولتی" نامید.

یکسال بعد لنین که از موفقیت‌های نسبی برنامه جدید اقتصادی خود راضی بود طی نطقی تصویر خوشبینانه‌ای از اوضاع ارائه داده و گفت "سوسیالیسم دیگر برای ما یک دورنما نیست، ما سوسیالیسم را بتدریج در زندگی روزانه خود پیاده کرده و قدم بقدم پیش می‌رویم. البته مسائل و مشکلات زیادی وجود دارد و جامعه سوسیالیستی مطلوب ما فردا تحقق نخواهد یافت. اما تردیدی نیست که طی چند سال آینده ما به همه این هدفها خواهیم رسید و بر همه این مشکلات فائق خواهیم شد."

اما دو ماه پس از این نطق، در اواخر سال ۱۹۲۲ بروز مشکلات و بحران‌های اقتصادی تازه از خوشبینی لنین کاست و طی نطقی همه شکست‌ها و گرفتاریها را بگردن "سرمایه‌داری درحال احتضار و عوامل پلید آن" انداخت و شدت عمل بیشتری را نسبت به دشمنان سوسیالیسم توصیه کرد. طی سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ باوجود پیشرفت‌های نسبی در اجرای برنامه جدید اقتصادی، کمبود و گرانی مواد مصرفی ادامه یافت و بر اثر کاهش تولیدات کشاورزی که در بعضی نقاط به قحطی انجامید بیش از پنج میلیون نفر (طبق آمارهای رسمی) تلف شدند.

در اواخر سال ۱۹۲۲ همزمان با بروز مشکلات جدید اقتصادی سیاست فشار و اختناق نیز ابعاد تازه‌ای یافت. سازمان پلیس مخفی شوروی که قریب پنجسال از عمر آن میگذشت در این تاریخ به یک سازمان عظیم و کارآزموده پلیسی تبدیل شده و یک شبکه وسیع جاسوسی و خبرگیری در سراسر کشور بوجود آورده بود. سانسور شدید و آهنینی که بوسیله سازمان چکا اعمال میشد هرگونه صدای اعتراض و انتقادی را خاموش کرده و مطبوعات و رادیو و سینما و تأثر به ابزار تبلیغاتی دولت تبدیل شده بودند. حق اعتصاب از کارگران سلب شده و اتحادیه‌های کارگری دیگر قدرتی برای مبارزه جهت تامین حقوق و دستمزد بیشتر یا شرایط کار بهتر برای کارگران نداشتند. باوجود اینکه رژیم بیشتر مخالفان خود را بیرحمانه و بدون محاکمه اعدام و سر به نیست میکرد، زندانها و تبعیدگاهها ملو از زندانیان و تبعیدیان بود. لنین بصراحت گفته بود که "جای ضدانقلابیون در زندان است" و این دستور فقط در مورد مخالفان بی‌خطر و کم‌خطر رژیم اعمال میشد، زیرا چکا در اعدام مخالفان فعال و خطرناک تأمل نمیکرد. مخالفان بطریق اولی از شرکت در فعالیت‌های سیاسی و نامزدی در

انتخابات شوراها هم محروم بودند و تمام ارگان‌های انتخابی بطور در بست از عوامل مطیع و سرسپرده، رژیم انتخاب میشدند.

سازمان‌های دولتی بتدریج از کلیه عناصر لیبرال و کسانیکه در گذشته دارای مقامات و عناوینی بودند تصفیه شده و حتی عناصر انقلابی که با احزاب دست‌چپی دیگر غیر از بلشویکها ارتباط داشتند شامل این تصفیه شده بودند.

برنامه، تصفیه در چند مرحله عملی گردیده و سرانجام جز بلشویکها که تمام مقامات حساس را در دست داشتند و افراد مطیع و مورد اعتماد آنها کسی در این سازمانها باقی نمانده بود.

یک دیکتاتور استثنائی

لنین با همه خشونت و سرسختی در پیشبرد نظریات و تحمیل عقاید خود به دیگران، در زندگی خصوصی مردی ساده و از نظر اخلاقی بی تکبر بود. در میان دیکتاتورهای تاریخ کمتر کسی را میتوان یافت که مانند او از قدرت مغرور نشده و به تجملات زندگی بی اعتنا باشد. مانند همه دیکتاتورها و صاحبان قدرت او بوسیله متعلقان و چاپلوسانی احاطه شده بود که میخواستند هرچه بیشتر او را بالا برده و در سایه قدرت و هیبت وی از امکانات و مزایای بیشتری برخوردار شوند، ولی لنین از هرگونه تشریفاتی بیزار بود و در کاخ مجلل کرملین هم زندگی ساده و محقری داشت.

لنین بواسطه اقامت طولانی در سویس و آلمان و فرانسه و انگلستان به زبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی آشنا بود و در کنگره سوم کمینترن نطقی بزبان آلمانی ایراد کرد. باوجود این در پرسشنامه شرکت کنندگان کمینترن در پاسخ این سؤال که کدامیک از زبانهای خارجی را بخوبی میدانید نوشته بود "هیچکدام" ۱. در همین پرسشنامه در پاسخ این سؤال که تخصص شما چیست نوشته بود "هیچ" ۱!

ماکسیم گورکی نویسنده شهیر روسی که در سالهای پیش از انقلاب و دوران تبعید و دربدری لنین از دوستان و همکاران نزدیک وی بوده و پس از انقلاب هم بااستثنای یک دوران کوتاه مورد توجه و محبت لنین بود پس از مرگ لنین کتابی درباره او نوشته که شاید بهترین معرفی از کاراکتر و خصوصیات لنین، البته جنبههای مثبت آن باشد. گورکی در این کتاب درباره اولین برخورد خود با لنین در لندن مینویسد "... او بکلی با آنچه من در مخیله خود از وی تصویر کرده بودم تفاوت داشت. گوئی چیزی کم داشت، شتابزده حرف میزد و کلمات را میجوید. حرکاتش خندهآور بود و بطور خلاصه چیزی از خصوصیات یک رهبر و

پیشوای سیاسی در او دیده نمیشد. " گورکی در این کتاب لنین را یک "قهرمان ساده و بدون تظاهر" میخواند که از خوشی‌ها و لذائذ جهان دست شسته و فقط به تحقق یافتن ایده‌های خود می‌اندیشید. لنین تمام خشونت‌ها و اعمال بیرحمانه‌ای را که بدستور مستقیم خود او یا بدست افراد مود اعتمادش انجام میشد با ایمان به هدفی که داشت توجیه میکرد و از این حیث یک ماکیاولیست بتمام معنی و مصداق کامل این شعار ماکیاولی بود که "هدف وسیله را توجیه میکند".

ماکسیم گورکی به موضوع اختلافات خود با لنین در سالهای ۱۸-۱۹۱۷ هم اشارهای دارد و در این قسمت عدم تحمل لنین را در برابر انتقادات نویسندگان و روشنفکران یادآوری کرده و مینویسد در ملاقاتی که پس از حادثه "سوء قصد با لنین داشتم او بصراحت گفت که "روشنفکران این تیر را بمن زدند" و بعد با لحنی اندوهناک افزود "مگر من با این اصل که ما بوجود روشنفکران نیازمندیم مخالفتی دارم؟. ولی شما می‌بینید که آنها تا چه اندازه با ما دشمنی میکنند و چقدر از درک حقایق و ضروریات زمان عاجزند".

گورکی در شرح عوامل موفقیت لنین در ایجاد یکی از بزرگترین تحولات تاریخ به شجاعت و پشتکار و سرسختی او در تعقیب هدفهای خویش اشاره میکند، ولی کلید موفقیت لنین را در توانائی او در تسخیر افکار توده‌ها میدانند و در اشاره به یکی از سخنرانی‌های او مینویسد "وقتیکه برای نخستین بار در پای صحبت لنین نشستم فهمیدم که چگونه میتوان پیچیده‌ترین مسائل سیاسی و اجتماعی را در قالب ساده‌ترین کلمات بیان کرد. او هرگز سعی نمیکرد کلمات و جملات زیبا ادا کند و افعال و قیود را در جای خود قرار دهد. او منظور خود را خیلی ساده و عریان، در قالب کلماتی که برای همه قابل فهم باشد بیان میکرد و بهمین جهت سخنان او خیلی بیشتر از کسانی که استاد نطق و خطابه بشمار می‌آمدند در مستمعین اثر می‌گذاشت."

لنین نسبت به کسانی که به مخالفت با افکار و نظریات او میپرداختند خیلی خشن و بیرحم بود و در این مورد از نزدیکترین کسان خود هم نمیگذشت. یکی از بارزترین نمونه‌های خصومت کینه‌توزانه لنین "مارتوف" است که در سخت‌ترین سالهای مبارزه از نزدیکترین یاران لنین بود ولی وقتیکه به مخالفت با نظریات او برخاست علناً به خیانت و ارتداد متهم شد. با وجود این لنین در خلوت

همیشه از نبوغ و استعداد مارتوف یاد میکرد و از اینکه او در جمع یاران و همکارانش نیست افسوس میخورد.

گورکی مینویسد "یکبار مارتوف گفته بود اینطور که لنین پیش میرود بزودی در روسیه فقط دو کمونیست واقعی باقی خواهند ماند یکی خود لنین و دومی مادام کولونتای (از رهبران حزب بلشویک که طرفدار لغو مقررات ازدواج و آزادی کامل جنسی بود). و قتیکه این گفته مارتوف را برای لنین نقل کردم از شدت خنده پس افتاد و در حالیکه به زحمت میتوانست از ادامه خنده خودداری کند گفت این مارتوف عجب مرد نکته‌سنجی است!"

لنین در مبارزات سیاسی بهیچوجه به اصول اخلاقی پای‌بند نبود و از بیان این مطلب هم ابائی نداشت. او یکبار ضمن نطقی در اجتماع جوانان کمونیست گفت "ما هرگونه قیود اخلاقی را که بر مبنای ایدئالیستی استوار بوده و خارج از محدوده مبارزات طبقاتی باشد نفی میکنیم. بنظر ما فقط آن چیزی اخلاقی و پسندیده است که در جهت محو نظام طبقاتی و نفی استثمار و وحدت پرولتاریا باشد. ما هرچیزی را در راه رسیدن به این هدف و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا اخلاقی و قابل دفاع میدانیم.."

لنین مخالف سرسخت دین بود و این مطلب را بارها و باکمال صراحت قبل از انقلاب و بعد از آن بیان کرده بود. معروفترین نوشته‌های لنین درباره دین سالها قبل از انقلاب روسیه منتشر شده و در آن آمده است "دین یکی از انواع ستم‌های معنوی است که بر توده‌های محروم تحمیل شده و آنها را از مبارزه برای تامین حقوق خود باز میدارد. ناتوانی طبقات استثمار شده در تامین حقوق حقه خود آنها را بسوی اعتقاد برای دست‌یافتن به سعادت در یک زندگی دوباره و پس از مرگ میکشاند، همچنانکه اقوام وحشی هم در مبارزه با مشکلات طبیعت به خدایان و شیاطین و معجزه‌متوسل میشدند. دین به کسانی که در تمام عمر با فقر و بدبختی دست‌بگیربباندند تعلیم میدهد که اگر این‌سختی‌ها را تحمل کنند در دنیای دیگر از نعمت‌های فراوان برخوردار خواهند شد. اما استثمارگران که از تمام نعمات و لذات زندگی در روی کره زمین برخوردارند گویا در زندگی جاوید روی سعادت را نخواهند دید و معلوم نیست که چرا این نعمت‌های گذرا را بر نیکبختی جاویدان ترجیح میدهند! دین افیون توده‌هاست و مانند یک شراب معنوی بردگان سرمایه‌داری را در یک‌خلسه دائمی فرو برده و از تلاش برای یک‌زندگی شایسته باز میدارد."

لنین یک "انقلابی حرفه‌ای" بود که از عنفوان جوانی به انقلاب می‌اندیشید و تدارک این انقلاب و به ثمررسانیدن آن تنها مشغله فکری او بشمار میرفت. تا قبل از انقلاب روسیه لنین فقط در رویاهای خود زندگی میکرد و به گفتن و نوشتن درباره انقلاب دلخوش کرده بود. ولی با وقوع انقلاب در روسیه، این کشور به آزمایشگاهی برای پیاده شدن افکار و رویاهای او مبدل گردید و در نخستین مرحله این انقلاب را از مسیر و بستر اصلی خود منحرف ساخت. آزادی و رفاه که هدف‌های اصلی انقلاب روسیه بود پس از ورود لنین به صحنه و بقدرت رسیدن او بفراموشی سپرده شد و حتی آزادی‌های محدود و رفاه نسبی دوران حکومت تزاری هم در راه رسیدن به هدف‌های انقلابی جدید قربانی شد.

لنین که در آغاز یک مارکسیست خشک و متعصب بود در مسیر مبارزه و پس از رسیدن بقدرت تئوریهای مارکس را با عقاید و نظریات خود بهم آمیخته و در قالب جدیدی ارائه داد. تفسیر لنین از نظریات مارکس که در انطباق این نظریات با مشکلات عملی آن ارائه میشد مارکسیسم - لنینیسم خوانده شد و براساس همین تفسیر بود که طبقه کارگر در جامعه شوروی نه فقط حقوق و آزادیهای تازمائی بدست نیاوردند بلکه حقوق و آزادیهای گذشته خود را هم از دست دادند. جامعه بی طبقه که هدف انقلاب کمونیستی بود عملاً به جامعه‌ای از دو طبقه حکومت‌کننده و حکومت شونده تبدیل گردید و "دیکتاتوری پرولتاریا" عملی‌جانشین هدف "دیکتاتوری پرولتاریا" شد.

وصیتنامهٔ لنین

از اواخر سال ۱۹۲۱ به بعد لنین از سلامت کامل برخوردار نبود. بیخوابی او را آزار میداد و در طول روز خستگی ناشی از بیخوابی و کار زیاد او را بشدت عصبی کرده بود. گاهی چنان سردردهای شدیدی میگرفت که مدتی سرش را بین دستهایش گرفته و به حرکت میماند. در اوائل سال ۱۹۲۲ سرگیجه هم به این ناراحتی‌ها افزوده شد و لنین گاهی که دچار این حالت میشد فوراً به نزدیکترین چیزی که در دسترس بود تکیه میداد تا بزمین سقوط نکند.

در دسامبر سال ۱۹۲۲ لنین که دیگر قادر به کار نبود تصمیم گرفت برای استراحت به شهر کوچک گورکی برود و هنگام عزیمت به گورکی طی یادداشتی خطاب به اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست نوشت "با اینکه در چند ماه اخیر از کار خود کاسته و بیشتر استراحت میکردم، بر اثر بیخوابی و ناراحتی‌های دیگر توانائی ادامه کار را ندارم و تصور نمیکنم بتوانم در جلسات آینده کنگره حزب و کنگره شوراها شرکت کنم". با وجود این لنین در گورکی هم برای اتخاذ تصمیمات مهم مورد مشورت قرار میگرفت و یکبار وقتی که به او گزارش دادند چیچرین (وزیر خارجه وقت شوروی) پیشنهاد می‌کند در ازاء دریافت کمک از اروپا و آمریکا تغییراتی در سیاست شوروی داده شود و هدف انقلاب جهانی فعلاً مسکوت بماند لنین نوشت "من هم پیشنهاد میکنم چیچرین رابه یک آسایشگاه روانی بفرستید و از او مراقبت کافی بعمل آورید!".

یازدهمین کنگره حزب کمونیست شوروی که در مارس ۱۹۲۲ تشکیل شد آخرین کنگره حزبی بود که لنین در آن شرکت کرد. بعد از این کنگره بود که کمیته مرکزی جدید استالین را بسمت دبیرکل جدید حزب انتخاب نمود. در ماه مه ۱۹۲۲ لنین دچار سکتة ناقص شد و برای مدتی قدرت تکلم و

حرکت دادن دست و پای راست خود را از دست داد. پس از آن لنین دچار حملات قلبی خفیفی هم شد و گروهی از متخصصین روسی و آلمانی بر بالین او حضور یافتند. لنین از پزشکان پرسید که اگر آفتاب عمرش بر لب بام است به او بگویند چون باید دستوراتی برای جانشینان خود تنظیم کند. ولی پزشکان اطمینان دادند که فعلا خطری او را تهدید نمیکند.

همسر لنین کروپسکایا و خواهرش ماریا وظیفه پرستاری او را بعهدده گرفته بودند. در مدتی که دست راست لنین فلج شده بود همسرش به او یاد داد که چگونه با دست چپ بنویسد و لنین در این کار پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرد. در شبهای طولانی زمستان "پیاتاکوف" پیانیست هنرمند در آپارتمان او حاضر میشد و قطعاتی از شوپن و برامس و باخ برای لنین مینواخت و لنین از شنیدن این آهنگها احساس لذت و آرامش عمیقی مینمود.

در ماه ژوئیه لنین دوباره سرپای خود ایستاد و امور جاری را تحت نظر خود گرفت. در این زمان محاکمه اعضای کمیته مرکزی حزب سوسیالیست انقلابی که از سال ۱۹۱۸ به بعد در زندان بودند آغاز شده بود. رهبران سوسیالیست انقلابی که به اتهام قیام و توطئه علیه "اراده خلق" و حکومت بلشویکی محاکمه میشدند سرانجام محکوم به اعدام شدند. ولی صدور حکم اعدام آنها با اعتراض شدید احزاب سوسیالیست اروپا و حتی بعضی از کمونیستهای روسی مانند ماکسیم گورکی مواجه گردید. لنین با اینکه باطنا موافق اعدام این عده بود برای خاموش کردن صدای اعتراض جهانی سوسیالیستها دستور داد محکومین را بصورت گروگان و "درانتظار اعدام" نگاهدارند و در صورت آغاز شورش و حرکت تازهای از طرف پیروان آنها حکم اعدام را اجرا نمایند. رهبران سوسیالیستهای انقلابی بهمین ترتیب سالها در زندان ماندند تا در زمان حکومت استالین اعدام شدند.

دستخط جالبی که در این دوران از لنین برجای مانده و متن آن در سال ۱۹۳۷ هنگام تصفیه‌های خونین استالین منتشر شد نشان میدهد که لنین تا چه اندازه در مجازات مخالفان خود خشن و سختگیر بوده است. در این یادداشت که لنین در حاشیه پیش‌نویس قانون کیفری شوروی نوشته با اشاره به ماده مربوط به مجازات اعدام عناصر ضدانقلاب مینویسد "بعقیده من این ماده باید طوری تنظیم شود که هرگونه تحریکات ضدانقلابی منجمله فعالیت منشویکها و سوسیالیستهای انقلابی و گروههای مشابه را دربر بگیرد. اینگونه فعالیتها

باید در رابطه با توطئه‌های بورژوازی بین‌المللی و دشمنان خارجی حکومت شوروی مورد بررسی قرار بگیرد و در صورت حکم اعدام عناصری که بنحوی از انحاء در این قبیل فعالیت‌ها شرکت میکنند تامل جایز نیست".

دستخط لنین که در ۱۵ ژانویه ۱۹۲۷ در مجله "بلشویک" مسکو چاپ شد با تفسیری همراه بود که تصفیه‌های خونین استالین را در پرتو تعلیمات و نظریات لنین توجیه میکرد. در جریان این تصفیه‌ها بود که گروهی از نزدیکترین یاران دوران تبعید لنین و اعضای کمیته مرکزی حزب در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۴ به جوخه اعدام سپرده شدند.

لنین با حال بیماری در چهارمین کنگره کمیته مرکزی هم شرکت کرد و طی نطقی خطاب به نمایندگان شرکت‌کننده در این کنگره آنها را از حمایت حزب کمونیست شوروی در مبارزه علیه نظام بورژوازی در سطح جهانی مطمئن ساخت. این آخرین نطق لنین در یک مجمع حزبی و سیاسی بود، زیرا او نتوانست سخنرانی خود را بپایان برساند و در حالیکه شدت دچار ضعف شده بود بکمک کلارا زتکین نماینده حزب کمونیست آلمان و منشی و پرستار خود "فوتیوا" از پشت تریبون سخنرانی پائین آمد. فوتیوا در یادداشت‌های خود در این تاریخ (۲۵ نوامبر) مینویسد: "پزشکان لنین را معاینه کردند و دستور استراحت کامل دادند".

از این تاریخ به بعد دیگر لنین بطور مرتب در دفتر کار خود حاضر نمیشد و جز افراد معدود و معین کسی را بحضور نمی‌پذیرفت. با وجود این بیشتر از همیشه چیز میخواند و دستورالعمل‌هایی درباره مسائل مختلف صادر میکرد. در این دوران لنین در ارائه راحل مسائل و مشکلاتی که پیش می‌آمد بیش از پیش انعطاف نشان میداد. او که خود در گذشته در اعمال عقاید و نظریات خود متعصب و سرسخت بود حالا کسانی را که در اجرای اصول مارکسیستی تعصب و سرسختی نشان میدادند به "بیماری چپ‌روی" متهم میساخت و مخالفت آنها را با آزادی تجارت (که امکانات محدودی برای فعالیت‌های خصوصی و غیردولتی در این زمینه فراهم شده بود) احمقانه میخواند. لنین در این دوره بفکر تحکیم سیستم پولی و تقویت پشتوانه روبل افتاد و در یادداشتی به کمیسر دارائی نوشت "اگر ما بتوانیم روبل را تثبیت کنیم بسیاری از مشکلات را حل خواهیم کرد".

لنین در این زمان بیش از پیش طرفدار دادن آزادیهای بیشتری به کشاورزان برای تشویق آنها به تولید محصول بیشتری شده بود و در تحلیلی پیرامون این موضوع نوشت "ما تابحال خیلی کارهای ابلهانه و نسنجیده برای ایجاد مزارع اشتراکی انجام دادیم. برنامه ایجاد مزارع اشتراکی با شکست مواجه شده و ما باید روی فرد کشاورز حساب کنیم. بنای سوسیالیسم در میان دهقانان مثل این است که بنائی در روی شن بسازیم... روحیه و اخلاق دهقانان بر کار فردی و منافع فردی استوار است و نسلیها طول خواهد کشید تا بتوانیم این روحیه را تغییر بدهیم. در اینجا زور کارساز نیست و ما باید بتدریج و با یک برنامه دراز مدت برای نفوذ در میان کشاورزان بکوشیم..."

یکی از آخرین نوشتههای لنین که در دسامبر ۱۹۲۲ نوشته شده و از تحولات فکری او در اواخر عمر حکایت میکند درباره "لزوم یک انقلاب فرهنگی در شوروی است. لنین در این مقاله مینویسد "انقلاب سیاسی و اجتماعی در روسیه پیش از انقلاب فرهنگی بوقوع پیوست و بسیاری از مشکلاتی که ما در بنای سوسیالیسم با آن مواجه شدهایم ناشی از این امر است. تحول جامعه از بورژوازی به سوسیالیسم محتاج زمان و تغییر روحیه و طرز تفکر افراد جامعه است، و برای ایجاد چنین تغییر و تحولی باید در فکر یک انقلاب فرهنگی باشیم...". لنین اضافه میکند که منظور او از انقلاب فرهنگی دگرگونی کامل فرهنگ بورژوازی نیست "بلکه میتوان کار را با تصفیه فرهنگ بورژوازی و استفاده از جنبه‌های خالص و مثبت آن آغاز کرد".

روز دوازدهم دسامبر ۱۹۲۲ لنین برای آخرین بار پست میز کار خود نشست و از آن به بعد دیگر نتوانست در دفتر کار خود حاضر شود. روز شانزدهم دسامبر به کمیته مرکزی حزب اطلاع داد که نمیتواند در اجلاس کنگرس حزبی شرکت نماید. چند روز بعد و بدنبال دومین سکنه او را برای استراحت و معالجه به شهر کوچک گورکی انتقال دادند، ولی پزشکان معالج وی بطور خصوصی به رهبران حزب اطلاع دادند که امید زیادی به امکان معالجه او ندارند و در صورت بهبودی هم نمیتواند فعالیت گذشته خود را از سر بگیرد.

از اواسط سال ۱۹۲۲ و بدنبال نخستین سکنه و بیماری لنین، مبارزه قدرت در کادر رهبری حزب کمونیست شوروی آغاز شده بود. انتخاب استالین به سمت دبیرکل حزب سرآغاز این مبارزه بود. روز چهارم ژوئن ۱۹۲۲ برای نخستین بار خبر بیماری لنین در روزنامه پراودا منتشر شد و بدنبال آن یک

هیئت سمفیری از اعضای دفتر سیاسی حزب وظایف لنین را در رهبری حزب بعهده گرفت. اعضای این هیئت زینوویف و کامنف و استالین بودند که بین خود آنها هم رقابت و اختلاف نظر شدیدی وجود داشت.

از اوائل سال ۱۹۲۳، که لنین بیمار و بستری بود یک مبارزه قدرت سه جانبه در دفتر سیاسی حزب کمونیست شکل گرفت: استالین که در مقام دبیرکلی حزب موقعیت خود را تحکیم بخشیده و قدرت بیشتری کسب کرده بود در رأس این مثلث قرار داشت. زینوویف که رئیس کمینترن و رئیس شورای پتروگراد بود و از طرف اکثریت اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب منجمله کامنف و بوخارین پشتیبانی میشد مدعی جانشینی لنین در مقام رهبری حزب بود و تروتسکی در مقام رئیس شورای نظامی انقلابی و کمیتر جنگ مدعی سوم قدرت و رهبری بشمار میرفت. موقعیت تروتسکی در حزب ضعیف تر از استالین و زینوویف بود و در این مبارزه فقط به نیروهای مسلح تکیه داشت.

لنین که از یازدهمین کنگره حزب به بعد نگران این مبارزه در درون حزب بود روز بیست و پنجم دسامبر توصیه‌هایی برای حل این اختلافات و ایجاد وحدت در حزب بعمل آورد و روز چهارم ژانویه ۱۹۲۳ در بستر بیماری مطالبی بر آن افزود، قسمتی از این نوشته که بعنوان "وصیتنامه سیاسی لنین" معروف شده از این قرار است:

رفیق استالین از روزیکه بسمت دبیرکل حزب انتخاب شده بتدریج همه قدرتها را در دست خود متمرکز میسازد و من اطمینان ندارم که او بتواند از این قدرت بدرستی و درجای خود استفاده کند. از طرف دیگر رفیق تروتسکی که قابلیت و توانایی و اعتمادبنفس خود را در موارد متعدد نشان داده به یک مبارزه علنی با قدرت طلبی رفیق استالین دست زده و ادامه این کشمکش حزب را دچار تفرقه و تجزیه خواهد کرد...

لنین در ادامه این وصیتنامه که بتاريخ ۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ امضا کرده ضمن دعوت از استالین و تروتسکی و سایر رهبران حزب به رفع این اختلافات و تجدید وحدت حزب درباره زینوویف و کامنف و بوخارین و پیاتاکوف هم اظهار نظر کرده و نقاط ضعف و قوت آنها را تشریح مینماید. از این نوشته چنین برمیآید که لنین زینوویف را رقیب جدی و سرسختی برای استالین نمیداند و بیشتر به رقابت بین استالین و تروتسکی توجه دارد.

روز چهارم ژانویه لنین یادداشتی به وصیتنامه خود اضافه میکند که حاکی از افزایش نگرانی‌های او درباره استالین است. متن این یادداشت چنین است: استالین بسیار خشن است و این عیب که در روابط بین ما کمونیستها قابل تحمل بنظر میرسد، در مقام دبیرکلی حزب قابل تحمل نیست. بهمین جهت من به رفقا توصیه میکنم راهی برای برکناری استالین از این سمت و تعیین جانشین مناسبی برای وی پیدا کنند. دبیرکل حزب باید درعین وفاداری و ایمان به مبانی عقیدتی ما، از جاه‌طلبی و تمرکز قدرت در دست خود پرهیز کند و با رفقای حزبی مودب‌تر و ملایم‌تر باشد. من با توجه به مواردی که درباره اختلافات استالین و تروتسکی به آن اشاره کردم ادامه کار استالین را در مقام دبیرکلی حزب برای آینده حزب خطرناک میدانم.

۴ ژانویه ۱۹۲۳ - لنین

اما استالین با تغییراتی که در تشکیلات حزب کمونیست و دولت شوروی داده بود و با انتصاب عوامل مطیع و وفادار خود به مقامات حساس حزبی و دولتی ازچنان موقعیت محکمی برخوردار بود که توصیه لنین جز عدهای انگشت شمار بگوش کسی هم نرسید و استالین که از سوءظن و بدبینی لنین نسبت بخود اطلاع یافته بود چنان حصار بی‌دور لنین کشید که دیگر کسی نتواند با او تماس برقرار نماید. استالین نسبت به گروه‌سکایا همسر لنین هم که برای اعتراض به محدودیت‌هایی که برای ملاقات با لنین بوجود آمده بود نزد وی رفت رفتار خشن و توهین‌آمیزی داشت و این بی‌احترامی و رفتار اهانت‌آمیز بقدری لنین را عصبانی کرد که روز پنجم مارس ۱۹۲۳ طی یادداشتی که به منشی خود دیکته کرد به استالین پیغام داد که "هرگونه روابط شخصی و دوستانه را با او قطع میکند". استالین به این پیام پاسخی نداد و لنین در اواخر مارس دوباره دچار سگته شد.

از این تاریخ ببعد دیگر هیچ نوشته یا پیامی از لنین ثبت و ضبط نشده است. آخرین باری که مردم او را دیدند روز بیست و چهارم دسامبر ۱۹۲۳ بود که همسرش یک درخت کریسمس تزئین کرده و عدهای از دهقانان گورکی را به شرکت در جشن کریسمس دعوت نموده بود. دهقانان آواز میخواندند و میرقصیدند و لنین از دیدن این منظره خوشحال بنظر میرسید.

ساعت شش و پنجاه دقیقه صبح روز بیست و یکم ژانویه ۱۹۲۴ لنین دچار آخرین سکنه مغزی خود شد و بحال اغما افتاد. سپس تب شدیدی بر او عارض شد و ساعت هفت بعد از ظهر همانروز درگذشت.

خبر مرگ لنین از شهر پوشیده در برف گورکی در سراسر روسیه پیچید و سیل جمعیت برای آخرین دیدار و ادای احترام به او بسوی گورکی سرازیر شدند. روز بیست و سوم ژانویه تابوت حامل جنازه لنین بر روی دوش باران قدیم او به ایستگاه راه آهن گورکی حمل شد و در مسیر پنجاه کیلومتری گورکی تا مسکو صدها هزار نفر برای ادای احترام صف کشیده بودند. تابوت لنین در خانه کارگران (مرکز اتحادیه های کارگری) گذاشته شد و صدها هزار نفر به نشانه تکریم و احترام از برابر او عبور کردند.

صبح روز بعد مراسم تشییع جنازه لنین در هوای بسیار سردی برگزار شد و با وجود سرما و یخبندان شدید جمعیت انبوهی در آن شرکت کردند. جنازه بر روی دوش اعضای دفتر سیاسی حزب حمل شد و بطور موقت در سردابهای گذاشته شد. سوت تمام کارخانه های مسکو که در یک زمان بصدا درآمد پایان این مراسم را اعلام داشت. باوجود مخالفت علنی لنین با دین، مراسم مذهبی در تدفین وی بعمل آمد، زیرا اکثریت عظیمی از مردم و حتی بسیاری از کمونیست ها هنوز به معتقدات مذهبی خود پای بند بودند.

جسد لنین را مومیائی کرده و در یک تابوت شیشهای درمقبره ای که برای او در میدان سرخ ساخته شد قرار دادند. پنج حرف روسی که کلمه لنین را تشکیل می دهد در بالای این مقبره نصب شده و بازدید از این مقبره یکی از برنامه های رایج و ضروری کسانی است که از مسکو دیدن میکنند.

پنج روز پس از مرگ لنین - روز بیست و ششم ژانویه ۱۹۲۴ استالین نطقی در برابر کنگره شوراها ایراد کرد و ضمن آن چنین گفت:

رفیق لنین بیست و پنجسال حزب ما را رهبری کرد و سرانجام آن را به نیرومندترین و استوارترین احزاب کارگری جهان تبدیل نمود.

رفیق لنین پیش از اینکه ما را ترک گوید از ما خواست که وحدت و یکپارچگی حزب خود را چون مردمک چشم گرامی بداریم. رفیق لنین ما عهد و پیمان می بندیم که به این آرزوی تو جامه عمل بپوشانیم.

رفیق لنین از ما خواست تا راه او را برای رسیدن به دیکتاتوری پرولتاریا

بهایان برسانیم . رفیق لنین ما بتو قول میدهم که این راه را تا به آخر دنبال خواهیم کرد .

رفیق لنین بارها و بارها بما گفت که دنیای سرمایه‌داری ما را راحت نخواهد گذاشت و سرانجام برای ناپودی ما دست بکار خواهد شد . او همیشه از ما میخواست که برای تقویت ارتش سرخ و ناوگان سرخ خوداولویت قائل شویم و قول میدهم که چنین خواهیم کرد .

رفیق لنین هرگز تشکیل جمهوری شوراهای ما را بعنوان یک هدف نهائی تلقی نمیکرد . او همیشه به انقلاب جهانی و پیروزی زحمتکشان سراسر جهان بر سرمایه‌داری می‌اندیشید و بهمین منظور بین‌الملل کمونیست (کمینترن) را بنیان نهاد . رفیق لنین پیش از اینکه ما را ترک گوید اهمیت حفظ و تقویت این سازمان و لزوم توسعه ارتباط و همبستگی با همه احزاب کارگری جهان را بما گوشزد کرد . ما قول میدهم که به این آرزوی رهبر فقید خود نیز جامه عمل بپوشانیم و در راه گسترش انقلاب خود دمی باز نایستیم . . .

استالین باوجود تصفیهای خونینی که بسیاری از نزدیکترین یاران لنین در جریان آن قربانی شدند به قول خود وفا کرد ، و اگر با واقع بینی به قضاها بنگریم تصفیهای خونین او هم ادامه راه لنین برای حفظ قدرت بود .

ضمائم

منتخب گفته‌ها و نوشته‌های لنین

برای موفقیت هرکاری مجاز است . .

"در صورتیکه ضرورت ایجاب کند باید به هرکاری دست زد و به هر قربانی تن درداد. تمام حمله‌گرها، رندیها، کارهای غیرقانونی و تحاشی و کتمان را بکار برد . . ."

"ضمن تن در دادن به هرگونه سازشهای عملی و مانورها و سازشکاریها و پیچ و خمهای نیرنگ و دسیسه و عقب‌نشینی‌ها باید نیروهای وفادار به کمونیم را متحد کرد."

مجموعه آثار لنین - چاپ سوم . جلد ۲۵
صفحات ۱۱۹ و ۲۳۱

راههای رخنه در نهادهای دشمن

"حتما باید یاد بگیریم که چگونه در پارلمانها، اتحادیه‌های صنفی، سازمانهای تعاونی و نهادهای اجتماعی دشمن رخنه کنیم . . . برای این کار باید به هر شیوه و حیلای متوسل شد و اگر ضرورت ایجاب کرد با دروغ و تزویر و کتمان حقیقت . . ."

مجموعه آثار لنین . جلد ۲۵
صفحات ۱۲۷ و ۱۹۹

صلح و جنگ

"ما تا زمانی خواهان صلح هستیم که به پیروزی خود در جنگ اطمینان نداریم. به محض اینکه چندان نیرومند شدیم که بتوانیم سرمایه‌داری را نابود کنیم فوراً وارد عمل خواهیم شد..."

مجموعه آثار. چاپ چهارم. جلد ۳۱. صفحه ۳۶۵

"تا زمانی که سوسیالیسم و سرمایه‌داری در کنار هم قرار گرفته‌اند صلح مفهوم واقعی ندارد. سرانجام یکی از این دو باید در تشییع جنازه دیگری شرکت کند..."

مجموعه آثار. جلد ۱۷. صفحه ۳۹۸

بهترین فرصت

"برای پیروزی بر دنیای سرمایه‌داری باید حداکثر استفاده را از تضاد ضافع و اختلافات کشورهای سرمایه‌داری بکنیم. آمریکا قدرت تازه نفس سرمایه‌داری بزرگی با کاپیتالیسم قدیمی اروپا و ژاپن برقاوت برخواهد خاست و اختلاف بین آنها بهترین فرصت برای بهره‌برداری ماست..."

مجموعه آثار. جلد ۱۷. صفحات ۳۹۱ و ۳۹۲

ضرورت انقلاب جهانی

"امپریالیسم به هیچ صورتی و تحت هیچ شرایطی نمیتواند در کنار جمهوریهای شوروی قرار بگیرد. بروز اختلاف و جنگ بین این دو اجتناب ناپذیر است. مسئله مهم تاریخی ما برپاساختن انقلاب جهانی و انتقال این انقلاب از محدوده تنگ ملی به سراسر جهان است..."

مجموعه آثار. چاپ سوم. جلد ۲۲. صفحه ۱۷

هدف نهائی

"سوسیالیسم در یک کشور نمیتواند هدف ما باشد، بلکه وسیله‌ایست برای ایجاد کشورهای متحده، کمونیست جهانی..."

مجموعه آثار لنین. جلد ۲۸. صفحه ۲۳۲

"انتخابات و مراجعه به آراء عمومی هرگز راه حل مسائل ما نیست... هیچ پارلمانی در هیچ شرایطی نمیتواند به هدفهای ما در یک کشور سرمایه‌داری جامعه عمل بپوشاند... شرکت کمونیستها در این پارلمانها فقط در صورتی میتواند مفید باشد که یاد بگیریم چگونه از نهادهای بورژوازی برای نابودی آن استفاده کنیم."

مجموعه آثار - جلد ۲۵ - صفحه ۱۴۹

کمونیسم و اخلاق

"آها کمونیستها به اصول اخلاقی پای‌بند هستند و چیزی بنام اخلاق کمونیستی وجود دارد؟

بلی وجود دارد. ولی آنچه ما بنام اخلاق و اصول اخلاقی میشناسیم با مفهومی که بورژوازی از آن القاء میکند تفاوت دارد...

بورژوازی اخلاق را چیزی ورای زندگی مادی میداند و به اصول اخلاقی خود رنگ مذهبی والهی میدهد. اما ما کمونیستها که به خدا و دین اعتقاد نداریم این اصول اخلاقی ساخته و پرداخته کشیها را هم فریبی برای حفظ منافع استثمارگران میدانیم و بهیچوجه پای‌بند آن نیستیم...

بنظر ما آنچه به پیروزی مبارزه زحمتکشان بر علیه استثمارگران کمک میکند اخلاقی است و نابودی هر چیزی که سد راه این پیروزی گردد پسندیده و قابل توجیه میباشد... ما هیچ مفهوم دیگری جز این برای اخلاق نمی‌شناسیم..."

مجموعه آثار - جلد ۱۷ - صفحات ۳۲۱ و ۳۲۲

شرح حال مختصر بعضی از کسانیکه در این

کتاب نام آنها آمده است

استالین (ژوزف ویساریونوویچ)

STALIN-JOSEPH VISSARIONOVICH

استالین که نام اصلی او "جوگاشویلی" بود در سال ۱۸۷۹ در گرجستان بدنیآ آمده و تا سن هفده سالگی که به فعالیت‌های سیاسی و انقلابی پرداخت در یک آموزشگاه مخصوص تربیت کشیشان در تفلیس درس میخواند. در سال ۱۸۹۸ به سوسیال‌دمکراتهای روسیه پیوست و در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در جرگه پیروان لنین بود. پس از انقلاب ۱۹۰۵ و انشعاب در حزب سوسیال‌دمکرات، استالین مدتی نماینده لنین در گرجستان بود و با نام متسعار "کوبا" Koba فعالیت‌های تروریستی و از جمله بزرگترین سرقت بانکی در تاریخ انقلاب روسیه را رهبری کرد. استالین در سال ۱۹۱۲ به عضویت کمیته مرکزی حزب بلشویک انتخاب شد و تا سال ۱۹۱۷ که انقلاب روسیه آغاز شد چندین بار دستگیر و تبعید شد و در نخستین مراحل انقلاب روسیه که به سقوط تزار منتهی شد در سبیری بود. استالین پس از آزادی در تکوین انقلاب بلشویکی روسیه نقش مهمی ایفا کرد و با اینکه در میان رهبران این انقلاب از شخصیت‌هایی چون تروتسکی و زینوویف عقب‌تر بود در سالهای بعد از انقلاب از آنها پیشی گرفت و در سال ۱۹۲۲ بسمت دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه برگزیده شد. استالین با تسلطی که بر حزب بدست آورده بود پس از مرگ لنین رقیبان خود را یکی پس از دیگری از میدان بدر کرد و پس از تبعید تروتسکی از روسیه نزدیکترین همکاران

لنین را در جریان چند تصفیه خونین بجرم توطئه و خیانت به جوخه اعدام سپرد.

شهرت بین‌المللی استالین بیشتر مدیون نقش او در جنگ دوم جهانی است. در نتیجه این جنگ شوروی بر اروپای شرقی مسلط شد و از رهبران کمونیست اروپای شرقی تنها تیتو رهبر یوگسلاوی بود که در برابر او ایستادگی نمود و در نتیجه، از سال ۱۹۴۸ یوگسلاوی از جرگه اقماع شوروی خارج شد. پس از آن هر ندای استقلال‌طلبی در کشورهای اروپای شرقی با خشونت سرکوب گردید و تصفیه‌های خونین استالینی از تکرار ماجرای تیتو در کشورهای دیگر کمونیست جلوگیری کرد.

استالین در سال ۱۹۵۳ در سن هفتاد و چهار سالگی درگذشت و تا روز مرگ رهبر بلامنازع شوروی بود.

باکونین (میخائیل الکساندروویچ)

BAKUNIN-MIKHAIL ALEXANDROVICH

باکونین نخستین رهبر و متفکر برجسته سوسیالیست روسیه است که به‌علت افکار و عقاید تند و افراطی خود بیشتر به یک آنارشیزم شهرت یافته است. باکونین در سال ۱۸۱۴ بدنیاً آمده و دانشکده افسری سن‌پترزبورگ را در سال ۱۸۳۲ به پایان رسانید. باکونین تا سال ۱۸۳۸ با درجه افسری در گارد امپراطوری خدمت میکرد. پس از آن هنگام اقامت در آلمان در سال ۱۸۴۱ به تحصیل فلسفه پرداخت و بدنبال آن وارد فعالیت‌های انقلابی شد. در سال ۱۸۴۷ حکومت تزار به وی دستور بازگشت به روسیه را داد و چون از مراجعت خودداری نمود اموالش مصادره شد. باکونین سپس در برلین و پراگ و درسدن دست به فعالیت‌هایی زد که در مورد اخیر حوادث خونین بهار آورد و در نتیجه باکونین محکوم به مرگ و تحویل مقامات روسیه تزاری شد. تزار حکم اعدام او را به حبس ابد و تبعید در سیبری تبدیل کرد ولی باکونین در سال ۱۸۶۰ از سیبری گریخت و با یک کشتی آمریکائی به ژاپن و از آنجا به انگلستان رفت. باکونین در لندن با مارکس و انگلس آشنا شد و در تاسیس انترناسیونال اول نقش عمده‌ای بازی کرد ولی در سال ۱۸۷۲ به‌علت افکار تند و افراطی از این سازمان طرد شد. باکونین در سال ۱۸۷۶ در برن (سوئیس) درگذشت. مهمترین کتاب او بنام "خدا و دولت" معرف افکار الحادی و آنارشیزمی او است که در نخستین حرکت‌های انقلابی در روسیه هم تاثیر زیادی داشته است.

بوخارین (نیکلای ایوانوویچ)

BUKHARIN-NIKOLAI IVANOVICH

بوخارین از رهبران برجسته بلشویک و از یاران نزدیک لنین است که در سال ۱۸۸۸ در مسکو متولد شده و در سال ۱۹۰۶ هنگام تحصیل در دانشگاه مسکو به حزب سوسیال دمکرات روسیه پیوست. بوخارین در جریان فعالیت‌های لنین در داخل و خارج روسیه از نزدیک با وی همکاری میکرد و در جریان این فعالیت‌ها بارها به زندان افتاد. بوخارین از موسسین روزنامه «پراودا» در سالهای قبل از انقلاب بود و تا سال ۱۹۲۸ نیز سردبیری این روزنامه را به عهده داشت.

بوخارین از سال ۱۹۱۷ عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی بود و در سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ ریاست انترناسیونال سوم را به عهده داشت. در سال ۱۹۳۷ استالین به فعالیت‌های بوخارین مظنون شد و او را از مقامات عالی حزب طرد نمود. در سال ۱۹۳۸ بوخارین از جمله کسانی بود که در جریان تصفیه بزرگ استالین با اتهام توطئه و خیانت محاکمه و اعدام شد.

پلخانوف (گئورگی والننتینوویچ)

PLEKHANOV-GEORGI VALENTINOVICH

پلخانوف نخستین رهبر و متفکر برجسته مارکسیست روسیه است که او را عنوان پدر مارکسیسم روسیه و نخستین معلم لنین هم یاد میکنند. پلخانوف در سال ۱۸۵۷ در یک خانواده اشرافی در روسیه بدنیا آمد، ولی هنگام تحصیل در دانشگاه به گروه‌های چپ پیوست و برای سازمان دادن فعالیت‌های مارکسیستی از روسیه خارج شد. پلخانوف نخستین سازمان مارکسیستی روسیه را بنام گروه آزادی کار در سال ۱۸۸۳ در سوپس تاسیس کرد و در سال ۱۸۹۸ از موسسین حزب سوسیال دمکرات روسیه بود. پلخانوف حامی و مشوق اصلی لنین در نخستین سالهای فعالیت او در خارج از روسیه بود ولی بعدها با لنین اختلاف پیدا کرد و در سال ۱۹۱۷ که برای شرکت در فعالیت‌های انقلابی به روسیه مراجعت کرده بود بدنبال پیروزی بلشویکها و روی کار آمدن لنین از روسیه خارج شد و یکسال بعد در فنلاند درگذشت. مجموعه آثار پلخانوف با وجود اختلافات او با لنین در بیست و چهار جلد در شوروی چاپ شده است.

TROTSKI-LEON

تروتسکی که نام اصلی او "لو - داویدویچ برونشتاین" بود، یکی از برجسته‌ترین چهره‌های انقلابی روسیه است که در سال ۱۸۷۹ متولد شده و از سن هیجده سالگی در فعالیت‌های انقلابی شرکت داشته است. تروتسکی بدنبال این فعالیت‌ها دستگیر و به سبیری تبعید شد و در سال ۱۹۰۲ پس از فرار از سبیری در لندن به لنین پیوست و از نویسندگان و گردانندگان اولین روزنامه "لنین" "ایسکرا" بود. در سالهای قبل از انقلاب چندبار بین لنین و تروتسکی اختلاف افتاد و تروتسکی بیشتر طرفدار منشویک‌ها بود، ولی در آستانه انقلاب لنین و تروتسکی باهم یکدیگر نزدیک شدند و تروتسکی که در مقام ریاست شورای کارگران و سربازان پتروگراد نقش مهمی در پیروزی انقلاب داشت در جریان انقلاب و پس از آن یکی از نزدیکترین یاران و همکاران او بود. تروتسکی در نخستین دولت لنین وزیر خارجه و سپس وزیر جنگ شد و در تاسیس ارتش سرخ نقش مهمی بازی کرد. تروتسکی با همکاران دیگر لنین مانند استالین و زینوویف هماهنگی نداشت و بهمین جهت پس از مرگ لنین آنها برضد تروتسکی متحد شدند و بتدریج او را از مقامات حزبی و دولتی طرد کردند. تروتسکی در ژانویه سال ۱۹۲۹ از روسیه تبعید شد. وی ابتدا به ترکیه و سپس به نروژ و سرانجام به مکزیک رفت و در بیستم اوت ۱۹۴۰ بوسیله یکی از عوامل استالین در خانه‌اش در مکزیک بقتل رسید. مهمترین اثر تروتسکی تاریخ انقلاب روسیه است.

زینوویف (گریگوری - یسمویچ)

ZINOVIEV-GREGORI YESEVICH

زینوویف یکی از نزدیکترین همکاران لنین در سالهای قبل از انقلاب و بعد از آن در سال ۱۸۸۲ متولد شده و از سال ۱۹۰۲ در سن بیست سالگی به طرفداران لنین پیوست. از سال ۱۹۰۹ تا وقوع انقلاب روسیه در ۱۹۱۷ زینوویف از سرسخت‌ترین طرفداران لنین بود که در سخت‌ترین شرایط او را تنها گذاشت. پس از پیروزی انقلاب هم زینوویف از خشن‌ترین رهبران شوروی بود و در مقام ریاست انترناسیونال کمونیست از مدعیان اصلی جانشینی لنین بشمار میرفت. پس از مرگ لنین، زینوویف در مبارزه "قدرت بین استالین و تروتسکی از استالین

جانبداری کرد ولی در سال ۱۹۳۶ خود قربانی نخستین تصفیه خونین استالین شد.

کامنف (لو- بوریسوویچ)

KAMENEV- LEV BORISOVICH

کامنف یکی از نزدیکترین یاران و همکاران لنین در سالهای قبل از انقلاب در سال ۱۸۸۳ در مسکو متولد شده و در جوانی به حزب سوسیال دمکرات روسیه پیوست. کامنف در جریان فعالیت‌های لنین در خارج از روسیه به وی پیوست و در سال ۱۹۱۵ در جریان فعالیت در داخل روسیه دستگیر و به سیبری تبعید شد. کامنف پس از انقلاب با لنین اختلافاتی پیدا کرد و مدتی از کار کناره گرفت ولی مجدداً از طرف لنین به همکاری دعوت شد و تا سال ۱۹۳۵ هم شاغل مشاغل مهمی در حزب کمونیست بود، با وجود این کامنف چون شوهر خواهر تروتسکی بود همیشه در معرض سوءظن استالین قرار داشت تا اینکه در سال ۱۹۳۶ در جریان اولین تصفیه خونین استالین اعدام شد.

کرنسکی (آلکساندر- فتودوروویچ)

KERENSKI- ALEKSANDR FEODOPOVICH

کرنسکی چهره معروف انقلابی روسیه که در سقوط حکومت تزاری نقش موثری داشت در سال ۱۸۸۱ در شهر سیمبریسک بدنیا آمد و پس از پایان تحصیلات خود در رشته حقوق از دانشگاه سن پترزبورگ بعنوان وکیل مدافع متهمین سیاسی شهرت یافت. کرنسکی که از نظر معتقدات سیاسی یک سوسیال دمکرات معتدل بود پس از انتخاب شدن به نمایندگی مجلس "دوما" در سال ۱۹۱۲ بتدریج به یکی از رهبران تندرو دوما تبدیل شد و با ایراد نطق‌های تند علیه حکومت تزاری زمینه سقوط و استعفای تزار نیکلای دوم را فراهم ساخت. کرنسکی در اولین حکومت موقت پس از سقوط تزار وزیر دادگستری و سپس وزیر جنگ شد و سرانجام به نخست‌وزیری دولت موقت انتخاب گردید. حکومت کرنسکی با پیروزی انقلاب بلشویکی سقوط کرد و خود او از روسیه گریخت. کرنسکی مدتی در لندن و پاریس زندگی میکرد و در پاریس به انتشار روزنامه‌های هم برای تبعیدیان روسی مبادرت کرد. در سال ۱۹۲۷ به آمریکا رفت و تا زمان مرگ خود در آنکشور اقامت داشت. از کتابهای معروف کرنسکی "مقدمه‌ای بر بلشویسم" و "فاجعه" و "مطلوب شدن آزادی" را میتوان نام برد.

کروپسکایا (نادژدا - کونستانتینونا)

KRUPSKAYA - NADEZHDA KONSTANTINOVNA

کروپسکایا همسر لنین در سال ۱۸۶۹ در سن پترزبورگ متولد شده و پس از پایان تحصیل به گروه‌های مارکسیستی پیوست. کروپسکایا در سال ۱۸۹۳ در سن پترزبورگ با لنین آشنا شد و در سال ۱۸۹۶ بعلت شرکت در فعالیت‌های انقلابی به سیبری تبعید شد. در سیبری کروپسکایا به لنین پیوست و در تبعیدگاه لنین با وی ازدواج کرد. از آن به بعد کروپسکایا تقریباً در همه‌جا همراه لنین بوده و علاوه بر انجام وظایف همسری و مصاحبت لنین در فعالیت‌های انقلابی و تنظیم نوشته‌های لنین هم مشارکت داشته است. کروپسکایا در سال ۱۹۲۲ کمیسر آموزش شوروی شد و پس از مرگ لنین هم در امور فرهنگی و اجتماعی فعالیت میکرد. کروپسکایا در سال ۱۹۳۹ در سن هفتادسالگی درگذشت. کروپسکایا چند کتاب هم نوشته است که از آنجمله باید خاطراتی از لنین (یادها) و تعلیمات عمومی و دمکراسی را نام برد.

کولونتای (آلساندرا - میخائیلونا)

KOLONTAI - ALEXANDRA MIKHAILOVNA

مادام کولونتای معروفترین زن انقلابی روس، دختر یک ژنرال روسیه، تزاری است که در سال ۱۸۷۲ در سن پترزبورگ متولد شد و برخلاف میل والدین خود به فعالیت‌های انقلابی پیوست. در سال ۱۹۰۸ که مورد تعقیب پلیس بود از روسیه گریخت و تا سال ۱۹۱۷ در بیش از هشتاد شهر (از جمله شهرهای آمریکا) علیه رژیم تزاری و بنفع انقلابیون روسیه نطق و تبلیغ میکرد. در مبارزه لنین و رقابیش به لنین پیوست و در حکومت لنین به‌عقام کمیسر امور اجتماعی منصوب شد. کولونتای که اولین کمیسر یا وزیر زن در شوروی محسوب میشود، از سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۵ در کشورهای اسکاندیناوی و مکزیک مقام سفارت شوروی را داشت و در سال ۱۹۵۲ در سن هشتاد سالگی درگذشت. شهرت کولونتای بیشتر بمناسبت عقاید او درباره آزادی روابط زن و مرد و لغو مقررات زناشویی است و معروفترین کتابهای وی نیز "عشق سرح" و "عشق آزاد" نام دارد.

گورکی (ماکسیم)

GORKI-MAXIM

نویسنده، معروف روسی که نام اصلی او "آلکسی ماکسیموویچ پشکوف" میباشد در سال ۱۸۶۸ در شهر "نیزنی نوگورود" که بعداً بنام او گورکی نامیده شد متولد گردید. وی از سن ۹ سالگی یتیم شد و تا سال ۱۸۹۰ برای امرار معاش به پست‌ترین کارها تن درداد و یکبار از شدت استیصال در سن نوزده‌سالگی اقدام به خودکشی کرد ولی برخلاف میل خود از مرگ نجات یافت. گورکی در تلاش معاش به گرجستان رفت و در تفلیس اولین داستان کوتاه خود را در یک روزنامه محلی منتشر کرد. دومین داستان او بنام "چلکاش" که در سال ۱۸۹۵ در مسکو انتشار یافت استعداد او را در نویسندگی نشان داد. وی نام مستعار "گورکی" را که در زبان روسی تلخ معنی میدهد برای خود برگزید و با همین نام ابتدا در روسیه و سپس در جهان شهرت یافت. گورکی در جریان مسافرت‌های خود به خارج از روسیه با لنین آشنا شد و در فعالیت‌های تبلیغاتی بنفع انقلابیون شرکت کرد. ماکسیم گورکی در سالهای ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ اختلافاتی با لنین پیدا کرد ولی لنین توانست مجدداً محبت و دوستی او را بخود جلب کند. گورکی در سال ۱۹۳۶ همزمان با اولین تصفیه بزرگ استالین در مسکو درگذشت و بعدها شایع شد که او را مسموم کرده‌اند. کتابهای گورکی به اکثر زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است.

سازمان انتشارات هفته
منتشر کرده است

■ ماموریت در ایران :

بقلم ویلیام سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران - ترجمه محمود مشرقی

■ خیانت بزرگ :

بقلم آلبرکان - ترجمه حسن فرامرزی

■ ۲۲۲ روز :

بقلم جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق آمریکا - ترجمه احمد باقری

■ آذربایجان و نغمه‌های استعمارگران :

نوشته مهرداد آذری

■ جام جهانی ۸۲ اسپانیا :

بقلم عطا بهمنش

■ گام بگام با جام :

بقلم عطا بهمنش

■ هزار داستان :

(مجموعه داستان - ۲ جلد)

کمونیستها ادعا میکنند که شخصیت‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای
در مسیر تاریخ ندارند، بلکه این سیر جبری تحولات اجتماعی
و اقتصادی است که تاریخ را می‌سازد و شخصیت‌ها نیز
محصول این سیر جبری تاریخ هستند. سرگذشت لنین و
نقشی که او در تغییر مسیر تاریخ جهان بازی کرد خود
بهترین مثال بر رد این مدعا است...

در مجموعه کتابهایی که زیر عنوان "تاریخ‌سازان"
منتشر خواهد شد نخست با شخصیت‌هایی که در قرن بیستم
ظهور کرده و نقش تعیین‌کننده‌ای در تاریخ این قرن بازی
کرده‌اند آشنا خواهید شد. لنین نخستین تاریخ‌ساز این
قرن است و بدنبال او بیوکرافی هیتلر، استالین، مائو،
گانبدی و سایر تاریخ‌سازان بزرگ این قرن خواهد آمد...

سازمان انتشارات
مفکر

خردمند، مکتوب، آذرشهر، بیش‌ترندوبسته‌ها، شماره ۲۳، طبعه ششم، شرفین ۳۶۲

بها ۳۵۰ ریال